



انتخابات آمریکا، شکست ترامپ و پیامدهای آن

مصاحبه با آذر مدرسی

وریا نقشبندی: انتخابات آمریکا، شکست ترامپ و پیامدهای آن موضوعی است که با آذر مدرسی از رهبری حزب حکمتیست (خط رسمی) در میان می‌گذاریم.

آذر مدرسی؛ پیش از اینکه به موضوع پیامدهای انتخابات و شکست ترامپ بپردازیم و این موضوع را در بُعد داخلی و در جامعه آمریکا و هم در بُعد بین‌المللی بررسی کنیم، نیاز دانستم که درباره پیش زمینه‌های این شکست (ترامپ) گفتگو کنیم. یعنی پیش زمینه‌های ترامپسیسم در خود جامعه آمریکا چه بوده است و چرا مردم آمریکا دست رد به سینه ترامپ زدند؟

آذر مدرسی: همانطور که خودتان گفتید انتخابات آمریکا را می‌توان از زوایای مختلفی بررسی کرد. هم به دلیل اهمیتی که آمریکا به عنوان یکی از مهمترین قدرتهای اقتصادی، سیاسی و نظامی در دنیا دارد و هم به دلیل تأثیراتی که به طور ویژه این انتخابات در آمریکا و در جهان می‌گذارد. من سعی می‌کنم هم درباره زمینه‌ها و هم پیامدهای این انتخابات صحبت کنم.

صفحه ۴

کمونستها و سیر تحولات ایران*



خالد حاج محمدی

مقدمه: پرداختن به اوضاع سیاسی ایران و سیر تحولات این جامعه، یکی از مسائل مورد توجه همه نیروهای دخیل در سیاست ایران و بعلاوه خود حاکمیت و بخش دولتها و محافل فکری و سیاسی در دنیای ما است. نگاه به این مهم میتواند از زوایای مختلفی انجام بگیرد و مباحث مهمی را شامل میشود که هر کدام میتوانند سر فصل بحث مستقلی باشند. پرداختن به سیر تحولات سیاسی در جامعه ایران برای ما به عنوان جریانی کمونیستی، از زوایای شناخت دقیق روندهای در جریان، شناخت دقیق موقعیت کنونی طبقه حاکم، افق و پروژه‌های سیاسی و اقتصادی آنها، موانع و مشکلات آنها، رابطه حاکمیت با پایین جامعه، موقعیت جنبشهای اصلی سیاسی و نیروهای اپوزیسیون، موقعیت جنبش کارگری و کمونیستی و سرانجام باز کردن راه پیشروی جنبش ما و نقش و جایگاه حزب ما در دل این اوضاع است. سوال به سادگی این است که کمونیستها و طبقه کارگر در ایران میخواهند سیر این اوضاع را به کجا و کدام سمت ببرند و برای این منظور چه موانعی در پیش است و چکار باید کرد. ما حقیقت گویان تاریخ و مفسرین وفادار به حقایق تاریخی نیستیم، بلکه شخصیتها و نیروهای دخیل در این تاریخ هستیم و میخواهیم سیر تحولات را به جبهی ببریم که خود میخواهیم. از این زاویه و با این هدف به سرنخها و مولفه‌های اصلی این اوضاع در شرایط کنونی و جایگاهی که کمونیسم دوره ما میتواند ایفا کند، موانع و مشکلات ما در این مسیر و امکاناتی که جنبش ما دارد، خواهیم پرداخت.

ایران در متن تحولات جهان

تحولات جامعه ایران در متن شرایط جهانی و منطقه ای قابل بررسی است. سالهای اخیر شاهد کشمکشهای اقتصادی و سیاسی قدرتهای بزرگ جهان بر سر منافع مادی خود بوده ایم. جنگ اقتصادی آمریکا و چین و آینده آن، موقعیت اروپا و تخاصمات و کشمکشهای آنها با هم بر سر سهم و آینده ای که برای خود و جهان ما ترسیم کرده اند، پدیده‌های مهم ایندوره هستند. جنگ و جدالهای این دولتها با هم و صف بندی‌های جهانی و منطقه ای که حول این جدالها شکل گرفته، عواقب



"آلترناتیو"ها؛ کشمکش آلترناتیوها

فواد عبداللهی

صورت مسئله

انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، به مباحث و سوالاتی در صفوف اپوزسیون راست و ترامپیست ایران دامن زده است. اینکه سرنوشت ترامپیسم و راست افراطی به کجا ختم می‌شود و راست "اصلاح طلب" و "معتدل" با پرچم حزب دمکرات آمریکا چه جایگاهی در فضای سیاسی امروز جهان و جامعه آمریکا به خود اختصاص می‌دهد، موضوع بحث مفصل‌تری است. آنچه تاکنون مشخص است اینست که ورق علیه راست افراطی در جهان در حال برگشتن است؛ ترامپ باخت و اپوزسیون ترامپیست ایرانی در تدارک مراسم کفن و دفن و عزاداری برای این باخت سیاسی است؛ مشابه چنین سرنوشت "تراژیک و تلخی" در اکتبر امسال در یونان رخ داد؛ حزب نئو-فاشیست‌های یونان تحت نام «طلوع طلائی» که در پارلمان و دستگاه دولت حضور وسیع داشت توسط دادگاه عالی یونان، توسط فشار و اعتراضات وسیع اجتماعی، تحت عنوان یک باند جنائی افسار زده شد و عملاً ادامه فعالیت آن ممنوع و سران آن به حبس‌های طولانی مدت محکوم شدند.

صفحه ۶



جنبش زنان در ایران*

مظفر محمدی

- نگاهی به تاریخ جنبش زنان از مشروطیت تا انقلاب ۵۷
- وضعیت مبارزات و جنبش زنان در حاکمیت جمهوری اسلامی

با به مقدمه شروع می‌کنم

ببینید! جنبش‌های اجتماعی در ایران را اگر هم بنا به سابقه و تاریخ و هم در حال حاضر و امروز نگاه کنیم. جنبش کارگری داریم که در دوسه سال اخیر رشد کمی و کیفی چشمگیری داشته است. جنبش دانشجویی افت و خیزهای خودش را داشته و دارد. یک دوره داب را تجربه کرده است و در مواقع حساس و بحرانی، چون دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸، ابراز وجود می‌کند و شعار «اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمامه ماجرا» را در دی‌ماه ۹۶ مطرح می‌کند و با شعار «از هفت‌تپه تا تهران، زحمت‌کشان در زندان»، از معترضان دستگیر شده آبان ۹۸ دفاع می‌کند. این جنبش تا حد زیادی چه در حال حاضر و چه در آینده وابسته به این است که این نبض در اختیار کدام جریانه‌ها و چه گرایش‌هایی قرار خواهد گرفت.

صفحه ۱۲

بازتعریف فعالیت کمونیستی در دانشگاه

صفحه ۱۴

سروش مهرجو

افشاکاری کافی نیست، دخالت اجتماعی لازم است!

(علل ناتوانی‌های چپ در امر سازماندهی روی زمین سفت)

صفحه ۱۷

محمد فتاحی

در این شماره می‌خوانید:

انتخابات آمریکا و بررسی زمینه‌ها و روند آتی / گفتگوی تلویزیونی رهانی زن با ثریا شهابی (صفحه ۲۱)

دمکراسی، شعاری برای فریب طبقه کارگر! / محمد جعفری (صفحه ۲۳)

اطلاعیه‌های حزب:

دستاورد درخشان انقلاب اکتبر برای طبقه کارگر/ بختیار بیرخضری (صفحه ۳۱)

اطلاعیه خبری دفتر کردستان در مورد اعتراضات در کردستان عراق (صفحه ۳۷)

نگاهی به یک موضوع از دو زاویه متفاوت/ آسو سهامی (صفحه ۳۲)

پروپاگاندا جنگی حزب دمکرات کردستان عراق و پ ک ک (صفحه ۳۷)

افت و خیزهای اعتراضات دانشجویی / (به مناسبت ۱۶ آذر) / مظفر محمدی (صفحه ۳۳)

آینده مبارزات هفت تپه / گفتگوی رادیو نینا با خالد حاج محمدی (صفحه ۳۵)

گروتانگیری از شهروندان موقوف! (صفحه ۳۸)

شلاق ترس بر بیکر کارگران / خالد حاج محمدی (صفحه ۳۶)

اطلاعیه پایانی پلنوم ۴۸ کمیته مرکزی (صفحه ۳۸)

دست تروریستها از آینده مردم ایران کوتاه! (صفحه ۳۶)

۱۶ آذر

پرچم برابری طلبی بر فراز دانشگاه

صفحه ۲۰

کمونست را بخوانید، کمونیست را بدست

کارگران و فعالین کارگری برساینید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کمونیستها و سیر...

دهشتناکی برای بشریت به همراه آورده که ویرانی لیبی، سوریه، یمن، عراق و...، که امروز قره باغ هم به آن اضافه شده است، تنها نتایج جانبی آن است. اینجا فرصت پرداختن به این وقایع که دنیای ما را وارد دوره سیاهی کرده است، را نداریم. وقایعی که عواقب مخرب آن دیگر مختص به خاورمیانه نیست و دامن جوامع غربی را هم گرفته است.

بحران اقتصادی اخیر نظام کاپیتالیستی و بی جوابی آنها و عدم پاسخی روشن به سطح معیشت میلیارد‌ها انسان، بویژه بعد از گذشت سه دهه از فرو ریختن دیوار برلین ، در شکل تعرض افسار گسیخته به دستاوردهای طبقه کارگر در خود غرب نمایان شده است. این پدیده، در اشکالی مانند فقر عمومی، بیکاری وسیع، قطع امکانات اولیه زندگی مردم، جنگ و میلیتاریسم و مهاجرت میلیونی انسانها و بحران زیست محیطی در جهان و در تعرض سرمایه داری به زندگی طبقه کارگر و بخش محروم جامعه بشری خودنمایی کرده است.

پدیده کرونا به تشدید این بحران و عیان کردن چهره کریه قدرتها و دولت‌های بزرگ جهان منجر شد. امری که آشکار و بی پرده، بی مسئولیتی دولتها در مقابل مرگ و میر وسیع شهروندان جامعه، تشدید فقر و بیکاری وسیع و افزایش بیش از پیش فاصله طبقاتی نمایان است. این ماجرا به افزایش نفرت از این نظام و فروریختن توهمات پایین به سیستم و احزاب مختلف بورژوازی حتی در کشورهایی چون آمریکا، فرانسه، آلمان و انگلستان و... که به عنوان مهد دمکراسی و... شناخته میشدند منجر شده است. اعتراضات دوره اخیر در کشورهای غربی که بطور برجسته در فرانسه و اخیرا در آمریکا شاهد آن بودیم، بروزات این وضع است. باورهای گذشته و توهماتی که به کمک دستگاه تبلیغاتی و ماشین صنعت افکار سازی در غرب شکل داده بودند تماما فرو ریخته است. اکنون نه تنها آینده روشن که حتی ثبات نسبی برای جهانیان در چهار چون نظام کاپیتالیستی در آینده نزدیک در چشم انداز نیست. این حقایق بار دیگر آینده جهان و سرنوشت بشریت و راه نجات از دست حاکمان بر جهان را روی میز کمونیستها، طبقه کارگر جهانی و بشریت متمدن قرار داده است.

موقیعت جمهوری اسلامی

بحران اقتصادی

بحران اقتصادی جمهوری اسلامی امر جدیدی نیست و بارها گفته شده که حکومت ایران با بحران اقتصادی تولد یافته و با آن زیسته است. موقعیت وخیم اقتصادی در جامعه ایران و عوارض سنگین آن بر طبقه کارگر و افشار کم درآمد، مربوط به قبل از کرونا است، وضعیتی که با بحران کرونا تشدید و دامنه آن عمیق تر شده است. اینکه کرونا باعث و بانی اوضاع وخیم کنونی است، مستقل از نقش مخرب کرونا، توجیه جمهوری اسلامی و مبلغین و سخنگویان آن در مقابل مردم معترض است.

یک مشکل جمهوری اسلامی و طبقه حاکم در ایران در چند دهه اخیر، عدم وجود یک راه حل روشن و یک افق قابل اتکا در مورد اقتصاد ایران و حل معضلات پایه ای آن است که حتی به قبل از جمهوری اسلامی هم مربوط است. اولین مشکل تاریخی و زیر بنایی، اقتصاد کاپیتالیستی ایران است که جوابگویی دوره ما با رشد سرسام آور تکنیک و صنعت و ... نیست. مانع بعدی، نفس وجود جمهوری اسلامی و دستگاه مذهبی در طول چهار دهه گذشته و روینای اسلامی حاکم، خود به مانعی دیگر در راه حل این معضل تبدیل شد. امروز دیگر زیرساخت های اقتصادی این جامعه جوابگوی تولید کلان و ارزان برای رقابت در بازار جهانی نیست. بعلاوه افق اقتصادی روشنی که در آینده نزدیک قابل حصول باشد، تا در مقابل جامعه قرار دهند و جامعه را قانع کنند و امیدی ایجاد کنند، موجود نیست. این پدیده حتی با توافقات برجرام هم قابل حل نبود، چیزی که ما به کرات روی آن تاکید کرده ایم. امروز اقتصاد این مملکت ورشکسته است و فاکتورهای مختلفی در آن موثر بوده اند. از فاکتورهایی چون معضلات تاریخی کاپیتالیسم و بورژوازی ایران، جمهوری اسلامی و روینای سیاسی حاکم، معضلات منطقه ای و تخصصات و بی ثباتی حاکم بر جهان و خصوصا وضع بحرانی خاورمیانه و تقابل طبقه کارگر و مردم محروم با جمهوری اسلامی و بحران سیاسی که رژیم اسلامی با آن روبرو است، میتوان نام برد.

تلاشها و راه حل‌هایی که جمهوری اسلامی، ایدئولوگها و اتاقهای فکری آن در این رابطه، بیشتر از اینکه راه حلی پایه ای در حل این معضل بنیادی باشد، نقش مسکنی بر یک درد عمیق و مزمن بورژوازی ایران را داشته است. در تمام تاریخ چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی، فشار به طبقه کارگر و محدود کردن سهم این طبقه از تولید و ثروت جامعه، تنها روزه مفری بوده که بورژوازی حاکم برای «مقابله با رکود اقتصادی و تخفیف بحران»

پیش گرفته است و در این راه انصافا جامعه را به تباهی کشانده و همزمان طیفی را با سرمایه های افسانه ای و قدرتهای مالی بزرگ عروج داده اند. در این مسیر اما با مقاومت طبقه کارگر و عدم تحمل این طبقه، با اعتراض پایین و شورش ها و طغیانهای مردم محروم مواجه شده است. طغیانهایی که ادامه آن میتواند «هزینه ای غیر قابل جبران» برای حاکمیت ایجاد کند، مسئله ای که سران جمهوری اسلامی روزانه خطرش را گوشزد میکنند.

پیش از کرونا تحریمهای غرب و مشخصا تشدید تحریمهای آمریکا دامنه این بحران را افزایش و عواقب آن در شکل بی کار سازی های وسیع، گرانی و فقر عمومی، کمر طبقه کارگر و بخش محروم جامعه را شکسته است. برخلاف ادعاهای پوچ دولتهای غربی و حامیان و مدافعان آنها در اپوزیسیون ایران، تحریم اقتصادی جامعه عموما طبقه کارگر و بخش کم درآمد، معیشت و نان و دارو و شیر کودکان این طبقه را مورد تعرض قرار داده است و بزرگترین لطمات را به اعتراض و مبارزه متشکل آنها در مقابل جمهوری اسلامی زده است.

اگر به وضع کنونی جامعه ایران و عوارض بحران اقتصادی آن نگاه کنیم، حتی با دوره جنگ ایران و عراق هم قابل قیاس نیست. امروز دامنه فقر و گرسنگی به معنای کامل کلمه زندگی بخش بزرگی از مردم را به تباهی کشانده است. نگاهی به روزنامه های رسمی ایران به خوبی عمق این بحران را نشان میدهد. مرکز پژوهشهای مجلس در دوره اول کرونا و عروج آن برآورد کرده بود که در مدت یک سال، سه تا شش میلیون نفر بیکار خواهند شد. رئیس موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی وزارت علوم در همان دوره گفته بود، با شروع کرونا یک میلیون کارگر تامین اجتماعی بیکار و دو میلیون نفر در صدد خارج شدن از محیط کارند. این در جامعه ای است که بر اساس صحیحتهای خود نهادهای حاکمیت بالای ۷۰ درصد جامعه زیر خط فقرند. جامعه ای که قبلا هم آمار بالای بیکاری را داشت و سالانه حتی برای فارغ التحصیلان دانشگاهی هم، کار نبود. نرخ دلار دو هزار تومانی به ۳۲ هزار تومان رسید. میزان صادرات نفت بشدت کاهش و امروز دو هزار بشکه هم بدلیل تحریم به راحتی بفروش نمیرسد. قیمت کالاهای مورد نیاز روزانه مردم برای زنده ماندن در یک سال گذشته چندین برابر و گاها چند ده برابر شده است. امروز پدیده گرسنگی به معنای کامل کلمه زندگی بخش بزرگی از مردم این جامعه را با تباهی روبرو کرده است. در همین جامعه عده ای واقعا پول پارو میکنند و فاصله طبقاتی به حدی بالا است که سران حاکمیت هم به صراحت بیانش میکنند.

این وضع با انتخابات آمریکا و پیروزی بایدن هم ماندگار است. ترامپ بهانه بود و جنگ و تهدید او، تحریم اقتصادی و ... همگی به زیان پایین جامعه بود. آنچه جمهوری اسلامی و حداقل بخشی از حاکمیت نویدش میداد که با آمدن بایدن، نور امیدی در انتهای تونل است، چیزی جز وقت خریدن و در انتظار نگاه داشتن مردم نبود. ترامپ و بایدن مستقل از هر تفاوتی که با هم دارند، در سیاست خارجی آمریکا در رابطه با ایران تفاوت ماهوی ندارند. امروز حتی اگر بایدن به برجام برگردد، با تحولاتی که در کل این دوره اتفاق افتاده، موقعیت امروز جمهوری اسلامی موقعیت قبل از برجام نیست و در توازن قوای ضعیف تری قرار دارد. دوره جنگ با داعش با اوضاع کنونی و جایگاه ایران در منطقه، متفاوت است و لذا تلاش خواهند کرد محدودیتهای بیشتری بر ایران اعمال کنند و این را امروز حتی اتحادیه اروپا میگوید.

قرار داد ۲۵ ساله ایران با چین، پدیده ای بزرگ است که شامل زیر ساختهای اقتصادی، صنعت و تکنیک و ترانسپورت و مدرنیزه کردن ماشینها و.. خواهد شد. اما جواب وضع کنونی جامعه را نمیدهد. مستقل از اینکه خود این توافق و معامله معلوم نیست به کجا میرسد، مستقل از اینکه موانع کمی در مقابل آن نیست، اما با فرض اینکه این معامله هم سر بگیرد، در کوتاه مدت جواب اوضاع وخیم کنونی و اقتصاد ورشکسته در جامعه ای بحرانی مثل ایران نیست.

بحران سیاسی

علاوه بر بحران اقتصادی، جامعه ایران با یک بحران سیاسی روبرو است. یک پلاریزاسیون جدی در دوره اخیر در جامعه ایران شکل گرفته است. خودشان میگویند طبقه متوسط در حال نابودی است. ما روزانه شاهد ورشکستگی بخشهایی از سرمایه و پیوستن صاحبان آن به بخش متوسط و سقوط بخش متوسط و پیوستن آن به طبقه کارگر و افشار پایین جامعه هستیم. پایین جامعه بالا را نمیپذیرد و در آرزوی فرصتی برای سرنگونی آن است. جامعه بشدت قطبی است و این قطبی شدن حول غنی و بی پول، حول بورژوا و کارگر، بسیار علنی و بی پرده شکل گرفته است. اساس جنگ حتی در روبناترین سطوح و بروزات آن، حول اقتصاد است، حول رفاه و تامین نان است چیزی که حاکمیت جوابی برایش ندارد. همه جدالهای گذشته و عرصه هایی که در

کمونیست ۲۵۱

هر جامعه بورژوایی در سطح سیاسی و روینایی جدال پایین و بالا حول آنها برجسته میشد، امروز حول پدیده کارگر و بورژوا، حول اقتصاد و ضدیت با نظام کاپیتالیستی، حول مقابله با استثمار افسار گسیخته، حول تامین نان شب و داروی کودکان و رفاه جمع شده است.

شورش دیمه ۹۶ مهر قطبی شدن جامعه حول نان شب را بر خود داشت و به همین دلیل شورش گرسنگان نام گرفت. اعتراضات آبان ۹۸ ادامه همان دیمه به شکل تعمیق یافته تر بود. علاوه بر این ما در کل این دوران شاهد بزرگترین اعتصابات کارگری بوده ایم. علاوه بر هفت تپه و نقش برجسته و محوری آن در فضای سیاسی ایران، فولاد، آذر آب، هپکو، معادن و... را داشتیم. بعلاوه اخیرا ما شاهد اعتصابات در بخشهایی از نفت و پتروشیمی ها و.. بودیم و همین روزها شاهد اعتراضات کارگری در راه آهن و ترانسپورت بودیم. وسعت اعتراضات در این مراکز و فرا رفتن از قالب محدود اعتراضات و اعتصابات یک محل کار و شکل رشته ای و سراسر گرفتن، به این اعتصابات قدرت بیشتری داد و به آنها جایگاه خاصی بخشید که نشانه پیشروی در جنبش کارگری است. شروع این اعتصابات و برجستگی آن، در کنار الگوی هفت تپه و مقاومت قابل تقدیر آنها با اتکا به مجامع عمومی و تصمیم جمعی و مشارکت دسته جمعی و متشکل کارگران، دستاوردهایی که در این چند سال نصیب جنبش کارگری کردند، کلا توجه ویژه ای به جنبش کارگری و نقشی که میتواند داشته باشد، جلب شد. جایگاه اتحاد کارگری و قدرت این جنبش برجسته شد، نقش طبقه کارگر و توان آن در اذهان عمومی برجستگی ویژه ای پیدا کرد، شورا و مجامع عمومی و جایگاه رهبران رادیکال کارگری و قرب و حرمت آنها بالا رفت. این اعتصابات جایگاه سازمان و اعتراض سازمانیافته به جای شورش های بی سازمان و جنگهای سرخپوستی با هر درجه از حقانیت را بر جسته کرد. خلاصه این اعتصابات مورد اشاره را در کنار صدها اعتراض و اعتصاب کارگری، معلمین، زنان، دانشگاه، باننشستگان و... و بعلاوه صدها اعتراض در محلات کارگر نشین و شورشهای دیمه و آبان قرار دهید، آنوقت ابعاد نارضایتی و دامنه وسیع تر آن را بیش از هر زمانی خواهیم دید.

باید توجه داشت که چنین جامعه ای را با این درجه نفرت از حاکمیت، بدون داشتن یک افق روشن اقتصادی، چیزی که جمهوری اسلامی در چشم انداز ندارد، نمیتوان طولانی مدت اداره کرد. دستگیری، کشتار و زندان کم نبوده است اما اینها اکنون جواب نیست. نمیتوان هم گرسنگی کامل و فقر مطلق را تحمیل کرد و هم سرکوب و استبداد. جامعه از جمهوری اسلامی نمیترسد. همه سرکوبها، تهدیدها و دستگیری و شکنجه و پرونده سازی هایی که تا امروز به آن متوصل شده اند، نتوانسته است مردم را تسلیم و مرعوب کند. ابهت بالا و قدرت و اقتدار دستگاه سرکوب نزد پایین جامعه، فروریخته است و کسی برای نیروی سرکوب تره خرد نمیکند. ماندگاری بالا و ادامه حاکمیت آنها بدلیل قدرت آنها نیست. مشکل عدم اعتماد پایین به نیرویی متشکل است که فکر کند با اتکا به آن میتواند سرنگونی را ممکن و در عین حال ایران به سوریه و عراق و لیبی تبدیل نشود. اعتماد به جنبش و نیرویی که فکر کند هم توان آن را دارد و هم نماینده امیال طبقه کارگر و بخش پایین جامعه است و در فردای سرنگونی رفاه و بهبود و آزادی و امنیت تضمین میشود. این آن چیزی است که روی میز حزب ما و همه محافل کارگری و کمونیستی این جامعه است.

با همه این فاکتور ها جمهوری اسلامی علاوه بر بحران اقتصادی با یک بحران سیاسی دست به گریبان است و تا تبدیل این بحران سیاسی به بحرانی انقلابی فاصله کمی نداریم و کارهای زیادی را باید انجام داد. همچنانکه قبلا هم اشاره کردم جنگ تبلیغاتی و پروپاگانده و تهدیدات دولت آمریکا و شاخ و شانه کشیدنهای طرفین به اضافه تحریمهای اقتصادی در این دوره بحرانی بیشترین لطمات را به جنبش اعتراضی و انقلابی جامعه ایران زده و نفس اینها مانعی جدی در راه تحولات پیشرو و فراتر رفتن از موقعیت کنونی جنبش از ادیخواهانه مردم در ایران بوده است.

در مقابل این وضع، حاکمیت مقداری سردرگم و پراگماتیستی حرکت میکند و دست به عصا است. تا حال هزاران بار دست به اعمالی زده است و تحت فشار پایین جامعه عقب نشسته است. کسانی را دستگیر و بعد مجبور به آزای آنها شده است. دستگاه قضایی توسط کارگران و پایین جامعه بکرات چلنج شده است. انواع ممنوعه ها که زمانی حکم مرگ میگرفت و جرم بود، به حاکمیت تحمیل شده است. در چنین جامعه ای و در چنین شرایطی هر شورش و طغیان سراسری و توده ای مستقل از نتیجه و آینده آن برای مردم، میتواند تکلیف جمهوری اسلامی را یکسره کند. اما برای ما و بخش آگاه جامعه نفس سرنگونی جمهوری

اسلامی بخش ساده مسئله و مهمتر از آن نوع سرنگونی، تضمین کسب قدرت پایین بعد از سرنگونی، حفظ قدرت بعد از سرنگونی و تحولات پایه ای به نفع پایین و سرانجام مهیا کردن بیشترین

←

کمونیت ۲۵۱

کمونیستها و **سیر**…

توان و امکانات برای انقلاب کارگری است.
بهر صورت نگرانی از سرنگونی در میان بالایی ها کم نیست و در جدال و جنگ و کشمکش های آنها کاملا مشهود است.

در جواب به این وضع جمهوری اسلامی این مدت تلاش کرده بالا را یکدست کند.
تصفیه های یکی دو سال اخیر در سپاه و ارتش و مراکز امنیتی و دستگاه قضایی و… ، و بعلاوه افزایش دایره قدرت مجمع تشخیص مصلحت نظام، حکمرانی قوه قضائیه در بسیاری از عرصه هایی که اساسا کار این نهاد نیست، بحث سپاه و تلاش برای سر کار آمدن نظامیان بعد از روحانی …، همگی بیان این حقیقت است.
بی شک یکدست کردن بالا و همه کاره شدن هسته اصلی ارتجاع اسلامی یک راه است و اما این راه محدودیت و مشکلات خود را دارد.
به هر میزان بالا را یکدست و کوچک کنید، بخشهای وسیعتری از حاکمیت به صف اپوزیسون ناراضی می پیوندد و دامنه مانور نظام در مقابل مردم را محدود میکند.

مسئله دیگر نقش منطقه ای جمهوری اسلامی است.
در چند دهه گذشته جمهوری اسلامی سعی کرده است، جدال و تخصصات مستقیم خود با دیگران را به خارج مرزهای ایران منتقل کند.
دخالتم در منازعات منطقه ای و افزایش دایره نفوذ خود در خاورمیانه آرزوی دیرینه بورژوازی ایران، ناسیونالیسم ایرانی، جمهوری اسلامی و طیفی از اپوزیسیون راست بوده است.
جمهوری اسلامی سعی کرده است یکی از قدرتهای دخیل در کشورها و مراکز بحرانی منطقه باشد و به درجه زیادی در این زمینه موفق شد، چیزی که حکومت پهلوی خوابش را هم نمی دید.
حضور در لبنان، سوریه، عراق و یمن از چشم کسی پوشیده نیست.
در چند دهه گذشته قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی از جمله به عنوان اهرمی برای جواب به معضلات داخل ایران و ثبات در داخل استفاده شده است.

اما در این اوضاع و با تحولات منطقه ای، با تعیین تکلیف سوریه و کاهش نقش ایران، با فشارهای دولت آمریکا به کاظمی در عراق و افزایش فشار به جمهوری اسلامی ، با پایان جنگ با داعش و کاهش حساسی که روی ایران در جنگ علیه داعش میکردند، عملا امروز این نقش منطقه ای دیگر آن سوپاپ اطمینان قبلی برای مقابله با مردم ایران را مانند گذشته ندارد.
بازار عراق بدرجه ای دست ایران بود و طبق آمار خودشان سالانه ۸ میلیارد دلار از این کانال تامین میکردند که الان با چالش روبرو است.
بهر صورت وضع کل خاورمیانه بهم ریخته است و وضع آمریکا از بقیه بدتر است، اما حضور ایران در این منطقه و هزینه هایی که برایش دارد با مشکلات اقتصادی که جمهوری اسلامی دارد و کمبود خزانه مرکزی و قرض بالا آوردن دولت، کار ساده ای نیست.
علاوه بر اینها اعتراضات و به چالش کشیده شدن حاکمین در این کشورها توسط مردم ناراضی، نیز پدیده ای است که به بقیه معضلات اضافه شده است.

بعلاوه در این اوضاع و در حال حاضر، دولتی عملا موجود نیست و دولت روحانی از دولت خاتمی بی اراده تر است.
شخص خامنه ای، قوه قضائیه و سپاه و ارگانههای زیر دست او بیش از هر دوره ای دست و پا دراز کرده اند.
کلا دعوا در بالا تحت تاثیر این اوضاع و مخاطراتی که در مقابلشان هست، کم نیست.
صف خود اصولگرایان مطلقا یکدست نیست و حاکمیت در موقعیتی است که کنترل پایین برایش مشکل است و پایین به راحتی جواب بالا را نمیدهد.
میخواهند بالا را یکدست کنند اما و همچنانکه گفتیم سپاه پاسدارن و نیروی مسلح در مقابل جامعه ای با ۸۰ میلیون جمعیت و اکثریت ناراضی، معترض، گرسنه و در عین حال خواهان رفتن جمهوری اسلامی و نظامیان یا حاکمیتی که هیچ افق اقتصادی روشنی در مقابل جامعه ندارد، میدان مانور و مقابله همه جانبه را نمیتواند داشته باشد.
نباید شک کرد که جمهوری اسلامی تا آخرین رمق برای حفظ سلطه خود میجنگد، اما اگر جامعه و طبقه کارگر آمادگی لازم را پیدا کند، نه تنها سرنگونی و شکست کل این پدیده بلکه و بعلاوه گرفتن قدرت، حفظ قدرت و پایان این دوران سیاه ممکن است.

دو راه حل، دو آلترناتیو

در مقابل جمهوری اسلامی در خطوط عمومی، دو جنبش اصلی قرار دارد و دو آلترناتیو موجود است.
یکی اپوزیسیون راست با پلاتفرم به اصطلاح «گذار مسالمت آمیز» از جمهوری اسلامی به معنای دست بدست شدن قدرت از بالا بدون میدان دادن به طبقه کارگر و پایین جامعه و به کمک دولتهای غربی.
تلاش برای حفظ ارتش و بخشی از دستگاه حاکمیت، حفظ ماشین دولتی و دست نخوردن سیستم با کنار رفتن بخشی از حاکمیت.
آرزوی کل این صف حاشیه ای شدن نقش پایین جامعه، طغیان نکردن پایین و مهمتر از همه سازمان نیافتن طبقه کارگر و افشار زحمتکش و دست نیافتن آنها به قدرت و حتی عدم دخالت آنها در پروسه سرنگونی است.
نگرانی جدی کل این صف خطر ایفای نقش

کمونیستها و به هم بافتن طبقه کارگر و قدرتمند شدن آنها و خارج شدن کنترل اوضاع از دست راست است، چیزی که خود جمهوری اسلامی هم بیش از آنها نگرانش است.
و دیگری آلترناتیو کارگری و کمونیستی و سرنگونی جمهوری اسلامی با قدرت طبقه کارگر و پایین جامعه از کانال یک قیام توده ای.

اپوزیسیون راست

در مورد آلترناتیو اپوزیسیون راست که شامل طیف ناهمگونی از احزاب و جریانات مختلف از سلطنت طلب و جمهوری خواه تا مجاهد و احزاب و جریانات ناسیونالیستی و قومی است چند نکته را تاکید کنم.
این بخش عموما و علیرغم نا همگونی و مسیرهای متفاوتی که تاکنون رفته اند، خواهان تحریم اقتصادی ایران و بعلاوه دخالت غرب و حتی در مقاطعی رسما در دفاع از حمله نظامی به ایران ابایی نداشته اند.
همه آنها به ترامپ امید بستند و بخشی از آنها حتی از کولکوس کلان های نژاد پست آمریکا ترامپیست تر بوده اند.
غیر از مجاهد اکثریت قریب به اتفاق این جریانات زیر سایه سیاستهای غرب در دوره های مختلف سعی کرده اند چهره متحد و اپوزیسیون یکپارچه از خود بدست بدهند و هر بار وارد همکاری هایی معین شده اند.
اما نا همگونی و پلاتفرمهای مختلف آنها و دشمنی های واقعی ای که با هم دارند و… هیچگاه موفقیتی جدی کسب نکرده اند.
مجاهد در این طیف متفاوت تر است و فرقه ای مذهبی است با تاریخی متفاوت و البته همیشه آماده اجرای امورات دولتهای امپریالیستی به شرط تامین خرج و حساب کردن روی نیروی آنها.
امروز و با شکست ترامپ کل این طیف یک بار دیگر سرش به سنگ خورد و فعلا دوره عزاداری را سپری میکنند.

این طیف همچنانکه گفتم عموما آرزوی گرفتن و دست بدست شدن قدرت از بالا به کمک دولتهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا را دارند.
اما اگر این صورت نگیرد و پایین طغیان کند و خطر قدرتگیری پایین افزایش یابد، استفاده از کارت قومی و انشقاقهای مذهبی و جنگ های قومی و مذهبی و دخالت دول منطقه و تبدیل ایران به سوریه که قطعا در چنین شرایطی دسته جات خود جمهوری اسلامی هم یک پای جدی آن خواهند بود، از چشم آنها بدور نیست.

این طیف در پایه ای ترین سطح دو مشکل جدی دارند.
اولین مشکل عدم تمایل جامعه عموما به راه حلهای آنان بعد از دخالتهای «بشر دوستانه» ناتو در عراق، لیبی، افغانستان، سوریه و… و ویرانی این جوامع است.
افقی که آنها در مقابل خود گذاشته اند علیرغم اینکه تلاش میکنند لباس دمکراسی و مردم سالاری و … بر آن بپوشانند، برای مردم ایران آشنا است و از آن متنفر هستند.

مشکل بزرگ دیگر این است که تحولات ایران و قطبی شدن جامعه بر سر رفاه و بهبود، نقش طبقه کارگر در این اعتراضات و به عنوان هسته اصلی و مرکز آن و آرمانهای عدالتخواهانه این جنبش است.
این صف از خود جمهوری اسلامی ضد کارگر تر است، ضد عدالت تر و ضد کمونیست تر است.
ضدیت کامل آنها با منافع طبقه کارگر و هر نوع تحولی به نفع این طبقه و نداشتن هیچ پلاتفرم اقتصادی بهتری از خود جمهوری اسلامی ، آنها را با تحولات این دوره بیش از بیش بیگانه کرده است.

موقعیت امروزی آنها جای تعریفی ندارد اما سیر تحولات آتی میتواند آرایش و ترکیب این طیف را عوض کند.
اگر در شرایط ویژه ای قرار بگیریم و کمونیستها و طبقه کارگر سازمانیافته و قدرتمند وارد تحولات آتی نشوند و یا اگر اوضاع به هر دلیلی به هم بخورد و کنترل از دست جمهوری اسلامی خارج و سیر اضمحلال آن شروع شود، این اپوزیسیون یا بخشهایی از آنها همراه بخشی از خود حاکمیت و طیف های از قدرت رانده و به اپوزیسیون پرتاب شده، در کنار غرب و دول متخاصم با ایران، میتواند به عنوان ارتش آزاد ایران و یا هر اسم و رسم دیگری ایفای نقش کنند.
تا حال هم به بکرات در این زمینه تمرین کرده اند، پول گرفته اند و ذخیره کرده اند و با انواع محافل امپریالیستی حتی با بخشهای امنیتی و اطلاعاتی دولتهای مختلف از جمله امریکا، اسرائیل، عربستان و… روابطی ساخته اند و ادعاهای خود را دارند.
قطعا در چنین شرایطی شاهد تکرار سناریوهای به مراتب ترسناکتری از سناریوی عراق، لیبی و سوریه خواهیم شد.

کمونیستها و طبقه کارگر و آینده این تحولات

همچنانکه اشاره کردیم مستقل از جنگ و دعواهای جمهوری اسلامی و غرب و مشخصا جمهوری اسلامی و آمریکا و تحریمهای اقتصادی علیه ایران، که تا کنون بیشترین لطمه از آنرا طبقه کارگر ایران خورده است، جامعه ایران عموما با پدیده فقر طرف است.
فقر کمرشکن و بیکاری در این جامعه که نان شب بدون جنگ و مبارزه تامین نمیشود، همه چیز را تحت تاثیر قرار داده است.
در دل جهنم ، کرونا هم هر روز اساسا جان انسانهای بی

۳

بضاعت و محروم را میگیرد.
این حقیقت هم اکنون هسته اصلی جمهوری اسلامی، اصولگرایان را مجبور کرده است با شعار عدالت و با انگشت گذاشتن بر بی عدالتی سخن سرایی کنند تا وقت بخرند و فریب بدهند.
دولت و مجلس در کمال بی شرمی و بی حیایی طرح کمک پنج ماهه صدهزار تومانی را به هر کس بی کار و بدون دریافت بیمه بیکاری را به رخ مردم میکشد.
جامعه با مرگ بر اثر گرسنگی و کرونا دست و پنجه نرم میکند.
جواب این اوضاع و رهایی را هیچ جنبشی جز جنبش کمونیستی طبقه کارگر و سرنگونی بختک حاکم به رهبری کمونیستهای این طبقه را ندارد.
جامعه عموما و طبقه کارگر و بخش محروم جامعه در تب و تاب گرسنگی و نفرت از زندگی شب و روز را سپری میکند.
جمهوری اسلامی رفتنی است و در این تردیدی نیست.
تعیین و تشخیص روز طغیان بعدی مردم جان به لب رسیده را کسی نمیتواند تعیین کند.
اما تمام مسئله این است که کمونیستها چگونه میتوانند طبقه کارگر و جامعه را آماده کنند که در راس تحولات این دوره سیر سرنگونی جمهوری اسلامی را به شکلی پیش ببرند که خود قدرتمند و سربلند بیرون بیایند و بیشترین امکانات را برای انقلاب کارگری مهیا کنند.
چگونه میتوان بحران سیاسی موجود را با دخالتگری جدی و با سازماندهی پایین، با متحد کردن رهبران و فعالین کمونیست در جامعه به یک بحران انقلابی کشاند.

مردم حق دارند طغیان کنند، حق دارند دیوارهای این حاکمیت را پایین بکشند، حق دارند کاخ ها را بر سر کاخ نشینان خراب کنند.
هیچ چیز از اینکه بردگان علیه برده داران قیام کنند، کارگران و تپیدستان علیه حاکمین سرمایه دار دست به شورش بزنند و با زور خود پایشان بکشند، بر حق تر نیست.
این را مردم ایران، گرسنگان و بخش محروم جامعه در همین چند سال گذشته دو بار آزمایش کردند و زورشان نرسید.
حتما شورش بعدی نیروی بیشتری طغیان میکند.
هر آن ممکن است دیمه و آبان دیگری در ابعاه وسیعتر اتفاق بیفتد.
اما تمام ماجرا برای ما کمونیستها و برای حزب ما تضمین سرنگونی موفقیت آمیز جمهوری اسلامی و تضمین آینده ای بهتر با قیام پایین است، قیام بردگان علیه برده داران، قیام پایین شهری ها علیه بالاشهری ها، قیام کارگران علیه سرمایه داران.
تمام ماجرا برای ما این است اگر قیام میکنیم، پیروزمند باشد، اگر خون میدهیم، دشمن را شکست بدهیم.
اگر به جنگ آخر دست میزنیم از پیش نیروی این جنگ را آماده کرده باشیم.
دشمن چه حکام امروز و چه همپالگی هایشان در اپوزیسون در جنگ با ما هستند.
شورش گرسنگان حق مردم است اما از یاد نبریم که ابعاد گرسنگی، خطر تحمیل يك استیصال به پایین و جنگ بی سازمان و خطر شکست را در مقابل ما میگذارد حتی اگر جمهوری اسلامی را سرنگون کرده باشیم.

سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد آمادگی برای عرض اندام متحد در مقابل جمهوری اسلامی، کار کمونیستهای این طبقه، کار حزب ما و هر جریان و جمع کمونیستی است که عمیقا افق انقلاب کارگری را در مقابل خود گذاشته و روی زمین واقعی بخشی از این جنبش است.
کار کمونیستهایی است که تحولات آتی جامعه را به سیر خودبخودی اتفاقات نمیسپارد و امید واهی اینکه اگر اینها بروند همه چیز خوب خواهد شد را به مردم نمیدهند؛ کمونیستهایی که شبانه روز تلاش میکنند نیروی این سرنگونی حول رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیستی آن متحد شود.
ما در تجربه تاریخی خود هزاران بار شاهد عصیان و طغیان توده ای بوده ایم که همگی محق بوده است اما در فقدان سازمان و رهبری سیاسی جدی و روشن، در فقدان افق کارگری و کمونیستی، یا شکست خورده اند یا در فردای آن، بخش دیگری از بورژوازی صاحب قدرت شده است.

این دوره طبقه کارگر ایران شاهد اعتصابات و اعتراضات مهمی بود که به آن اشاره کردیم.
اعتراضات دوره آتی قطعا بطور برجسته تر بر محور نان و تامین دارو و درمان و سرپناه اکثریت عظیم جامعه در مقابل بورژوازی ایران و سگهای هارش در حاکمیت میچرخد.
جنگ بر سر معیشت و رفاه همین امروز در سراسر جامعه در جریان است.
آیا میتوانیم مبارزه برای بیرون آوردن جامعه از زیر خطر گرسنگی را سازمان دهیم؟
آیا کمونیستها در این جامعه میتوانند منشا هدایت مبارزات و مطالبات اساسی و حیاتی، در میان پرولتاریای صنعتی ایران، در میان کارگر شاغل و بیکار و در محلات کارگرنشین ایران باشند و جامعه را در مقابل فقر بسیج کنند.
آیا میتوانیم در مقابل تعرض وسیع بورژوازی هار و جمهوری اسلامی اش به سفره خالی کارگران و افشار پایین سد ببندیم؟
آیا مبارزات این دوره میتوانند توسط کمونیستها و با نقشه و دخالت مستقیم ما سازمانیافته و آگاهانه پیش برود و توده وسیع کارگران در ایران و محرومین را در صفی متحد در این جدال هدایت کنیم؟!
اینها آن سوالات جدی است که در مقابل ما است، در مقابل حزب حکمتیست (خط رسمی)، در مقابل همه شخصیتها و فعالین کمونیست از کارخانه تا صف کارگر بیکار و تا محلات کارگری و حتی تا مراکز تحصیلی است.

کمونیستها و سیر...

جامعه منتظر ما نخواهد ماند و سیر تحولات بدون دخالت آگاهانه ما کمونیستها پیش میرود، اما این پیش رفتن به معنای یک سرسوزن تحول مثبت به نفع طبقه ما نخواهد بود و دیگران سیر تحولات را رقم میزنند. زمینه برای دخالت کمونیستها علیرغم موانع زیاد، آماده است. جامعه ایران با یک طبقه کارگر بزرگ و انقلاب دیده، با بخش پرولتری جدی و مهم، با اعتبار کمونیسم و خوشنامی آن، با وجود هزاران کمونیست واقعی و کارگری در صفوف کارگران، در میان معلم و زن برابری طلب و در مراکز تحصیلی و... حق دارد و میتواند پرچمدار انقلاب خود، انقلاب کارگری در این جامعه شود و تحولی عظیم را در تاریخ بشر رقم بزند. میدانیم این راه هموار نیست و مسیری پر جدال و جنگ را در خود دارد که باید نیرویش را در دل همین جنگ امروز آماده و متحد کرد. این جنگ امروز در جریان است، جنگ علیه گرسنگی و مرگ بر اثر آن، جنگ علیه توحش و بربریت و حرص و ولع سیری ناپذیر بورژوازی ایران. امروز باید در مقابل این توحش سد بست. این وظیفه تاریخی بزرگ بر دوش ما، بر دوش حزب ما، بر دوش همه کمونیستهای راستین است که روی زمین واقعی برای اتحاد و سازمان خود و توده کارگران میکوشند. همه کسانی که میدانند و صحنه این تحولات و جنگها و موانع را برسمیت میشناسند و تصمیم دارند پیروز شوند. این جنگ مقدس است و اما تنها با سازمان و با تامین نیروی آن، با افق و سیاست روشن ممکن است.

اینجا در مورد چپ ایران یا آن چیزی که به عنوان جریانات و احزاب و سازمانهای چپ هستند فقط چند نکته را خاطر نشان کنم. این چپ مستقل از پرچم و شعارها و ادعاهایش، شاخه های مختلف ناسیونالیسم چپ ایرانند. هیچ افق مستقل و پرچم مستقلی ندارند. اینها در حواشی این دو جریان اصلی اپوزیسیون راست و کمونیستهای طبقه کارگر خواهند ماند و با توجه به سیر اوضاع دگرذیسی های زیادی میتواند در میان آنها اتفاق بیفتد. اما مایهتا و بر اساس حقایق اجتماعی و نقش و سیاست و پراتیک تا کنونی آنان، اسلامی ناسیونالیستها مختلف چپ ایران مربوط اند. با هر تحولی در هر گوشه این جامعه دم خروس ناسیونالیسم از نوع ایرانی تا ناسیونالیسم ترک و کرد و... از زیر عبای بخشی از آن بیرون میزند. تا جایی که به ما مربوط میشود این چپ جز خاک پاشیدن به چشم کارگر و دور کردنش از کمونیسم و البته به نام چپ و حتی به نام کمونیسم، نقشی نداشته است. بعضی از آنان رسماً قومی و فدرالیستچی هستند و بعضی با بخش ناراضی جنبش اسلامی هنوز مام وطن و رشد صنعت و تکنیک ملی و بدور از سلطه امپریالیسم غرب را دنبال میکنند. بخش دیگری از آنها افق و استراتژی خود را خدمت به «ملت» خود نام گذاشته اند و بخشی هم عملاً و رسماً رگه ای از ناسیوانلیسم ایرانی و ضد اسلامی و پرو غربند. برای طبقه کارگر از این چپ ناسیونالیست، آبی گرم نمیشود. بهشت موعد این جریانات سرابی بیش نیست و انقلاب مد نظر آنها در چهارچوب انواع انقلابات مخملی و سبز و ... فرا تر نمیرود و کارگران را بعنوان پیاده نظام جنگ خود میخوانند و سنگ دفاع از طبقه ما را به سینه میزنند. خلاصی از این چپ غیر کارگری و فاصله گرفتن از آن و نشان دادن چهر ریاکارانه ناسیونالیستهای چپ زیر پرچمهای رنگین و شعارهای بی محتوا ، مسیر ما را هموارتر خواهد کرد.

ما میتوانیم

ما کمونیستهای طبقه کارگر میتوانیم و شانس داریم تحولات این دوره را به نفع جنبش خود رقم بزنیم. تنها جواب واقعی به رهایی انسانی از گرسنگی را ما داریم و جنبش ما دارد. تنها جنبش کارگری و کمونیستی خواهان پایان فقر و گرسنگی با یک رهایی سوسیالیستی است. ما نیرویش را داریم، تجربه اش را داریم و هزاران بار جنگیده ایم و زمین خورده ایم و بلند شده ایم. ما اگر صاحب سازمان شویم تانک و توپ و ارتش و سپاهشان را زمین گیر میکنیم. فرزندان خود را از پادگانها بیرون میکشیم و پادگانها را خالی یا تسخیر میکنیم. هزاران کمونیست در این جامعه، در همه مراکز صنعتی مهم، در همه مراکز ارتباطی، بهداشتی، غذایی و.. موجودند که میتوانند و باید به محمل اتحاد در محل تبدیل شوند. طبقه کارگر ایران از دل اعتصابات همین دوره چند ساله دنیایی تجربه کسب کرده است. به اعتصاب کارگران بافق، چادرملو، نفت و پتروشیمی ها، ترانسپورت و آذر آب و هپکو و ماشین سازی ها در همین یک دهه اخیر نگاه کنید. به تجربه کارگران هفت تپه که با ۵ هزار نفر، متحد به همراه خانواده های خود یک حاکمیت را چلنج کردند، نگاه کنید؛ الگویی که باید تعمیم داد و از آن باید یاد گرفت. ما میتوانیم به شرطی که به عنوان صاحبان جامعه خود را در قبال این اوضاع مسئول و جوابگو بدانیم. این خود ما هستیم که باید راه پیشروی انقلاب خود را هموار کنیم نه کسی دیگر. سیر خودبخودی اوضاع و اعتراضات به هر جا برود، ما کارگر و برده مزد خواهیم ماند حتی اگر جمهوری اسلامی هم کنار برود.

بی تردید وظایف سنگینی بر دوش همه ما است. حزب حکمتیست (خطررسمی) وظیفه سنگینی بر دوش دارد و میتواند و باید بدرخشد و نقش ویژه ای ایفا کند. اما جریان ما و جنبش کمونیستی کارگری ایران، کمونیستهای این جامعه بسیار وسیعتر و فراتر از حزب ما هستند. کل این صف باید نقشی دیگر برای خود بگذارد و میتواند بگذارد. آنهایی که ما را نصیحت میکنند که هنوز زود است، دوستان ما نیستند. هر محفل و جمع بورژوا و ناسیونالیست، قومی و مرتجع که جمع شده اند دم از صاحبان آینده جامعه میزنند. اما صاحبان اصلی جامعه ما هستیم و این ما باید سازمان پیدا کند. ما زور و توانش را داریم به شرطی که سازمان پیدا کنیم. امروز و در دل اوضاع کنونی هر جا کارگران در مراکز کارگری برای دفاع از نان شب خود متحد شدند، هر جا کمونیستهای این طبقه میشر این اتحاد شدند، در هر محله کارگری نشین اگر عده ای کمونیست، منشا اتحادی شدند و نگذاشتند کودکی از فقر و بی دارویی جان بدهد، ما قدمی بزرگ به جلو برداشته ایم. نباید کسی در این دوره از گرسنگی بمیرد و ما هر جا هستیم باید برای دفاع از جان انسانها، گرسنگان، کارگران و محرومین را در اشکال مختلف متحد کنیم و دست همدیگر را بگیریم و بتوانیم با زور خود لقمه نان شب را از حلقوم دژخیمان، از کارفرما تا دولت و حاکمین بیرون آوریم. این کار ممکن است و از همینجا باید شروع کرد.

حزب ما بخش متشکل از این جنبش عظیم است، بخش متحزب آن و حزب این جنبش است. این حزب متعلق به این جنبش و حزب رهبران و فعالین کمونیست این جنبش بزرگ است که اگر تکان بخورد و نیروی خود را متحد کند، کار هر دولت تا دندان مسلحی را تمام میکند و جامعه را آزاد میکند. این حزب متعلق به همه کمونیستها از کارخانه و مراکز کاری تا محلات و مراکز تحصیلی است. این حزب را باید بدست گرفت. صاحبان و فعالین واقعی این حزب در جامعه و در صفوف طبقه کارگر باید این اوضاع را با دقت رصد کنند و به حزب خودشان ببیوندند و آن را بدست بگیرند. ما میتوانیم پیروز شویم و کمونیسم و رهایی سوسیالیستی تنها جواب واقعی و عملی برای پایان دادن به عمر جمهوری اسلامی و برای رهایی کل جامعه از استبداد، ناامنی، فقر و استثمار است. ما در این فرصت و در این اوضاع باید و میتوانیم قدمهای بزرگی برداریم و فرصت را از دست ندهیم و جامعه را نجات دهیم.

^{*} این متن براساس بحثی که در پلنوم ۴۸ حزب توسط نویسنده ارائه شده تنظیم شده است

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی قرار است کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش دارم . اولین شاخص اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

انتخابات آمریکا ...

زمانیکه ترامپ به قدرت رسید ما گفتیم که ترامپ نماینده یک ساختار شکنی پوپولیستی راست در آمریکاست. ساختار شکنی که منشأ آن نارضایتی جامعه از هیئت حاکمه، و بی اعتمادی مطلق مردم به سیستم و ساختار سیاسی حاکم است و ترامپ، در غیاب یک جریان رادیکال و چپ، این ساختارشکنی راست و پوپولیستی را نمایندگی کرد و به عنوان پرچمدار راست این ساختار شکنی به قدرت رسید. چهار سال حاکمیت ترامپ ماهیت واقعی این ساختار شکنی، راست بودن آن، راسیستی و نژادپرستانه بودن و رگه های فاشیستی آشکار آن را نمایان کرد و تأثیرات عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در آمریکا داشت. این راست ساختار شکن و در عرصه بین المللی درونگرا و ناسیونالیست، علیرغم شعارهای "امریکا اول" و "بازگرداندن عظمت دوباره به امریکا"، در عرصه داخلی به انشقاق و تفرقه گسترده ای در آن جامعه دامن زد و در عرصه بین المللی سیاست درونگرایی خود را به متشنج ترین شیوه و تقابل با متحدین اروپایی خود پیش برد. ترامپ و ترامپیسم امریکا را به یک جامعه به شدت متناقض، به شدت پولاریزه شده، البته نه پولاریزه طبقاتی بلکه پولاریزه شده بین سیاه و سفید، نژادپرست و ضدنژادپرست، محافظه‌کار و ضدمحافظه‌کار راست، و در عین حال به شدت پر تنش و پر کشمکش تبدیل کرد. در نتیجه اگر بخواهیم به زمینه های شکست ترامپ و یا ترامپیسم بپردازیم، باید زمینه های شکست این ساختار شکنی راست و پوپولیستی و تأثیرات اجتماعی عمیق آنرا در خود جامعه آمریکا جستجو کنیم.

دلایل شکست ترامپ نه سیاست های جهانی و خاورمیانه‌ای، نه جنگ اقتصادی‌اش با چین؛ نه خروج از پیمانهای جهانی و "انزوای" امریکا و و نه برنامه رادیکال و کاملاً متضاد رقیب او، بایدن، بود. به طور واقعی در درون خود آمریکا به ترامپ و ترامپیسم "نه" گفته شد. همانطور که گفتم ترامپ و ترامپیسم در آن جامعه به نژادپرستی، زن ستیزی، لپنانه ترین، راست ترین و ارتجاعی ترین نوع تعرض به مهاجر و غیر آمریکایی و غیر سفید؛ دامن زد. شکاف ناشی از این وضعیت طیف بسیار متنوعی از چپ تا راست را حول ضدیت با ترامپ و تلاش در شکست انتخاباتی او به نوعی متحد کرد و ما شاهد شکلگیری یک قطب نه الزاما یکدست، بلکه یک جبهه، در برابر این راست فاشیست بودیم. جبهه یا قطبی که به عنوان حامی بایدن شناخته میشود. جبهه ای با انتظارات و توقعات متفاوت در آن، جبهه ای که بطور مثال بخشی از آن خود را چپ و سوسیالیست میداند و فقط با هدف شکست ترامپ به بایدن رای داد. جبهه ای که چهار سال پیش کلینتون تلاش کرد شکل بدهد اما بدلیل بدنامی او شکست خورد. بهرحال نتیجه این انتخابات پیروزی بایدن بر ترامپ نیست. "پیروزی" بایدن بیشتر از هرچیزی حاکی از دست رد زدن جامعه به این ساختار شکنی راست و ترامپ و ترامپیسم است.

ترامپ و ترامپیسم در این انتخابات شکست خورد. اما اشتباه محض است اگر این شکست را به پایان ترامپیسم و ساختار شکنی راست در آمریکا ترجمه کنیم. ترامپ شکست خورد اما آرا بالایی که اساسا رای به ترامپ بود نه به حزب جمهورخواه، آرا بالای او در میان بخشهای محروم جامعه حاکی از ریشه های عمیق این ساختارشکنی راست در جامعه و بویژه در بخشهای محروم و ریشه های عمیق بی اعتمادی به بالا در میان این بخش است. انشقاقی که ترامپ در امریکا به وجود آورده است عمیق‌تر از آن است که بتوان به راحتی و با پایان انتخابات خاتمه پیدا کند. تصویری خام است اگر فکر کنیم تمام زخم ها و انشقاقی که در آن جامعه به وجود آمده، با شکست ترامپ مرهم پیدا می‌کند، که شکاف ها کم می‌شوند و مردم آمریکا وارد یک دوره از آرامش، صلح درونی و وحدت همگانی، اتویی که بایدن روی آن تاکید دارد، می‌شوند.

آمریکا با این انتخابات، حتی اگر ترامپ هم پیروز می‌شد، وارد دور جدیدی از کشمکش ها و تنش های درونی، چه در سطح جامعه، چه در سطح دو حزب و چه در درون هر دو حزب اصلی شده و دوره پر تنش‌ی را در پیش خواهد داشت.

وریا نقشبندی: اگر به پیامد های این انتخابات و شکست ترامپ بپردازیم، خود جامعه آمریکا با این قطب بندی هایی که شما به آن اشاره کردید، این شکاف ها و انشقاق هایی که در درون آمریکا به وجود آمده به کجا می‌رسد؟ پیامدهای آن برای خود جامعه آمریکا، جدای از جناح بندی ها و دسته بندی های حکومتی چیست؟

آذر مدرسی: شکست ترامپ انشقاق و پولاریزاسیونی که در جامعه آمریکا به وجود آمده بود را تعمیق و تشدید میکند. پولاریزاسیونی که همانطور که گفتم طبقاتی نیست. شما امروز شاهد تقابل دو قطب با ترکیبی کاملاً متنوع از طبقات، افشار و بخشهای مختلف جامعه هستید. در هر دو طرف این تقابل بخشهایی از طبقه کارگر، بخش هایی از مردم محروم، بخش هایی از "سفید پوستها" و "سیاه پوستان"، بخشهایی از مهاجرین، از تحصیلکردگان، از بورژوازی و الیت سیاسی، هنری و اجتماعی و را به وضوح میتوان

کمونیست ۲۵۱

کمونیست ۲۵۱

انتخابات آمریکا ...

مشاهده کرد. برای درک عمق این انشقاق باید آنرا بر متن شکست ترامپ، ادعای او مبنی بر تقلب در انتخابات و بخصوص سرخوردگی نیروهای راست و فاشیست طرفدار ترامپ قرار داد.

به مجموعه این مولفه ها بحران کرونا، سیاستی که ترامپ در این رابطه اتخاذ کرد، تاثیرات اجتماعی، اقتصادی و زیستی سیاست ترامپ بر زندگی مردم را اضافه کنید. بحران کرونا و سیاست ترامپ در امر تامین بهداشت و خدمات پزشکی رایگان در جامعه‌ای که همه چیز در دست بازار آزاد است، در گسترش ابعاد فقر و بیکاری و فلاکت و ابعاد نابسامانی در جامعه آمریکا، تأثیر جدی داشت. این مولفه نیز و اینکه آمریکا یکی از بالاترین آمار مبتلایان به ویروس کرونا و کشته شدگان بر اثر این ویروس را دارد، در شکست ترامپ تأثیر داشت. استفاده تبلیغی از کرونا و تبدیل آن به یکی از کمپین های تبلیغاتی، گاهی علیه چین، گاهی علیه حزب دمکرات و کشمکش ها و تنش های قبلی را تشدید کرده است.

این وضعیت، جوابگویی به این معضلات درونی را به مهمترین مسئله کارزار انتخاباتی هر دو نامزد ریاست جمهوری آن کشور تبدیل کرد. برخلاف دوره‌های پیشین که کمپین های انتخاباتی علاوه بر مسائل درونی و پاسخ به معضلات درونی کشور از قبیل فقر، رشد اقتصادی داخلی، تبعیض نژادی یا، روی سیاست خارجی، جایگاه آمریکا در جهان دنیای چند قطبی امروز متمرکز میشد، انتخابات این دوره به طور ویژه بر سرخود آمریکا و معضلات اقتصادی و سیاسی و انشقاق سیاسی-اجتماعی-ایدئولوژیکی آن جامعه و مقابله با کرونا و تاثیرات اجتماعی و اقتصادی آن متمرکز بود. معضلاتی که حل آنها و جواب به آنها رنگ خود را بر دولت آتی، بر سیاستها و اولویتهای آن خواهد زد.

اگر دقت کرده باشید و اتاقهای فکری در آمریکا می‌گویند، اولویت دولت آتی رسیدگی به وضعیت درون آمریکا است. بایند رسماً اعلام کرده است که مسئله اول مقابله با کرونا و تاثیرات گسترده آن بر زندگی اقتصادی-اجتماعی جامعه و پیشگیری از شیوع بیشتر و مداوای بیماران است. اولین سخنرانی بایند درباره کرونا، اینکه ماسک زدن پلاتفرم و پرچم سیاسی نیست، ضرورت مراقبت از خود شهروندان، اعلام برگشت به "یک آمریکا، یک ملت"، ناشی از وضعیت بحرانی در آمریکا است. بخصوص کرونا، از پیشگیری از شیوع بیشتر و درمان بیماران آن، ممانعت از مرگ و میر بیشتر در خود آمریکا، تا تاثیرات اقتصادی و گسترش فقر در آن جامعه یکی از مهمترین مسائلی است که دولت آتی، با آن روبرو است.

انشقاق و پولاریزاسیون موجود در آمریکا، زخم های که بخشهای مختلف مردم خورده اند، تقابل و تنش‌ی که در جامعه ریشه دوانده، علیرغم ادعای بایند که "من رئیس جمهور همه هستم" و "دوره آشتی است" و ...، به این راحتی التیام پیدا نمی‌کند.

به نظر من دوره آتی دوره پر کشمکشی خواهد بود و صورت مسئله هیئت حاکمه آمریکا از سر گذراندن این دوره بدون هزینه و یا با کمترین هزینه است. در درون حزب جمهوریخواه طیفی مخالف ترامپ وجود دارد که خواهان بازگشت به یک رابطه سنتی تر و کم تنش تر با حزب دمکرات است. در حزب دمکرات هم همینطور. در هر دو حزب، جناح یا ِتذینسی وجود دارد که این شکاف میان ساختار و مردم، این بی اعتمادی به بنیادهای "دمکراسی" و احزاب و هرچه سریعتر تمام شود و علاوه بر آن تنشهای اجتماعی که با شکست ترامپ میتواند افزایش پیدا کند را در جامعه با کمترین هزینه تخفیف پیدا کند. بخصوص که ترامپ کماکان بر طبل تشدید تنش میکوبد و طرفدارانش آماده هر نوع تعرض و هر نوع حرکت میلیتانتی هستند.

در نتیجه همانطور که گفتم دولت بایند و به طور عام هیئت حاکمه آمریکا با معضلات جدی روبرو است که برخلاف تبلیغاتی که می‌کنند به این سادگی ها قابل حل نیست. بخصوص که حل مسئله تبعیض نژادی سیستماتیک و ساختاری در آمریکا، فقر و شکاف طبقاتی در این جامعه، نه در توان و نه در رسالت حزب دمکرات و بایند است. با پیروزی بایند این جبهه متحد علیه ترامپ تجزیه میشود و همین سر منشا تنش ها و کشمکشهای بعدی خواهد بود. بایند و حزب دمکرات آمریکا نه رسالت از بین بردن فقر و شکاف طبقاتی و نه مبارزه با بی‌عدالتی اجتماعی را بر عهده خود گذاشته‌اند. در نتیجه اگر حتی جنبش "زندگی سیاهان مهم است" و یا بخش های محروم‌تر جامعه و طبقه کارگر، توهمی به این دارند که بایند می‌تواند مشکلات اقتصادی و فاصله ها و شکاف های اقتصادی-اجتماعی را به هم بیاورد، به

سرعت توهمشان فرو خواهد ریخت و دنبال پاسخهای اساسی و رادیکال خواهد شد.

وریا نقشبندی: اگر بخواهیم به این انتخابات از بعد بین‌المللی بپردازیم می‌بینیم که سران اکثر کشورها از نتیجه این انتخابات و شکست ترامپ استقبال کرده‌اند. و اعلام کرده‌اند که آمریکا می‌تواند دوباره جایگاه خودش را به دست بیاورد. و می‌گویند "الان زمان پل ساختن است، نه دیوار" و به نوعی از شکست ترامپ خوشنود هستند. در این سطح ارزیابی شما چگونه است؟

آثر مدرسی: من فکر نمی‌کنم که ما شاهد تغییرات اساسی در سیاست های آمریکا در سطح بین‌المللی خواهیم بود. به قول شما سران دول اروپایی و امریکایی از اینکه "باید پل بسازیم، نه دیوار" و اینکه آن شکاف ها را باید از بین ببریم، حرف میزنند. ترامپ علیرغم هر درجه از لمپنیسم و شارلاتانیسمی که داشت، علیرغم لطمه ای که به رابطه دوستانه سابق با اتحادیه اروپا زد و با اقداماتی مثل خروج از پیمان زیست محیطی پاریس، خروج از سازمان بهداشت جهانی، تهدید به خروج از ناتو، جنجالهایی به پا کرد. اما سیاست عمومی هیئت حاکمه و بورژوازی آمریکا در رابطه با اینکه امریکا چگونه در جهان چند قطبی کماکان موقعیت برتر خود را، با کمترین هزینه حفظ کند را نمایندگی میکرد. راسیسم و فاشیسم و حنی انزواطلبی و ناسیونالیسمی که ترامپ نمایندگی میکرد به معنای استراتژی متفاوت او نیست. تفاوت ترامپ با بایند در راه رسیدن به این هدف مشترک، حفظ موقعیت برتر آمریکا در جهان چند قطبی و بخصوص در مقابل رقبایی چون چین و روسیه، است.

در خود هیئت حاکمه آمریکا هم می‌گویند که ما شاهد تغییرات جدی نخواهیم بود. طبیعتاً چه از سر مخالفت با ترامپ و چه از سر لانسه کردن بایند تبلیغاتی خواهند کرد. تبلیغاتی که اساساً روش رسیدن به هدف را برجسته میکند مانند اینکه "آمریکا به روابط بسیار آرام، غیر تخصم آمیز و بدون تنش" باز خواهد گشت و اینکه "پل دوستی" بین آمریکا و جهان، در یک سر آن چین و در سر دیگر اروپا و در سر دیگر روسیه، ساخته خواهد شد. اما فراموش نکنیم کشمکش، رقابت و جنگ اقتصادی آمریکا و چین مسئله ای واقعی است، ساخت ذهن و یا ناشی از سیاستهای ترامپ نبود. اینکه شما به چه روشی به آن پاسخ می‌دهید و چگونه سعی می‌کنید از نظر اقتصادی چین را شکست بدهید، در این پروسه سایر رقبای را چگونه با خود همراه یا علیه خود بسیج میکنید و، ثانوی است. اینکه ترامپ این رقابت را با دامن زدن به تشنج و بایند به روشی آرام و "دیپلماتیک" و بدون هياهو زیاد پیش ببرند تغییری در استراتژی مشترک آنها نمیدهد.

در مورد رابطه آمریکا و اروپا در جهان چند قطبی امروز هم همین مسئله صدق میکند. قطعاً بایند با روش تخصم آمیز و راست و لحن لمپناهای که ترامپ نسبت به این دوستان دیروز و رقبای امروز خود در مجامع بین‌المللی داشت، بیش نخواهد رفت و تلاش خواهد کرد این نوع تنش ها را تخفیف دهد و ما شاهد یک زبان آرام‌تر و دیپلماتیک‌تر و "متعارف تر" از سوی بایند در سیاست های جهانی آمریکا خواهیم بود. اما به نظر من تغییرات اساسی در سیاست بین المللی آمریکا به وجود نخواهد آمد. آمریکا در سطح بین المللی با سوالات و مسائلی روبرو است که باید به آنها جواب دهد. جواب هیئت حاکمه آمریکا مشترک است.

میدیای پرو بایند تلاش میکنند با برجسته کردن نمونه هایی مثل اعلام بازگشت آمریکا به معاهدات جهانی مانند سازمان جهانی بهداشت، معاهده پاریس و ... و اغراق در جایگاه و اهمیت این امر در سیاست بین المللی آمریکا نوید تغییرات جدی و بهبود روابط لطمه خورده و جریحه دار شده را میدهند. یا از تغییر در سیاست آمریکا بر سر مسئله فلسطین، اینکه گویا آمریکا سیاست و روال دیگری را در پیش خواهد گرفت، حرف میزنند. گویا بایند به اندازه ترامپ طرفدار اسرائیل و دولت فاشیستی صهیونیستی نیست. در صورتیکه پرو دولت فاشیستی و صهیونیستی اسرائیل بودن بایند و حزب دمکرات روشن تر از آن است که نیاز به گفتن داشته باشد. فراموش نکنیم که در سال ۲۰۱۶، زمانی که بایند معاون باراک اوباما بود، در "کنگره جهانی یهودیان" در نیویورک اعلام می‌کند که "برای صهیونیست بودن شخص نباید الزاما یهودی باشد. من یک صهیونیست کامل هستم." در نتیجه آیا سیاست عمومی آمریکا در قبال اسرائیل و فلسطین تغییر جدی‌ای خواهد کرد؟ به نظر من اتفاق نخواهد افتاد. قطعاً این سیاست برخلاف دوره ترامپ به شکلی متعارف تر، آرامتر، پوشیده تر و بدون لفاظی و بدون تبلیغات پیش خواهند رفت. اما در سطح

۵

جهانی شاهد تغییرات اساسی و بنیادی در سیاست آمریکا ر رابطه با مسئله فلسطین و حمایت بی قید و شرط آن از دولت فاشیست اسرائیل نخواهیم بود.

ما شاهد تاثیرات این انتخابات در جهان در سطح دیگری خواهیم بود و هم اکنون هم هستیم. با شکست ترامپ در آمریکا، نه فقط راست ساختار شکن در آمریکا که در جهان عقب رانده شده. در انگلیس که جانسون به عنوان نماینده یک جریان راستِ ساختارشکن در دوران رفراندم خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، با پرچم راست و علیه اروپای واحد، با دامن زدن به ناسیونالیسم انگلیسی و با شعار "حق حاکمیت ما بر انگلیس" سر کار آمده بود، با روشن شدن شکست ترامپ، در انگلستان فوری "بعد از ترامپ نوبتِ بوریس جانسون است" در ابعاد وسیعی در میدیای اجتماعی منتشر میشود. در اسرائیل شاهد شعار "پس از ترامپ نوبت نتانیاهو است"، در تظاهراتی ضد نتانیاهو هستیم. شکست ترامپ در تضعیف این راست پوپولیست در اروپا در ابعاد اجتماعی را دارد اما این تاثیرات اجتماعی نه ناشی از تغییر سیاست های استراتژیک آمریکا در جهان، که ناشی از شکست این راست در یکی از قدرتمند ترین جغرافیای خود است.

خلاصه کنم ما با یک دولتی روبرو خواهیم بود که به گفته "جامعه جهانی" متعارف تر، دیپلمات تر و با تنش های کمتر است. اما فکر نمی‌کنم سیاست های عمومی دولت امریکا تغییر اساسی و جدی بکند. سیاست های ترامپ سیاست های اصلی بورژوازی و هیئت حاکمه آمریکا بود و بایند همان سیاست ها را ادامه خواهد داد اما احتمالاً روش هایی که به کار خواهد گرفت متفاوت خواهد بود.

وریا نقشبندی: اجازه بدهید سوال آخر را در رابطه با ایران و جمهوری اسلامی و اپوزیسیون جمهوری اسلامی مطرح کنم. پیامد‌های این انتخابات برای ایران و اپوزیسیون چه چیزی می‌تواند باشد؟ و اساساً در کجای این معادله می‌توانند قرار بگیرند؟

آثر مدرسی: جمهوری اسلامی به اینکه با انتخاب بایند، آمریکا دوباره سر میز مذاکره و برجام بازمیگردد و تحریم ها لغو میشوند، امید بسته بود. طیفی از آنها رسماً و علناً اعلام می‌کردند که اگر بایند به قدرت برسد هم انتخابات ریاست جمهوری آتی ما پر رونق خواهد شد و هم می‌توانیم به معضلات اقتصادی مان بهتر پاسخ بدهیم. خامنه‌ای می‌گوید که "آمریکا سر جای خودش خواهد نشست" و اصلاح طلبان می‌گویند "ما با رابطه ای دوستانه‌تر و یا کمتر تخصم آمیز از سوی آمریکا روبرو خواهیم شد".

به همان اندازه که جمهوری اسلامی به انتخاب بایند امیدوار است و در انتهای تونل تاریک روابطش با آمریکا نوری را می‌بینید و به آن امید می‌بندد و خود را آماده ورود به دور جدیدی از مذاکرات میکند، اپوزیسیون راست هم به انتخاب ترامپ و ادامه تنش و کشمکش، ادامه تحریم و سیاست "فشارهای حداکثری" او امید بسته بود.

اما از منظر چپ و طبقه کارگر و مردم ایران این انتخابات و نتیجه آن منشا امید یا نا امیدی نیست. اخیراً مصاحبه‌ای با مردم را پخش کرده‌اند که نود درصد مردم در جواب به اینکه "آیا پیروزی بایند پیروزی ما است" می‌گویند "معضلات ما درونی است و ربطی به آمریکا ندارد"، "بایند یا ترامپ برای ما فرقی نمی‌کند".

بورژوازی، چه بخشی که در قدرت است و چه بخشی که در اپوزیسیون هستند هر دو به طور جدی به این انتخابات چشم دوختند. بورژوازی در قدرت به این امید بسته بود که با پیروزی بایند بسیاری از تحریمها و فشارها متوقف خواهد شد و درجه امیدی باز خواهد شد. بیخود نیست جواد ظریف به محض پیروزی بایند به تمام کشورهای عربی همسایه پیغام داده که "دولت های آمریکایی می‌آیند و می‌روند، اما ما ماندنی هستیم و بهتر است که روابطمان را بهتر کنیم". اپوزیسیون

راستِ پرو غرب و اساساً پروآمریکایی، نیروهایی بودند که به شدت برای ترامپ تبلیغ می‌کردند، هنگامی که ترامپ تحریم ها را تشدید می‌کرد، برایش نامه‌های تشکرآمیز می‌فرستاند. از تحریم هایی که نه جمهوری اسلامی یا بورژوازی را، بلکه مردم را در گرسنگی مطلق میاندازد و از دسترسی به دارو محروم می‌کند، استقبال می‌کردند. اپوزیسیون راستی که حتی از دفاع از حمله نظامی آمریکا به ایران و یا "رژیم چینج" ابایی نداشت.

کارگران جهان متحد شوید

انتخابات آمریکا ...

این بخش هم به اینکه ترامپ انتخاب شود و به سیاست "فشار های حداکثری" ادامه دهد چشم امید بسته بودند. به اینکه سیاست "فشار های حداکثری" زمینه‌ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی بدون دخالت مردم و به قدرت رسیدن شان فراهم کند امید بسته بودند.

با شکست ترامپ اپوزیسیون راست به شدت سرخورده است. تلاش میکند "سیاست فعالی" را در رابطه با دولت بایدن در پیش بگیرد. این طیف به اشکال مختلف از اینکه باید تمام تلاش خود را در تشویق دولت آتی امریکا بر ادامه سیاست "فشار حداکثری" به کار ببرند، میگویند. یکی از بایکوت سیاسی-اجتماعی-نظامی-فرهنگی حرف می‌زند و دیگری از بایکوت سیاسی-نظامی و اقتصادی می‌گوید.

در مقابل جمهوری اسلامی احساس میکند با پیروزی بایدن دست بالا را پیدا کرده است. اجازه بدهید در مورد این احساس و این امید نکته ای را توضیح بدهم. جمهوری اسلامی به شدت امیدوار است که بایدن به برجام بر خواهد گشت. بایدن هم البته پیام داده که ما حاضریم سر میز مذاکره برگردیم. اما این هنوز گویای چیزی نیست. ترامپ هم گفته بود که "ما حاضریم سر میز مذاکره بنشینیم" و هدف از "فشارهای حداکثری" نه تغییر رژیم که کشیدن جمهوری اسلامی پای میز مذاکره بود. در نتیجه بحث بر سر صرف مذاکره نیست، بحث بر سر شروط و موقعیت طرفین در مذاکرات است. بایدن بسیار روشن همزمان با اعلام آمادگی برای مذاکره، اعلام کرده است که "ما جمهوری اسلامی مسلح به سلاح های هسته‌ای و موشکی را در خاورمیانه تحمل نمی‌کنیم". سیاستی که پیش تر از طرف دول اروپایی اعلام شده بود. علاوه بر این بایدن از "دستاوردهای" دولت ترامپ در فشار به جمهوری اسلامی عقب نخواهد نشست و بر عکس بیشترین استفاده را از آنها خواهد کرد. درنتیجه به نظر من سیاست عمومی آمریکا در رابطه با ایران هم تغییر جدی نخواهد کرد. بحث بر سر روش و رویکرد پیشبرد این سیاست است و میزان توافق اروپا و آمریکا بر سر آن است. پوچ بودن امیدی که جمهوری اسلامی برای پاسخ دادن به معضلات درونی خود، از بن بست اقتصادی تا بحران سیاسی، به انتخاب بایدن دارد، خیلی سریع آشکار می‌شود.

تا جاییکه به رابطه مردم با این دو بخش از بورژوازی، برمیگردد، این رابطه هم تحت تاثیر انتخابات امریکا تغییری نخواهد کرد. دست ردی که جامعه به سینه اپوزیسیون راست زده است، نه از روی درجه نزدیکی آن به دولت آمریکا و حمایت دولت آمریکا از آن، بلکه از سر تناقض بنیادی این اپوزیسیون با امنیت، سعادت، زندگی، شادابی و رفاه آن جامعه است.

معضلات جمهوری اسلامی، مستقل از تحریم و سیاستهای آمریکا و.... مشکلاتی عمیق تر، بن بست های اقتصادی، سیاسی، و ایدئولوژیک بنیادی تری است. این معضلات جوابی بنیادی و اساسی را از طرف طبقه کارگر و مردم محروم در ایران میطلبد.

* این متن بر مبنای مصاحبه با رادیو نینا تهیه و ادیت شده است

* این متن بر مبنای مصاحبه با رادیو نینا تهیه و ادیت شده است

* این متن بر مبنای مصاحبه با رادیو نینا تهیه و ادیت شده است

با تشکر از رفیق سعید محمدی برای پیاده کردن فایل صوتی

اساس سوسیالیسم انسان است

"آلترناتیو"ها...

این زمین‌لرزه‌های اجتماعی بارقه‌هایی هستند که سرانجام‌شان نه تنها می‌تواند بر سرنوشت نسل امروز و فردا تاثیرات ماندگار و عظیمی داشته باشد، بلکه روانشناسی اجتماعی غلبه بر بیزخ کاپیتالیسم و مسیر عروج یک انتخاب و یک آلترناتیو سوسیالیستی را هموار می‌کنند. با باختن ترامپ، جهان دوباره مجالی برای نفس‌کشیدن پیدا کرده است؛ بویژه پیش از این هم نودهای اجتماعی بیداری در جوامع غربی پیرامون مقاومت و مبارزه بر سر ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های سیاسی - اجتماعی به اشکال گوناگون بروز پیدا کرده بود. در چنین فضایی است که امر اجتماعی و تاریخی فراگیر می‌شود و فرصتی برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و احزاب آن در عرصه سیاست مهیا می‌شود. باید ملزومات عروج این انتخاب سیاسی و دسترسی طبقه کارگر و توده‌های وسیع مردم به این انتخاب پرنامه‌ای را مهیا کرد.

تا هم‌اکنون شواهد حاکیست که با شکست ترامپ در انتخابات اخیر در آمریکا در آینده‌ای بسیار نزدیک که از نظر زمانی، چیزی در حد "پلک‌زدن" است، با تغییراتی "شگرف" در اپوزسیون راست و ترامپیست ایرانی روبرو خواهیم شد که اعجاب و درخشندگی آنرا شاید بتوان با زیستگاه یک قبیله متعلق به "عصر شکار" مقایسه نمود. خواندن دیوانه‌وار "چنین گفت ترامپ" و رقصیدن "بر گرد آتش" به پایان رسید و در بهترین حالت، سرنوشتی خاکستری برای این قبیله ناکام و سرگردان در پرسه‌زنی در کریدور قدرت‌های مخرب جهانی متصور است.

برای ورود به بحث، اول نگاهی به پادکست "چشم‌انداز" از تلویزیون "ایران اینترنشنال" در تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۰۲۰ خالی از لطف نیست؛ این نمونه کمک می‌کند که تمرکز ویژه‌ای روی "اراحل" و سناریویی داشته باشیم که من قصد نقد آن را در این نوشته دارم. موضوع پادکست این بود: "آیا تجربه تحریم و گذار از رژیم آفریقای جنوبی درباره ایران هم عملی است؟"

در این برنامه یک مهمان بسیار "ویژه"، یک "ایرانی" دیپلمات حضور دارند که خود نه تنها تجربه زندگی در آفریقای جنوبی را داشته است بلکه مهمتر اینکه بعد از لغو آپارتاید نژادی در این کشور، بعنوان دیپلمات در دولت آفریقای جنوبی مشغول بکار می‌شود. آقای ایرج عابدیان بعنوان تک‌خال مهم برای بررسی کیس تحریم اقتصادی در این برنامه شرکت داشت.

به هرصورت، ضمن پاسخ به اظهارات ایشان در ادامه به مولفه‌های کلیدی در سرنگونی دولت آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی هم خواهیم پرداخت؛ نشان خواهیم داد که چگونه کیس آفریقای جنوبی را به زور فاکت‌های غلط و نادرست و با تحریف تاریخ به سناریوی "رژیم چینج" مد نظر خود سنجاق می‌کنند.* شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با شرایط امروز و مشخصات سرنگونی و انحلال کامل جمهوری اسلامی را توضیح خواهیم داد و در خاتمه هم نگاهی به مواضع پرسوناژهای حاشیه‌ای این قطب سوپر-راست مانند رهبری حزب کمونیست کارگری، پیرامون "بایکوت جمهوری اسلامی از جامعه جهانی و المپیک" خواهیم داشت که بنام چپ و کمونیسم و کارگر، اظهار وجود می‌کنند. جریاناتی که حاشیه و دنباله‌رو آقای ترامپ و اپوزسیون راست افراطی ایرانند.**

"تحریم اقتصادی، آری یا نه" و تا کجا و به چه هدفی... برای "اصلاحات" و دست بدست‌شدن قدرت یا برای "انقلاب همه با هم"، نهایت افق و استراتژی بورژوازی چه در قدرت و چه در کمین قدرت است. این آخرین خندق پوزسیون و اپوزسیون راست و حواشی آن در سازمان‌های مختلف ایرانی است.

قیح "روانشناسی استیصال"؛ آرمانشهر اپوزسیون راست

مجری برنامه مربوطه در ادامه با آب و تاب آغاز به طرح سوالاتی می‌کند مبنی بر اینکه "آیا فشارهای بین‌المللی و تحریم‌های اقتصادی علیه جمهوری اسلامی می‌تواند به تغییراتی بنیادین در ایران منجر شود؟" و میهمان اصلی برنامه، طرفدار دوآتشه سناریوی تحریم اقتصادی آمریکا و دولت‌های غربی که "زیرکانه" انتخاب شده و قرار است به ضرب "تجربه" و مقام و منصب سابقش در دولت آفریقای جنوبی، شنونده را به گزینه "تحریم اقتصادی آمریکا" مجاب کند به اینکه مردم ایران "گرسنگی بکشند و هزینه بیشتری بدهند"، در نوع خود شنیع و چندش‌آور بود. آقای عابدیان در این برنامه مانند "ستاره" اپوزسیون راست افراطی ایران می‌درخشد و در کمال خونسردی، می‌فرماید که "تحریم‌های غرب در تغییر رفتار دولت آپارتاید آفریقای جنوبی کارساز بود" و "مردم باید بها بدهند، گرسنگی بکشند و مبارزه بها دارد و مردم آفریقا این بها را به جان خریدند!"

دقت کنید، می‌گویند که "مردم باید هزینه بدهند!" تصور نکنید که این "هزینه‌دادن‌ها" و "بهادادن‌ها" شامل حال ایشان و خانواده

کمونیست ۲۵۱

ایشان و خواستگاه طبقاتی ایشان می‌شود. این "ساختمندی" و "کشاده‌دستی" در صدور برگه جریمه و بدهکارکردن میلیون‌ها انسان به تحمل گرسنگی و مرگ و سوء‌هاضمه بیشتر، به نحو شنیعی تکبر بالانشینی ایشان و طبقه‌شان را زیر نورافکن می‌برد.

ایشان با "همت بلند" رو به میلیون‌ها شهروند گروگان‌گرفته شده توسط جمهوری اسلامی، "ارشاد" می‌کنند که: "دخالت و تحریم اقتصادی از جانب دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی (اسم مستعار دولت آمریکا) قطعاً کارساز است" به شرط اینکه مردم ایران "بیشتر گرسنگی بکشند و هزینه بیشتری بدهند" و مطمئن باشند که همه چیز به آن بدی که تصورش را می‌کنند هم نیست!

در همان وهله اول، همه می‌توانند کراحت این اپوزسیون دست راستی از زبان جناب مشاور را تجسم کنند. اگر این "آرمانشهر" عده‌ای ششلول‌بند است، قطعاً ویرانشهر اکثریت عظیم طبقه کارگر و مردم ایران است.

اشتباه نکنید! روی سخن ایشان با سپاه، خامنه‌ای‌ها، خاتمی‌ها، رنپسی‌ها، روحانی‌ها و مقامات و شخصیت‌های رژیم اسلامی نیست؛ خطاب ایشان رو به ماست؛ به ما مردم، ما زنان، ما هفت‌تپه‌ای‌ها، ما کارگران، ما کمونیست‌ها، ما دوستداران عدالت و علم، زیبایی و هنر، حقیقت و شادی و صلح است. خیر، بحث ایشان با گروگان‌گیرهای رژیم اسلامی نیست؛ و سوال اینست که ما گروگان‌ها، ما اپوزسیون واقعی این نظام، آنقدر در این ۴۰ سال "هزینه" داده‌ایم، آیا پس از شکست انقلاب ۵۷ توسط جریان اسلامی با مهندسی دول غربی، آنقدر به ضرورت وجود دولت، آقا بالاسر، سرمایه‌دار، معاون وزیر، پلیس و گاز اشک‌آور، مذهب و ناسیونالیسم و جامعه طبقاتی عادت کرده‌ایم که دیگر نیازی به انقلاب علیه مناسبات سرمایه داری نداشته باشیم؟! آیا آنقدر از چشمه ناب استیباد و اختناق اسلامی، فقر، بیکاری و آپارتاید جنسی سیراب شده‌ایم، آیا آنقدر بر اثر کرونا از کشته‌هایمان پشته‌ها ساخته‌ایم که دیگر کله‌مان نگزد، آیا محاصره اقتصادی عراق بعد از حمله به کویت و "مشاوره" مادلین آلبرایت را در این مورد که چگونه مرگ نیم میلیون کودک عراقی بر اثر محاصره اقتصادی "ارزشش" را داشت، شنیده‌ایم؛ آیا طعم "شیرین" کرور کرور فرار دسته‌جمعی از دست این نظام به سمت در های بسته قلعه اروپا را چشیده‌ایم؛ و آیا آنقدر در رفاه و آسایش اقتصادی بسر برده‌ایم که همصدا با هیئت حاکمه آمریکا و جناب عابدیان و اپوزسیون دست راستی و فاشیست ایران فریاد برآریم که حاضریم "بیشتر هزینه کنیم"؟!

"مردم هزینه کنند" تحلیل نیست. این کلمای گویای روانشناسی استیصال این اپوزسیون است؛ حساب بازکردن روی تحمیل فلاکت مضاعف به مردم است؛ دهنکجی به انسانیت، گرو گرفتن نان و معیشت و نیازمندی‌های اولیه مردم است؛ پروپاگانذ جنگی است. "مردم باید هزینه کنند" اسم مستعار کلوپ "بشردوستان رژیم چینجی" و "بازار آزادی"ی است که در پاسخ به مسئله اقتصاد و معیشت مردم، از درون دچار خلاء شده‌اند و همراه با جمهوری اسلامی تا کمر در گل گیر کرده‌اند و استیصال‌شان را به رخ مخاطب می‌کشند؛ همان‌ها که افتخار عضویت در لیگ شوالیه‌های ناتو و دولت‌های غربی را دارند. اپوزسیون هفت‌تیرکشی که در رکاب هیئت حاکمه آمریکا، پس از پایان جنگ سرد و با دمیدن در شپیور "پیروزی بازار" و "مرگ کمونیسم"، از یوگوسلاوی تا عراق و فلسطین، خانه و مدرسه و بیمارستان مردم را تحت عناوین "انقلابات مخملی"، "مبارزه با تروریسم"، "صدور دمکراسی" و "حقوق بشر"، بر سرشان ویران کرده‌اند و امروز از مردم ایران طلبکارند که در مقایسه با سایرین هنوز چیزی "هزینه" نکرده‌اند! این صف سایکوپت‌هایی است که خیز برداشته‌اند تا آذوقه و داروی میلیون‌ها کودک در ایران را تحت عنوان "تضمین امنیت" بگیرند تا به زور چنین اعجاز‌هایی مردم جهان طعم "هزینه بیشتر" را مزمزه کنند.

این چه اپوزسیونی است که به محض اینکه مشاورانش دهان باز می‌کنند یاد آباچی‌های ششلول‌بندی می‌افتیم که برخلاف دوران پیشاتمدن، اینبار متمدنانه و با جت‌های جنگی بیش از بیست‌هزار بار بر فراز لیبی به پرواز درآمنند، این چه دنیای "آزاد"ی است که متحدین این اپوزسیون دست راستی از آمریکا تا بریتانیا، از فرانسه تا آلمان جلو چشم میلیون‌ها انسان، تنها در عرض یکسال گذشته تاکنون میلیارد‌ها دلار اسلحه به دولت اسرائیل و صدها تانک لیویارد به شیوخ عربستان فروخته است تا زندگی مردم فلسطین، بحرین و یمن را با آن در هم بکوبند، این چه اپوزسیون مدافع "حقوق بشری" است که در رکاب دول غربی تا آخرین لحظه سرکوب انقلاب در مصر و سایر کشورهای عربی هزینه کردند، این چه "بشر دوستی" است که در سوریه میدان‌های تیرباران اندونزی و شیلی را توسط "ارتش آزاد سوریه" و داعش زنده کردند؟! لیست "هزینه‌ها"ها هنوز از نظر آقای عابدیان "کامل" نیست؛ "هزینه‌های بیشتری باید پرداخت!

در تمام طول این جنایت‌ها و حملات ناتو و دول غربی،

^[1]

"آلترناتیو"ها؛ …

جایی ندیدیم که اپوزسیون دست راستی و ترامپیست ایران، يك سطرناقابل در محکومیت سیاست‌ها و اعمال جنایتکارانه این کلوپ جنایتکاران "رژیم چینی" عرضه کنند. باید اذعان داشت که بیان حقیقت، هیچ‌گاه در لیگ دست راستی‌های اپوزسیون ایران و متحدین بین‌المللی و منطقه‌ای آنها مجال بروز نداشته است؛ بیان حقیقت در این لیگ میلیتاریستی، ممنوع است؛ حقیقت، نسبی و مشروط است. همه‌چیز از زاویه جایگاه و منفعت مادی آمریکا ارزیابی می‌شود!

به دنبال برنامه پادکست "ایران اینترنشنال" و اظهارات جناب عابدیان، ناگهان سپاه پاسداران نیز در تاریخ ۲ نوامبر اعلام کرد که: "گره زدن حل مشکلات اقتصادی مردم به تحولات خارجی خطایی راهبردی و خطرناک است و به منزلهٔ فرصت سوزی و معطل نگه‌داشتن اقتصاد کشور پشت دروازه‌های توهم ناشی از القائات جریان نفوذی در کشور است…"

واقعیت اینست که اگر سپاه چهل سال تحمیل فلاکت اقتصادی – سیاسی از جانب حاکمیت جمهوری اسلامی به طبقه کارگر و مردم ایران را تحت عنوان " گره زدن حل مشکلات اقتصادی مردم به تحولات خارجی" توجیه می‌کند و تف سر بالا پرت می‌کند، به همان اندازه اپوزسیون راست ایران و آقای عابدیان هم تحت عنوان "تحریم و بایکوت اقتصادی جمهوری اسلامی" از مردم می‌خواهد "هزینه کنند" و "گرسنگی بکشند". هر دو، چه در حاکمیت و چه در "اپوزسیون"، در گروگان‌گرفتن نان و آذوقه مردم و تحمیل مهندسی فلاکت، دو روی يك سکه‌اند و به همدیگر نان قرض می‌دهند؛ گویی که ویژگی مشترک هر دو است؛ اولی توجیه‌گر فلاکت و ادامه حاکمیت جمهوری اسلامی است، دومی نقشه استیصال مضاعف در جامعه را می‌کشد. اولی "اقتصاد مقاومتی" در آستین دارد، دومی "تحریم اقتصادی" و "هزینه مبارزه" را بررسی می‌کند؛ هر دو به يك سمت، به سمت چهل سال مطالبات فروکوفته رفاهی و سیاسی طبقه کارگر و شهروندان جامعه ایران، به معیشت مردم شلیک می‌کنند. هر دو، جامعه را در منگنه فقر، بیکاری و ناامنی قرار داده‌اند. این وضعیت با ارجاع به چه امری قابل توضیح است؛ در ادامه و در بخش "ناسیونالیسم، میعادگاه اپوزسیون راست و جمهوری اسلامی" پایه‌های اشتراک این اپوزسیون با حاکمیت را نشان خواهم داد. گزینه "تحریم و بایکوت اقتصادی" که توسط "آلترناتیو"سازان اپوزسیون راست ایران در بوق و کرنا دمیده می‌شود، نه تنها در عالم واقعیت جمهوری اسلامی را تضعیف نمی‌کند بلکه به عمر آن می‌افزاید؛ هیچ نمونه‌ای در تاریخ قرن گذشته سراغ نداریم که حکومتی زیر فشار تحریم اقتصادی تن به تغییر به نفع شهروندان داده باشد. محاصره اقتصادی، گرسنگی، بیکاری، فقدان دارو و بهداشت مهلک‌ترین سلاح کشتار جمعی است که اتفاقاً مردم بیگناه و بیش از همه کودکان و سالخوردگان را قربانی گرفته است. نمونه تحریم اقتصادی عراق در دوره صدام گویای این واقعیت است؛ چنان مردم عراق را به ورطه استیصال و فقر و گرسنگی مضاعف در مقابل حکومت بعث کشیدند که زمینه برای گزینه جنگ و حمله نظامی به عراق به بهانه "نقض حقوق بشر" و "سلاح های کشتار جمعی" را هموار کردند. علیرغم اینکه جهانیان فهمیدند که این ادعاها چیزی جز دروغ و پروپاگاند جنگی نبود، اما اپوزسیون راست ایرانی هنوز هم آن را سانسور می‌کند؛ سیاست تحریم اقتصادی برای دولت آمریکا همیشه در حکم بهانه‌ای برای تجهیزش به گزینه جنگ و حمله نظامی بوده است. امروز هر چند گزینه جنگ مستقیم در دستور آمریکا نیست اما تلاش برای "دست بدست‌شدن قدرت از بالا" در هماهنگی با بخش‌هایی از خود حاکمیت، تلاش برای **قیچی‌کردن يك انقلاب** توده‌ای و با دخالت مستقیم مردم و طبقه کارگر برای پایین کشیدن **کل** حاکمیت بورژوازی در ایران، کماکان در دستورشان است. همانگونه که گزینه تحریم اقتصادی عراق توسط آمریکا و دول غربی، طبقه کارگر و جامعه عراق را به ورطه فلاکت در مقابل حکومت بعث انداخت و زمینه را برای گزینه "رژیم چینج" به ضرب حمله نظامی ناتو آماده کرد، امروز هم "بایکوت و تحریم اقتصادی" جمهوری اسلامی قرار است با تحمیل فقر و گرسنگی مضاعف به طبقه کارگر و جامعه ایران، ساختار حاکمیت سیاسی بورژوازی ایران را به کمک بخشهای ناراضی از درون حاکمیت از گزند سرنگونی و انحلال **کامل** آن نجات دهد؛ این تبیین قریب به اتفاق کل اپوزسیون راست و ژورنالیسم رسمی، از شکل "مقابله" با جمهوری اسلامی و "گذار" از آن است.

نزد این اپوزسیون، صورت مسئله نه کرونا و فقر و هالوکاست ناشی از آن و سد بستن جدی در مقابل آن است، نه پاسخ اقتصادی به معیشت مردم و نه رهایی زنان از دست رژیم آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی است. بحث اینست که اینها امروز در يك شرایط اضطراری و انفجاری در جامعه ایران، در يك مورد ویژه با جمهوری اسلامی شریک‌اند و آنهم تشدید فلاکت با گروگان‌گرفتن معیشت طبقه کارگر است؛ طبقه‌ای که قصد کرده از پایین

حاکمیت بورژوازی را به مصاف بطلبد. از همین‌رو، اپوزسیون راست ایران با پرچم تشدید فشار اقتصادی توسط آمریکا، در واقع دستگاه سرکوب و استبداد جمهوری اسلامی علیه طبقه کارگر و شهروندان جامعه را تیز می‌کند. هدف مشترک هر دو، سدبستن در برابر چرخش تحولات در ایران به سمت **يك تفکیک سیاسی بنیادی** به نفع طبقه کارگر است. دولت آمریکا و اپوزسیون راست در این مورد خاص تاریخا با جمهوری اسلامی نه تنها مشکلی نداشته‌اند بلکه فرزند خلف خودشان بوده است؛ برای نمونه، سرکوب قیام ۵۷ بعضاً توسط همین دولت‌های غربی و در راس‌شان، دولت آمریکا مهندسی شد؛ "معجون" خمینی و جریان اسلامی توسط همین "آلترناتیو"سازان "جامعه جهانی"، چهل سال پیش برای حفظ و نجات نظام کاپیتالیستی ایران از تعرض انقلابی طبقه کارگر و مردم ایران به بازار جهانی عرضه شد.

ما بار ها تاکید کرده‌ایم که چرا حاکمیت بورژوازی در ایران در هر قالبی که باشد – چه با عامه و چه بی‌عامه – **نمی‌تواند دمکرات و آزادیخواه باشد؛** ملزومات حاکمیت سرمایه‌داری و بازتولید مناسبات آن در کشور تحت سلطه، نیازمند دستگاه مخوف **استبداد و سرکوب سیاسی** است؛ این مسئله به هیچ عنوان اخلاقی نیست. از خلق و خوی آخوند و غیرآخوند، مدیریت "نالایق" و مدیریت "هدفمند"، جناح بدخیم و جناح خوشخیم بورژوازی استنباط نمی‌شود. ایران بلحاظ تقسیم کار جهانی، در حوزه کار ارزان و فوق‌سود قرار دارد. فوق‌سود نیازمند روبنای **استبداد در حاکمیت و سیستم حقوقی و قضائی بورژوازی** است. این روبنای اختناق قبلا توسط حکومت سلطنت پهلوی تامین می‌شد و امروز توسط جمهوری اسلامی تحمیل شده است؛ خاصیت روبنای استبدادی حاکمیت، تحمیل استثمار مضاعف به نیروی کار ارزان جهت **سودآور کردن سرمایه برای رقابت در بازار جهانی** و چرخه جهانی گردش سرمایه است. بنا بر ماهیت سرمایه‌داری **عصر امپریالیسم** و عملکرد آن در کشور تحت سلطه، طبقه کارگر ایران حتی در شرایط متعارف و غیر بحرانی تولید نیز از نازلترین سطح ممکن معیشت برخوردار است؛ پربیراه نیست که نیروی کارش را به ارزانترین نرخ ممکن در اختیار سرمایه قرار می‌دهد و به وحشیانه‌ترین شکل ممکن استثمار می‌شود. یورش وسیع به سطح معیشت طبقه کارگر و تحمیل ابعاد جدید فقر و فلاکت بر این طبقه، برای بورژوازی و کل طبقه حاکمه به معنی فراخواندن طبقه کارگر به مصافی بر سر مرگ و زندگی است، مصافی که برای طبقه ما به معنای واقعی کلمه چیزی جز زنجیر هایشان ندارند که از دست بدهند. شاید با ارجاع به مبارزات در هفته‌تپه بتوان تا حدود زیادی فهمی از این شرایط پیدا کرد. مبارزات در هفته‌تپه و جنب و جوش در دل طبقه کارگر ایران در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی امروز از ابعادی ساختارشکنانه برخوردار شده است. این به خودی خود نفس حاکمیت بورژوازی را زیر سوال برده است و احزاب و جنبش‌های اجتماعی در ایران را دچار **يك پلاریزاسیون و تفکیک سیاسی** جدی میکند.

در واقعیت امر، اپوزسیون راست ایران در برخورد به طبقه کارگر، خدمات و رفاه اجتماعی در جامعه، چیزی جز نسخه "بازار آزاد"ی جمهوری اسلامی نیست. باید در مقایسه با امثال پیئوشه و موسیلمینی، میلتون فریدمن و "بچه‌های مکتب شیکاگو"، تاجر و ریگان، ترامپ و جانسون، به این اپوزسیون دست راستی "همیشه در صحنه" مدال داد. مشت این اپوزسیون دست راستی را باید همینجا و بر سر نگاه‌شان به آزادی‌های اجتماعی، مسئله زن، حق اعتصاب، خدمات اجتماعی، سطح دستمزد … و مطالبات رفاهی میلیون‌ها نفر در ایران، باز کرد؛ پربیراه نیست که هیچ‌گاه این اپوزسیون "جسارت" پیدا نکرد که تن خود را به مسئله اقتصاد، معیشت، رفاه و نیازمندی‌های مردم ایران بزند. حق دارند؛ اینها دشمنان شور زندگی و **عمل** آزاد انسانی اند و در "**بی‌جهان‌بودن" محرومان** ذینفع‌اند؛ کدام آدم شهری در ایران که چهل سال زیر لگد اختناق اسلام و "اقتصاد مال خر است" زندگی کرده باشد، حاضر است وقت خود را صرف شنیدن و تجویز سناریوی "بیشتر هزینه کنید" این اپوزسیون دست راستی کند؟! هدف اینها با حاکمیت، دو روی **يك** سکه است. **منفعت‌شان در گشودن فضای سیاسی و مشارکت احاد انسانی در ساختن جهان اجتماعی نیست؛** کسی که در مقابل جنبش کارگری و مطالبات آن، با گزینه "تحریم اقتصادی" پا پیش گذاشته است، قطعاً مشاور بقاء حاکمیت استبداد و اختناق سیاسی بورژوازی ایران در کوتاه مدت در برابر شبح کمونیسم و "خطر" تفکیک سیاسی در جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی است. **سد بستن در مقابل این تفکیک سیاسی و خلع ید طبقه کارگر از فعالیت سیاسی تنها با حمله به معیشت و معاش این طبقه ممکن است؛** از حاکمیت تا اپوزسیون راست، بارقه‌های عروج این انتخاب و این تفکیک سیاسی را نشان همدیگر می‌دهند و در صدد مسخ و خنثی کردن این انتخاب سیاسی هستند؛ حقیقت امر اینست که این اپوزسیون **يك مانع سیاسی بر سر راه انتخاب يك انقلاب اجتماعی** عظیم برای پایان دادن به بردگی مزدی و ایجاد سیستمی مرفه، آزاد و برابر در جامعه ایران است.

***کیس آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی**

واقعیت اینست که رژیم آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی با "اعمال فشار" یا "بایکوت از طرف جامعه جهانی و دولت‌ها" و یا انزوای اقتصادی از طرف دولت‌های غربی تن به لغو آپارتاید نژادی و تسلیم نداد؛ این تفسیر دلبخواهی ژورنالیسم رسمی، پرسوناژها و احزاب دست راستی و آویزان به سناریوی استیصال و جنبش "رژیم چینج" به ضرب ناتو و قدرت‌های غربی است که درست مانند دستگاه کلیسای قرن ۱۸ سیستماتیک جعل می‌کنند و تاریخ می‌سازند و بسیار آگاهانه جای دوست و دشمن را برای طبقه کارگر و شهروندان جامعه تغییر می‌دهند.

در وهله اول، پشتوانه جنبش لغو آپارتاید در آفریقای جنوبی، نه "فشار" دولت‌های غربی بلکه وجود عینی و ملموس **يك فضای عمومی** انزجار از مسئله تبعیض نژادی در سطح جهان آندوره بود؛ منشاء این انزجار عمومی، دولت‌های غربی نبودند. **شورش یردگان** سیاه علیه برده داری برای به کرسی نشاندن لغو قانون برده داری بود؛ شورشی که از آمریکای اواخر قرن ۱۹ وزیدن گرفت و کل اروپا را در نوردید؛ فشار این جنبش چنان قدرتمند بود که بورژوازی وقت و دولت‌های آن را ناچار به عقب‌نشینی، رفرم و تغییرات اساسی در روبنای حقوقی و قضایی کرد؛ آبراهام لینکلن رئیس جمهور وقت آمریکا را در اوج جنگ داخلی به تصویب "اعلامیه آزادی بردگان" رساند؛ کار به جایی کشیده بود که برای نمونه دولت انگلستان تا سال‌های متممادی پس از لغو قانون برده‌داری، مجبور شد ۴۰ درصد بودجه خود را صرف پرداخت غرامت به همه کسانی کند که نیاکان‌شان را به بردگی کشیده بودند. به این اعتبار، هیچ دولتی در قرن بیستم نمی‌توانست بدون درنظرگرفتن قانون لغو تبعیض نژادی در حق سیاهان به فعالیت‌های خود ادامه دهد. **تأثیرات عمیق این شورش** از ادیخواهانه علیه لغو قانون برده‌داری سیاهان، در دست مانند تأثیر عمیق انقلاب کبیر فرانسه علیه مسیحیت و سلطه کلیسا بود. انقلابی که به قول آنتول فرانس، "آخرین پادشاه را با روده‌های آخرین کشیش آویزان کرد". **قیام علیه تبعیض نژادی در حق سیاهان**، چنان در افکار عمومی جوامع شهری اروپایی در قرن بیستم ریشه‌دار و ماندگار شد که عملاً بقاء دولت آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی را بعنوان بازمانده منجلاب بردگی سیاهان و پاکسازی نژادی در قرن بیستم، **غیرعقلانی و غیرممکن** می‌کرد؛ بدین‌ترتیب پشتوانه قدرتمند جنبش ضد آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی، نه "دول غربی"، بلکه نفرت افکار عمومی مردم دنیا از بقاء و ادامه آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی، در جهان پسا - لغو قانون برده‌داری بود؛ درست در سایه چنین **توازن قوایی** است که جنبش همبستگی جهانی در خارج کشور از مبارزات در داخل آفریقای جنوبی برای لغو تبعیض نژادی علیه سیاهان شکل می‌گیرد؛ بر متن چنین شرایط بین‌المللی، روند غلبه و پیروزی بر دولت آپارتاید توسط فعالین جنبش ضد آپارتاید و سازمان‌های کارگری و توده وسیع مردم در داخل بشدت تسریع شد؛ **جبهه خارج و جبهه داخل بر سر مسئله تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی، متحد و یکپارچه شد؛** این حمایت و حرکت گسترده جهانی که از اتحادیه‌های کارگری در غرب تا افکار عمومی را بر سر انزجار از بقایای پوسیده تبعیض نژادی در قرن بیستم، در بر می‌گرفت، در حقیقت محکم‌ترین پشتوانه مبارزات توده‌ای در داخل و یکی از مهم‌ترین فاکتورهای پیروزی مردم بر رژیم آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی بود. **درست بر متن چنین طیش جهانی علیه تبعیض نژادی بود که یکی از مهم‌ترین مطالبات اعتصاب کارگران نفت در دل انقلاب ۵۷ در ایران، در اعتراض به آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی شیرهای نفت را بستند و صادرکردن نفت به آفریقای جنوبی را متوقف کردند!** داخل و خارج بر سر **يك هدف** و مطالبه مشخص و جهانشمول در ابعاد اجتماعی و جهانی به هم بافته شدند و حاکمیت آپارتاید نژادی را افسار زدند. این اوضاع، دولت‌های غربی و در راس آنها، دولت آمریکا را **مجبور** کرد که دست از حمایت از رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی بکشند. این آن فاکتور اساسی و نیرومندی بود که قدرت‌های غربی متحد رژیم آپارتاید را در واپسین لحظات سقوطش **مجبور** به تن دادن به جنبش لغو آپارتاید و عدم حمایت از این رژیم کرد.

در وهله دوم، آفریقای جنوبی در تقسیم کار جهانی در حوزه نفوذ غرب و متحد دول غربی بود و مستقیم به اقتصاد جهانی بازار **وصل** بود؛ آفریقای جنوبی متکی به اقتصاد "شکوفای" بازار، یکی از ثروتمندترین کشورهای حوزه غرب در آفریقا بود؛ انگلستان به رهبری تاجر و آمریکا به رهبری ریگان، **متحدین جهانی دولت آپارتاید** بودند که تا آخرین روزهای نزدیک به سرنگونی این دولت نه تنها مخالف فشار حداکثر به آن بلکه زیر بغلش را گرفته بودند. در حوزه منطقه نیز دولت اسرائیل و حکومت محمد رضا شاه به دلیل همسویی در گرایش به غرب و ایفای نقش نیروی حافظ منافع آمریکا در مقابل شوروی، متحدین طبیعی این دولت بر متن جهان دو قطبی آن دوره بودند. از **يك** طرف، دولت ایران تامین کننده نفت آفریقای جنوبی بود و از طرف دیگر، دولت اسرائیل نیز در

"**آلترناتیو**"**ها؛ …**

صدد تسلیح این دولت به سلاح هسته ای بود. آنچه نهایتا جبهه آمریکا و انگلستان را مجبور به عقبنشینی در حمایت از دولت آپارتاید آفریقای جنوبی کرد، *سمیه پر زور جنبش لغو آپارتاید و همبستگی جهانی برای لغو آن بود*؛ کار به جایی کشید که میلیون‌ها کارگر عضو "کنگره اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی" دست به اعتصابات وسیع و اعتراضات گسترده علیه دولت زدند؛ باز تاب جهانی مبارزات جنبش کارگری افریقای جنوبی و مبارزه پرشور در امر لغو آپارتاید بر متن انزجار وسیع جهانی از پاکسازی نژادی در حق سیاهان، نه تنها ادامه حاکمیت دولت آفریقای جنوبی را به فلج کامل کشاند بلکه بورژوازی بین‌المللی و دولت‌های آنها را *مجبور* به سازش با رهبران جنبش لغو آپارتاید و اتحادیه‌های کارگری کرد.

بنابراین، دولت آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی متحد دول غربی و نمونه "موفق" اقتصاد بازار آزاد در آفریقا بود. ژورنالیسم رسمی در کنار احزاب راست و چپ اپوزسیون بورژوایی ایران، صورت مسئله شکست آپارتاید نژادی را ریاکارانه به دخالت دول غربی و سناریوی "رژیم چینج" نسبت می‌دهند تا برای استراتژی آبروباخته "انقلاب مخملی و دست‌بست‌شدن قدرت از بالا" اعتباری بخرند. جا دارد که همین‌جا به متاخرترین نمونه از دخالت دولت‌های غربی، یعنی دخالت در انقلابات موسوم به "بهار عربی"، اشاره بکنم.

دنیا در آندوره شاهد یک بیداری عمومی در دنیای عرب بود؛ فقر و بی‌عدالتی، استبداد و بی حقوقی مبنای حرکت توده‌های وسیع شهری در جوامع عربی شد. بازتاب این تحول اجتماعی چنان وسیع بود که پایتخت‌های بزرگ در کشورهای غربی را به لرزه در آورد و به سرعت تجمعات بزرگ در حمایت از موج انقلابات در کشورهای عربی شکل گرفت؛ جهان به تحولات انقلابی و ریشه‌ای در خاورمیانه امیدوار شد. اما طولی نکشید که این موج بیداری توسط دخالت دولت‌های غربی و در راس آنها دولت آمریکا به خزان تبدیل شد. دخالت‌های امپریالیستی آن روز دقیقا با همین توجیهات «حقوق بشری» اپوزسیون راست ایران و جناب عابدیان صورت گرفت. خاورمیانه به میدان تاخت و تاز گانگسترهای قومی – مذهبی که توسط دول غربی و متحدین منطقه‌ای آنها ساخته پرداخته شدند، تبدیل شد. سوریه و لیبی با خاک یکسان شدند؛ دخالت‌های امپریالیستی که در لیبی، سوریه، عراق و یمن صورت گرفت *نه فقط جهان را در انقلابیگری و دست‌بردن مردم محروم و طبقه کارگر به قدرت سیاسی برای تغییرات ریشه‌ای به طور موقت محافظه‌کار کرد، بلکه به روانشناسی استیصال و درماندگی اشاعه داد.* توازن قوا به ضرر مردم محروم خاورمیانه در مقابل حکام مرتجع تغییر کرد. دستجات قومی – مذهبی آدمکش در دل این دخالت سازمان یافتند و از خاورمیانه تا قلب اروپا موی دماغ جامعه بشری شدند. با خارج کردن حضور پرشور مردم انقلابی در صحنه منطقه، میدان مملو از تاخت و تاز دستجات مافیائی و جنائی شد.

مختصات و اهداف سناریوی "دخالت دولتهای غربی" و "دست‌بست‌شدن قدرت از بالای سر مردم" معلوم و معرفه است. یک صدم چنین دخالت‌های "بشردوستانه" در سرنوشت قیام سیاهان در آفریقای جنوبی می‌توانست این کشور را تبدیل به مخروبه‌ای مانند سوریه و لیبی امروز کند. واقعیت اینست که دینامیسم لغو آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی نه توسط بالا و با "دخالت دولتهای غربی" بلکه به *یک انزجار وسیع در افکار عمومی در سطح جهان که اساسا ریشه در قیام پیروزمند سیاهان علیه برده داری داشت، متصل بود و از آن نیرو می‌گرفت.* لغو آپارتاید نژادی مهر *یک قیام پیروزمند و جهانشمول سیاهان علیه بردهداری را بر پیشانی داشت و بر آن تکیه زده بود.* این آن نقطه تلاقی است که انقلاب کبیر فرانسه علیه مذهب و حاکمیت کلیسا را به قیام سیاهان علیه بردهداری در قرن ۱۹ و به انقلاب آتی طبقه کارگر و بردگان مزدی با پرچم کمونیستی در ایران برای جارو کردن بساط بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی، بلاواسطه وصل می‌کند. جنبش لغو آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی بدون پشتوانه قیام سیاهان علیه بردهداری در تاریخ و به این اعتبار بدون اهرم انزجار جهانی از این پدیده، با دخالت دول غربی به همان منجلاب و سرنوشتی دچار میشد که سوریه و لیبی امروز در آن غرق شده‌اند؛ بحث را باید اینجا و روی مشخصات *یک انقلاب پیروزمند علیه جمهوری اسلامی* متمرکز کرد. انقلابی که تکیه‌گاه و سکوی پرش بردگان مزدی نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان برای لغو بردگی مزدی شود.

درحالیکه در ایران جنبش کارگری هر هجوم و سرکوبی را از جانب جمهوری اسلامی به سنگر مقاومت دیگری و سکوی پرش دیگری برای پیشروی و تعرض به نظام تبدیل می‌کند، تحریف وقایع تاریخی و درماندگی سیاسی در اردوی اپوزسیون راست ایران اصلا دور از انتظار نبود. به *یک معنا، تحریف آشکار کیس آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی از جانب آقای عابدیان و وارونه*

کردن فاکتورهای بنیادی در سرنگونی دولت آپارتاید، نشان می‌دهد که نبض سیاسی اپوزسیون راست با دینامیسم جنبشی نمی‌زند که برای سرنگونی و انحلال کامل جمهوری اسلامی از دیماه ۹۶، با عروج زنان و جنبش راهایی زن و با حکم "اصلاح‌طلب اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا"، متولد شده و در ادامه به عروج مبارزات طبقه کارگر بر سر رفاه و شبح آلترناتیو حکومت شورایی از هفت تپه و فولاد تا صنعت نفت کشیده است. شبحی که اپوزسیون راست نه فقط "میل" پرداختن به آن ندارد، بلکه *اپوزسیون آن است و در چنین شرایطی به تنبانی با بخشی از جمهوری اسلامی با دخالت دولت آمریکا و "جامعه جهانی" برای "دست‌بست‌شدن قدرت از بالا" و بدون دخالت طبقه کارگر، چشمک می‌زنند.* *تحرك امروز در اردوگاه ناکام اپوزسیون راست پیرامون انتخابات آمریکا، در واقع مسابقه برای قبولی گرفتن از کابینه دولت آتی آمریکا جهت احياء دوباره جنازه "انقلاب مخملی" در افکار عمومی و تلاش برای محدود کردن انتخاب کمونیستی و تفکیک سیاسی در جنبش سرنگونی علیه جمهوری اسلامی است.* "حقوق بشر و دمکراسی"، "امنیت و مبارزه با تروریسم"، این واژه‌ها و داعیه‌های توخالی اپوزسیون بورژوایی ایران که امروز بیش از هر کسی توسط خود منادیانش در آمریکا و اروپا به سخره گرفته می‌شود، ظاهرا قرار است بادی در غیغب لیگ "پیمان نوین" آقای پهلوی، جریانات قومپرست و شخصیت‌های حکومتی "دیزروز اصلاح‌طلب و امروز سرنگونی‌طلب" بقصد اثبات چندباره خود به کابینه دولت آتی آمریکا با پرچم "انقلاب مخملی" و دست‌بست‌شدن قدرت از بالا" بدون دخالت سیاسی طبقه کارگر باشد. آنهم در شرایطی که این طلیف پس از سقوط و پایین کشیدن ترامپ، این اعجوبه منفوری که انزجار جهانیان و قلوب اپوزسیون راست ایران را تسخیر کرده بود، منتها باید با دپرسیون شدید زندگی کنند.

لازم به ذکر است که صورت مسئله امروز بر سر کشمکش دائمی میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی نیست. این کشمکش همیشه تابعی از موقعیت و توازن قوای دولت آمریکا در رقابت های بین المللی اش با سایر رقبایش از جمله چین، ژاپن، اروپا، هند و روسیه بوده است؛ ادامه شکاف قومی میان مردم فلسطین و اعراب با اسرائیل بخشا محصول همین رقابت است؛ دو جنگ جهانی، بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، جنگ ویتنام، دو جنگ خلیج، جنگ سرد، جنگ و محاصره اقتصادی کوبا، جنگ عراق و افغانستان، جنگ های نیابتی سوریه و لیبی نیز نتیجه همین رقابت های بین‌المللی قدرت‌های امپریالیستی بوده است؛ در هر دوره زمانی، بنا به سیر صعودی یا نزولی جایگاه آمریکا در برابر رقبای اقتصادی، این کشمکش یک روز به شکل گزینه جنگ و حمله میلیتاریستی بروز پیدا کرده است و روز دیگر در قالب مذاکره و تحریم و فشار اقتصادی! همه شواهد و حتی کانون‌های فکری بورژوازی آمریکا می‌گویند که هیئت حاکمه آمریکا از یک طرف در جستجوی پاسخ به بحران اقتصادی آمریکا به عنوان متاخرترین الگوی سرمایه‌داری یعنی "دمکراسی بازار" است که امروز با بحران اقتصادی مرتبط با پاندمی هم گره خورده است و از طرف دیگر، موقعیت از دست رفته آمریکا در جهان پس از جنگ سرد در برابر رقبای بزرگ اقتصادی است. بدین منظور، راهی جز اتخاذ استراتژی "رژیم چینج" و "هرج و مرج خلاق" با توسل به جنگ و قلدری میلیتاریستی به قصد تهدید این حریفان جدید نداشت؛ تحمیل سناریوی استیصالی که مردم منطقه تا هم اکنون تاوانش را پس می‌دهند. روزنامه "نیویورک تایمز" اخیرا در یک حساب سرانگشتی اعلام کرده بود که در نتیجه استراتژی "رژیم چینج" و جنگهای آمریکا به بهانه "مبارزه با تروریسم و صدور دمکراسی" از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون دست کم ۳۷ میلیون نفر فقط آواره شده‌اند. خواننده می‌تواند همین‌جا نکته دیگری را هم تشخیص دهد که آنچه تحت نام "بحران پناهندگی" در رسانه‌های رسمی و دولت‌های غربی از ان اسم می‌برند در واقع نتیجه جنگ‌هایی بود که آمریکا از ۱۱ سپتامبر به بهانه "مبارزه با تروریسم" شروع کرد و باعث جابجایی میلیون‌ها انسان شده است. این دلیل واقعی "بحران پناهجویان" در اروپا است.

بنابراین، جمهوری اسلامی فقط بهانه‌ای برای حل و فصل عاقبت هژمونی سیاسی و اقتصادی "دمکراسی بازار" و به تبع آن آمریکا در جهان امروز است. حساسیت "حقوق بشری" در مورد جمهوری اسلامی برای آمریکا و اپوزسیون بورژوایی ایران همانقدر مسئله است که "حساسیت"شان در مورد محاکمه جولیان آسانژ و ویکیلیکس که مشت‌شان را وا می‌کند و حقایق را بر ملا می‌کند؛ همان اندازه پایان‌دادن به شکاف قومی میان مردم اسرائیل و اعراب مسئله‌شان است که راهایی و آزادی مردم عراق و خاورمیانه در پوشش "مبارزه با تروریسم" و "صدور دمکراسی" مسئله‌شان بود. جایگاه متزلزل آمریکا در مقابل رقبایش از هم اکنون دوباره تلنگر خود را بر کارکرد دولت آتی آمریکا می‌زند. عروج و افول ترامپ و راست افراطی در واقعیت امر، فقط دمل چرکینی بر جسد گندیده جهان سرمایه‌داری و متاخرترین الگوی آن یعنی «دمکراسی بازار» در آمریکا بود. هیچ نظم و ساختار قابل تشخیصی در دنیای سرمایه‌داری و در جامعه آمریکا وجود ندارد.

کمونیست ۲۵۱

همه این فاکتورها تشدید مبارزه طبقاتی در آمریکا و جهان را اجتناب‌ناپذیر می‌کند و طبل تشدید نبردهای طبقاتی تعیین کننده پیرامون معیشت، دستاوردها، سنگرها و مبارزات جاری طبقه کارگر جهانی، از کشورهای پیشرفته آمریکای شمالی و اروپا تا عقب‌مانده‌ترین و فقرزده‌ترین مناطق دنیا را به صدا در می‌آورد.

بطور واقعی، امروز اگر در ایران نیرویی بیرون از تحرکات مردمی و آزادیخواهانه - چه "خارجی" و چه "وطنی" – علیه طبقه کارگر و شبح آلترناتیو حکومت شورایی، دخالت نکند و آن را سرکوب یا به ناکجاآبادهای قومی - مذهبی و ناسیونالیستی نکشاند، بی‌تردید این روند حلقه مهمی از انقلاب سوسیالیسی آینده طبقه کارگر در ایران و تغییرات بنیادی در جهان است. انقلابی که آیندگان اگر بخواهند تاریخ آن را بنویسند، ناگزیرند بارقه‌های آن را از خیزش دیماه ۹۶ به تصویر بکشند و لحظه به لحظه پلاریزشدن این جنبش و تفکیک طبقاتی آن را در "هفت تپه" و "فولاد" و اعتصابات نفتی ها دنبال کنند، تا نسل‌های آتی بتوانند درک روشن، ماتریالیستی و مارکسیستی از روند کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و حکومت کارگری در ایران و در مقطع معینی از تاریخ جهان، داشته باشند. از این نقطه نظر، *فاکتور "بیداری طبقه کارگر" و "آلترناتیو حکومت شورایی" در ایران مهترین عاملی است که بلحاظ اجتماعی اپوزسیون راست را آچمز کرده است.*

دولت‌های سوپر راست بورژوایی که جناب عابدیان دست به دامن دخالتشان در اوضاع ایران شده است، دامنه تعرض‌شان به سطح زندگی انسان معاصر، به قطع درمان بیماران، به قطع وعده‌های غذایی در مدارس ابتدایی در کشورهای متمدن غربی حیرت‌آور است؛ *مشروط‌کردن آزادی‌های سیاسی و پلیسی‌کردن فضای اجتماعی در همین جوامع غربی و تنزل سطح استانداردها و حقوق انسانی به رده کشورهایمانند ترکیه، مصر و کشورهای حوزه اقیانوسیه بر کسی پوشیده نیست؛* کارنامه و پرونده جنایی دولت‌های غربی که این اپوزسیون ترامپیست ایران و شخصیت‌های آن از پشتش به سوی شهروندان جامعه ایران تیراندازی می‌کنند، عیان‌تر از آن است که با پروتکل‌های "حقوق بشر" روتوش گرفته شوند. سالهاست که موجودیت ناتو، دمکراسی غربی، حقوق بشر و تمام روبنای فکری و سیاسی آن، با پایان عمر اردوگاه شوروی بی‌خاصیت و بی‌مصرف شده‌اند. "دمکراسی بازار"، نیازی به "حقوق بشر" ندارد؛ پرده‌ها را کنار زده است و ماهیت عریان سرمایه‌داری را به خشن‌ترین شکل، در مقابل مردم جهان قرار داده است. آزادی، حقوق بشر، حقوق کودک، محیط‌زیست و حقوق انسان زواندی بر پیکر نظام سرمایه‌داری بازار جهت ایجاد توازن معینی در مقابل قطب شوروی بود. با از میان رفتن آن توازن، "مترقی‌ترین" و "دمکرات‌ترین" دولت‌های بورژوایی، کمترین نیازی به "حقوق بشر" نداشته‌اند.

"دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی" مد نظر آقای عابدیان هم اکنون مسئول مستقیم کشتار میلیون‌ها انسان بر اثر ابتلا به کرونا در جهان هستند؛ دولت‌هایی که روی فاشیسیسم هیتلری را سفید کرده‌اند؛ در سطح جهان، شاهد یک هجوم بی‌سابقه اقتصادی به معیشت شهروندان از جانب سرمایه‌داری و دولتهای آن به بهانه شیوع ویروس کرونا، تحت نام "اقتصاد جنگی" هستیم؛ واقعیت اینست که کرونا تنها نیشتری بر دمل چرکین "سودآوری سرمایه" است که از پیش وجود داشت. کرونا علت این هجوم اقتصادی بورژوازی و دولت‌ها به سطح معیشت مردم و بیکارسازی‌های گسترده جهانی نیست و صرفا به آن سرعت و شدت بخشیده است و به جهانی‌کردن جنگ اقتصادی بورژوازی نه تنها در ایران بلکه در کل جهان علیه طبقه کارگر و شهروندان، چهره بین‌المللی داده است؛ علیرغم دودوزه بازی‌ها، دروغ‌ها و ریاکاری‌های دولت‌ها، سیاستمداران و متخصصان وابسته به دولت‌ها، دال بر اینکه مرگ و میر ناشی از پاندمی "کووید-۱۹" ناشی از نادانی و ناتوانی علم پزشکی است اما امروزه سطح دانش، تکنیک و توان مالی مقابله با این امراض وجود دارد. اما مشکل اینجاست که واکنس و دارو هم مانند هر کالای دیگر، تابع قانونمندی بازار و "منطق سرمایه" است! از آنجا که مصرف کنندگان عموما طبقه کارگر و مردم فقیرند و سود چندانی عاید صاحبان سرمایه نمی‌کند، در نتیجه هیچ شرکت دارویی حاضر به سرمایه‌گذاری نیست! "منطق" سیاست "ایمنی گله‌ای" (یعنی کشتار دسته جمعی) از جانب دولت‌های بورژوایی برای "مقابله" با کرونا از همینجا مایه می‌گیرد. این "منطق سرمایه" و قانون جاودانه "عرضه و تقاضا" است. پیشرفت‌های عظیمی که علم پزشکی در رابطه با مهار این بیماری‌ها به آنها دست یافته است خیره کننده‌اند. آنچه مقابله و مهار با این ویروس‌ها و بیماری‌ها را با مشکل مواجه کرده، فقدان دولت‌ها و شرکت‌هایی هستند که حاضر به سرمایه‌گذاری بر روی ترکیبات آنتی‌ویروس و تهیه واکنس باشند. معنی زمینی و سیاسی این "منطق سرمایه" از آمریکا تا اروپا و ایران چیزی جز تحمیل یک هالوکاست و کشتار گله‌ای به جوامع انسانی تحت نام "ایمنی گله‌ای" نیست؛ در این "منطق" جامعه باید هزینه بدهد ←

"آلترناتیو" ها؛ ...

چون سیستم تولید کاپیتالیستی در يك "اقتصاد جنگی" بسر میبرد!!

اما اگر تبعات "منطق سرمایه" در جهان بی‌روح و مسخ‌شده "پایان تاریخ" و دیسکورس استیصال رخ می‌داد، قطعاً نه نیازی به مقاومت در جامعه بود و نه دولت‌ها و میدیای رسمی بورژوازی نیازی به دامن زدن به سناریوی استیصال و کارزار سیاسی حول اشاعه نگرانی و شوک وحشت در میان توده‌های مردم داشتند. امروز ریشه‌ها و پایه‌های يك تردید جدي در میان مردم شروع به روییدن کرده است. حربه دروغ و لاپوشانی، شایعه و گمانه‌زنی که جزو فرهنگ مقبول دولت‌های بورژوایی است به فاکتور "بیداری افکار عمومی و عدم مشروعیت دولت‌ها" برخورد کرده است. روند پرشتاب رویدادها پس از گذشت سه دهه از پایان جنگ سرد خیره کننده‌اند؛ با رهاشدن کامل افسار سیاسی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری بازار و بی‌آبرویی دولت‌های دست راستی بویژه بر متن افسارگسیختگی ویروس کرونا و بیکاری‌های میلیونی طبقه کارگر بین‌المللی، جهان وارد مرحله جدیدی از بازتعریف حقوق انسان و شیوه‌های حاکمیت سیاسی شده است. این واقعیت که نه تنها مبارزه طبقاتی و جدال کار و سرمایه به مثابه متور محرکه تاریخ تشدید می‌شود، بلکه **جدال در زیربنا یازتاب خود را مانند همیشه، در نبرد شهروند با دولت و سیستم حقوقی حاکم در روینای سیاسی جامعه نشان می‌دهد**؛ رابطه "حقوق بشر" و مناسبات حقوقی بورژوایی با حق مالکیت، با حیظه دخالت دولت‌ها، با مذهب، با آپارتاید جنسی و رهایی زن، با آزادی عمل شهروند، با رفرم و اصلاحات سیاسی و اجتماعی، با حل مسئله فلسطین، با آزادی مهاجرت و حرکت نیروی کار، با رفاه و امنیت، با محیط زیست و آینده کره زمین و در يك کلام با حق تسلط کامل انسان بر سرنوشت خویش، دستخوش تغییرات بنیادین است. دیسکورس رسمی و نسبی موجود حول روانشناسی استیصال و کش‌دادن به حاکمیت "دمکراسی پارلمانی"، جوابگوی توقعات و نیازمندی‌های انسان در قرن بیست‌ویکم نیست. تناقض ذاتی نظام کاپیتالیستی، با زندگی میلیاردها انسان که بیش از دو قرن است در دام فقر و بیکاری، محرومیت و تبعیض، جنگ‌های جهانی، تخریب محیط زیست و کشتارهای پاندمیک ناشی از آن اسیرند، دهان باز کرده است. چشم‌ها در جهان پسا کرونا باز شده اند، نظام مشروط حقوقی بورژوایی در همه شئون زندگی بشر زیر سوال است، دولت‌ها از نگاه شهروندان فاقد اعتبارند و زندگی در برزخ "دمکراسی بازار" و سیستم حقوقی موجود، بیش از این قابل کش‌دادن نیست. **طبقه کارگر ایران و کمونیسم نوع ویژه‌ای** که جوانه‌های آن شروع به روییدن کرده است، می‌تواند ورق را برگرداند. فقط در این صورت است که با عمل مستقیم می‌توان بورژوازی را در قلمرو عمومی خلع ید و دارای جهان شویم. در بخش پایانی به مختصات و قطب‌نمای این کمونیسم که حزب ما "حزب حکمتیست (خطر رسمی)" نماینده آن است، خواهیم پرداخت.

ناسیونالیسم؛ میعادگاه اپوزسیون راست با جمهوری اسلامی

جنبش ناسیونالیسم پرو – غرب در ایران، بویژه با شکست سیاست "رژیم چینج" آمریکا در جنگ عراق و ناکامی استراتژی "نظم نوین جهانی" از سال ۲۰۰۸ به اینسو و با تکیه بر ادعای ابرقدرتی یگانه دنیا با اهرم قلدری نظامی و افسانه "رویای آمریکایی"، در برابر ناسیونالیسم اسلامی سپر انداخت و بخشی از آرمان‌های اساسی خود از جمله "تمامیت ارضی" و "ایران قدرتمند در منطقه" را در **جمهوری اسلامی یافت**. از این مقطع به بعد جنبش ناسیونالیسم پرو – غرب ایرانی، دربهر به دنبال متحدین داخلی با چشم‌انداز اتحاد با باند‌های قدرت در خود جمهوری اسلامی، پلاتفرم خود را "تعدیل" کرد.

به موازات این **شیفت جنبشی**، احزاب اپوزسیون راست و جبهه‌های سیاسی آن هم از وسط شکاف برداشتند؛ شخصیت‌ها و جریاناتی مانند مشروطه‌خواهان، جمهوری‌خواهان رنگارنگ و "هاردکور"هایی مانند اردشیر زاهدی سفیر سابق شاه که تعلق خود را از این جنبش می‌گرفتند به سمت جمهوری اسلامی چرخش **استراتژیک** کردند، و بخش دیگر زیر چتر رضا پهلوی با تکیه بر **استراتژی "انقلاب مخملی"** آمریکا و در دل جنگ‌های نیابتی در منطقه بقصد تک‌تکه کردن خاورمیانه و تبدیل آن به موزائیکی از جریانات قومی - مذهبی، به امید اینکه "بعد از سوریه و لیبی نوبت ایران است" سنگر گرفتند؛ اما بعد از سوریه نوبت ایران نشد؛ آمریکا در خاورمیانه باخت و عملاً مهم‌ترین متحد خود یعنی اروپا را هم از دست داد.

شکست سیاسی - نظامی آمریکا در خاورمیانه و نیاز به حفظ جایگاه قلبی خود در این منطقه، دولت آمریکا را به پای میز مذاکره با جمهوری اسلامی تحت عنوان «برجام» کشاند. محتوای این سیاست اگر چه تثبیت موقعیت برتر آمریکا در «حفظ ثبات خاورمیانه» بود، اما اینبار نه از طریق بمباران و اشغال نظامی که از طریق رام‌کردن «ضد امریکایی‌ترین» دولت در منطقه بود. کنارگذاشتن سیاست «رژیم چینج» و مذاکره با ایران، بلاواسطه جنبش ناسیونالیسم پرو – غرب و بخش‌های مختلف بورژوازی ناراضی از «ولی فقیه»، چه در میان جناح‌های حاکمیت و چه خارج از آن را در مقابل **ناسیونالیسم «مقتدر» اسلامی** بطور کامل خلع سلاح کرد. از آن تاریخ به بعد، اعتراضات درونی و شکوه‌های جنبش ملی - اسلامی و ناسیونالیست‌های پرو - غرب و جریانات قومپرست، که به شکاف ایران - آمریکا زنده بودند، بیش از پیش حاشیه‌ای شدند.

از این نقطه نظر، چشم انداز "تغییر" و "اصلاح" جمهوری اسلامی بر بستر آرمان‌های "ایران قدرتمند و عظمت‌طلب در منطقه"، توسط خود جمهوری اسلامی به **مشروطه‌اش رسید**؛ مباحث و مناظرات «روشنفکران» مجاز در این برهه زمانی دیدنی بود؛ ناگهان «فیلسوفان»، «اندیشه‌سازان» و «اقتصاددانان» آل احمدی و کاملاً وطنی، خود را با «مشروطه نوین» و اسلام رقیق‌شده بروز کردند؛ نشریات مجاز مانند «مهرنامه»، «ادبایی» مانند محمود دولت آبادی، «فیلسوفانی» از قماش جواد طباطبایی با تکیه بر «جهانگشایی» جمهوری اسلامی و «سردار خدا بیامرز» آن در منطقه با دیسکورس ارتجاعی «ایران شهری» و «از میهن باید دفاع کرد» به مدح آرمان‌های ناسیونالیسم عظمت‌طلب ایرانی پرداختند؛ بازار پر شد از دیسکورس مجاز «چو ایران نباشد تن من مباد»! معلوم بود که مشخصات و مفروضات جنبش ناسیونالیسم پرو - غرب ایران به دست جمهوری اسلامی افتاده بود. **آرمان‌های این جنبش متحقق شد بدون اینکه جمهوری اسلامی «سرنگون» شود و بدون اینکه چیزی در این میان به مردم برسد**. پشت این چرخش **ایدئولوژیک این واقعیت نهفته است که متحقق شدن خواسته‌های ناسیونالیسم ربطی به خوشبختی، رفاه و آزادی مردم نداشت**. نمونه گویای این ادعا کردستان عراق است. تمام مطالبات ناسیونالیسم کرد متحقق شد بدون آنکه مردم به رفاه و خوشبختی دست پیدا کنند و سرنوشت‌شان از همیشه مبهم‌تر است.

فرجام و عاقبت چنین «سرنگونی» و «اصلاحی» که جمهوری اسلامی را «مقتدر» میدان کرد با مقاومت پی‌درپی مردم و با عروج خیزش‌های دیماه ۹۶ علیه کلیت «نظام مقت‌در» بورژوازی ایران، عملاً جنبش ناسیونالیسم پرو – غرب و احزاب اپوزسیون راست را مستاصل و حاشیه‌ای کرد. دو الگو و مدل سرنگونی، یکی سرنگونی کامل و انحلال بی‌قید و شرط نظام با فشار و قدرت پانین و دیگری سرنگونی در بالا و روبنای نظام به کمک بخش‌هایی از خود جمهوری اسلامی و قدرت‌های مخرب جهانی تحت عنوان «تعدیل اسلامیت» برای حفظ نظام، در برابر هم صف‌آرائی کردند؛ این دو الگو امروز در قامت جنبشی و سازمانی و در شکل تفکیک سیاسی آنها به روشنی قابل مشاهده است. قد علم کردن طبقه کارگر در عرصه سیاست و جامعه با شعار «نان، رفاه و آزادی؛ آداره شورایی»، بلحاظ اجتماعی بورژوازی ایران و جناح‌های آن چه در حاکمیت و چه خارج از حاکمیت را سورپرایز کرد؛ جامعه ایران در تقابل با کل این اردوی راست، دست به يك انتخاب سیاسی زد؛ پلاتفرمی که نه تنها نشانی از امید به تغییر توسط «اصلاحات در بالا» و گزینه‌های امتحان پس‌داده مانند «انقلاب مخملی»، «دخالت آمریکا» و «دست بدست‌شدن قدرت از بالا» نداشت که اساساً بلحاظ اجتماعی و سیاسی این گزینه ها را از صحن جامعه بیرون انداخت. این انتخاب با يك تیر دو نشان زد؛ **هم «اقتدار و عظمت» جمهوری اسلامی بعنوان حاکمیت بورژوازی امروز ایران را به لِرزه درآورد و هم «اقتدار و عظمت» آرمان‌های اپوزسیون راست را هم حاشیه‌ای کرد**؛ آرمان‌هایی که بلحاظ جنبشی خود را در جمهوری اسلامی یافته بودند؛ این امروز مهم‌ترین فاکتور در روانشناسی استیصال اپوزسیون راست است که اساساً توسط انتخاب جنبشی مردم ایران به این اپوزسیون تحمیل شده است. بنابراین روانشناسی شکست و استیصال در اپوزسیون راست افراطی و پرو - ترامپ ایران حاصل چنین شرایط کنکرتی است. این سنت مبارزه علیه جمهوری اسلامی **عملاً فلج شد و عقیم ماند**.

از طرف دیگر، افق ناظر بر لیگ اپوزسیون راست و پرو – ترامپ ایران، **ناسیونالیسم خالص** است؛ دنیا و مافیای را از چشم ضدیت یا دفاع از "حکومت خودی" می‌بیند و به تحولات و روندهای سیاسی در جهان امروز رنگ و لعاب "ملی" و جانبدارانه می‌پاشند؛ قلم‌شان تنها در جهت "نقض حقوق بشر" در داخل مرزهای ایران

می‌چرخد. به چهار مشاهده در این زمینه اکتفا می‌کنم.

مشاهده ۱- مسئله فلسطین پاشنه آشیل جناح‌های راست و چپ اپوزسیون بورژوایی ایران است؛ آقای عابدیان و لیگ اپوزسیون دست راستی ایران که تحریم و بایکوت دولت آپارتاید آفریقای جنوبی از جانب دول غربی را با کذب تمام عامل لغو آپارتاید جا می‌زنند اما ناگهان در مورد مسئله فلسطین، استخوان در گلویشان گیر می‌کند؛ این اپوزسیون دست راستی، تاریخا و ماهیتاً، با غلظت معینی از نژادپرستی آریایی ضدعرب، همسو با منافع دولت نژادپرست و قومی اسرائیل گام برداشته‌اند.

در دوران حکومت شاه و جهان دو قطبی سابق، مثلث ایران – اسرائیل – آفریقای جنوبی در ضدیت با شوروی و با حربه "دفاع از تمامیت ارضی"، در مقابل حل مسئله فلسطین و پایان دادن به شکاف قومی میان اعراب و اسرائیل ایستادند؛ شیوه برخورد این اپوزسیون به مسئله فلسطین حتی زمانیکه قدرت دستشان بود و حکومت می‌کردند، چیزی جز تشدید شکاف قومی نبوده است؛ اینها آگاهانه و با علم به اینکه حل مسئله فلسطین مانند حل مسئله آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی می‌تواند بسرعت شرایط را برای پیشروی طبقه کارگر در جدال با بورژوازی "ملی" مساعد کند، در مقابل حل مسئله فلسطین و پایان دادن به این شکاف قومی، از هر کاری دریغ نکرده‌اند. امروز هم این اپوزسیون دست راستی پشت "معامله قرن" ترامپ و ناتنیاهو به بهانه سوء استفاده "ولی فقیه" از مسئله فلسطین بخط شدند. نزد این اپوزسیون، رفع ستم ملی از مردم فلسطین مترادف با پشتیبانی از حکومت ایران و تحکیم حماس و ارتجاع اسلامی است؛ به مسئله فلسطین از عدسی دفاع از دولت قومی اسرائیل و ضدیت با "ولی فقیه" نگاه می‌کند.

این اپوزسیون بنا به تعریف فاشیست و ضد مردم عرب‌زبان است؛ در مکتب اینها سلاخی‌شدن "ملت" غیرخودی می‌تواند منشاء خیر و برکت برای "ملت" خودی باشد! ناسیونالیسمی که بند نافش به نژادپرستی و برخورد تبعیض‌آمیز نسبت به مردم منتسب به سایر ملیت‌ها وصل است، همیشه منافع "ملت" خود را از منافع سایر "ملل" متمایز و برتر قلمداد می‌کند. یکی از کاربست‌های ناسیونالیسم باد زدن در فاشیسم برای آدرس عوضی‌دادن به کارگران و لاپوشانی تضادهای طبقاتی است. جمهوری اسلامی علت بیکاری را وجود کارگران افغانستانی می‌داند. آلمان هیتلری هم ناپسامانی اقتصادی را از چشم یهودی‌ها می دید. این یک کاربست ضروری فاشیسم در لباس ناسیونالیسم برای نظام سرمایه داری است. زمانی سازمان راه کارگر نیز در رکاب جمهوری اسلامی، بانی تورم و بیکاری را کارگران بخت‌برگشته افغانستانی می‌دانست. بنابراین، لیگ اپوزسیون راست ایران از بستر رسمی يك جنبش ناسیونالیستی تغذیه می‌کنند. جنبشی که همه چیز را قربانی منافع "خاک پاک ایران" و "ملت" خود می‌کند و آبیایی ندارد. اسم این منافع را هم منافع "ملی" گذاشته است. منافع‌ی که نه تنها در اغلب موارد منافع اکثریت شهروندان جامعه نیست بلکه منافع قشری بورژوازی خودی است که احزاب بورژوایی و دولت‌ها، همیشه آن را "منافع همه ملت" جا می‌زنند. این اپوزسیون در راستای منافع جنبش خود حاضر به قبول کشوردار شدن مردم فلسطین نیست؛ دنیا را از روزنه منافع "ملی" خود می‌بیند؛ مهم نیست که مردم فلسطین را کماکان سلاخی بکنند، مهم نیست که میلیون‌ها انسان در تنگناهای تحریم اقتصادی در عراق و ایران به گرسنگی و مرگ دچار شوند، مهم نیست که مردم یمن چه نسل‌کشی هولناکی را همین امروز تجربه می‌کنند، بلکه برای این اپوزسیون دست راستی، مسئله اینست که آیا این نسل‌کشی و تلفات میلیونی به تحکیم یا بی‌ثباتی جمهوری اسلامی کمک می‌کند یا خیر! از این نقطه نظر با احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق نیز به تلاقی می‌رسند. این احزاب هم موقعی که امریکا تصمیم گرفت که به عراق حمله نظامی کند، تماماً موافق بمباران سراسر عراق بودند به جز "خاک پاک کردستان"! این همان آرمان‌های سوپر - راست است که حاضر است به قیمت خانه‌خرابی میلیونی مردمان جهان به مشروطه‌اش نزدیک شود.

مشاهده ۲- یکماه تمام همین دولت‌های غربی و "بشر دوست" مورد عنایت اپوزسیون راست، جولیان آسانژ و ویکلیکس را به جرم افشاء جنایات جنگی دول غربی در عراق و افغانستان، در همین لندن و در مهد "عدالت" در دمکراسی غربی به محاکمه کشیدند و مقدمات استردادش به پنتاگون و دولت آمریکا را با ۱۷۵ سال مجازات زندان، چیده‌اند تا افکار عمومی در غرب را مرعوب کنند و آزادیخواهی و حقیقت را به صلیب بکشند؛ لام تا کام يك کلمه در نقض حقوق زندانی سیاسی حتی با همان ادبیات مشروط "حقوق بشری" از زبان این دوستان دروغین "آزادی" در لیگ اپوزسیون راست جاری نشد، چراکه جولیان آسانژ پته ←

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

"**آلترناتیو**"**ها؛ ...**

متحدین این اپوزسیون دست راستی، یعنی دول غربی و در راس آنها دولت آمریکا بعنوان مجرمین جنگی در حمله نظامی به عراق و کشتار مردم بیگناه را با سند و مدرک رو کرد؛ این استاندارد دوگانه در برخورد به سیاست و حقوق انسان یکی از ویژگی‌های کریه ناسیونالیسم و جنبش‌های ناسیونالیستی است.

مشاهده ۳- به دنبال قتل جورج فلوید به توسط پلیس آمریکا و خیزش‌هایی که در ادامه آن جهان کاپیتالیستی را لرزاند، شاهد بودیم که کل اپوزسیون راست ایران در رکاب ترامپ و "فاکس نیوز" دم گرفتند که این خیزش‌ها به منافع جمهوری اسلامی خدمت می‌کند؛ مشاهده می‌کنید که این اپوزسیون ترامپیست، کل روندهای موجود در جهان را با عینک "ضدیت با ولایت فقیه" نگاه می‌کند؛ منتظر اعلام موضع ترامپ علیه موضع "ولی فقیه" است. از روزنه مخالفت با موضع "مقام معظم" و رابطه‌اش با دنیا، سیاست اتخاذ میکند.

مشاهده ۴- مرگ شجریان، چنان این اپوزسیون را با بخش‌های ناراضی حاکمیت چفت کرد که نیازی به توضیح ندارد؛ میراث ناسیونالیسم و "منافع ملی" کاری کرد که تمام این اپوزسیون بورژوایی ایران به بهانه مرگ شجریان، با دولت و رئیس جمهور اسلامی در یک صف واحد و در کنار هم ایستادند؛ کدورت‌های مقطعی جای خود را به خویشاوندی سیاسی و جنبشی داد؛ سمل‌ها و مجسمه‌هایشان ناگهان با حاکمیت یکی شد. واقعیت اینست که کائنات سیاسی این اردوگاه، ناسیونالیسم و هویت ملی است. عهد دوباره اپوزسیون دست راستی ایران در مصالح جنبشی‌شان با منافع بخش‌هایی از حاکمیت سیاسی در ایران دیدنی بود.

**** پرسوناژهای حاشیه و دنباله رو راست افراطی**

در این زمینه کسانی مانند آقایان منصور اسانلو و حمید تقوانی، خصلت‌نمای کامل پرسوناژهای حاشیه اپوزسیون راست افراطی در ایرانند. اولی که به حکم فعالیت‌های کارگری در گذشته خود، مجوز فعالیت بنام کارگر را به سینه خود سنجاق کرده است و آقای تقوانی و تیم رهبری ایشان هم در حزب کمونیست کارگری ایران که بنام کمونیسم و کارگر اعلام وجود می‌کنند، هر دو رسماً به سخنگو، آکسیون‌نیست و دنبالرو آقای ایرج عابدیان، فرشگردی‌ها و پروژ‌ه‌های ملون آنها تبدیل شده‌اند. کسانی که به گنبد امامزاده ترامپ دخیل بسته بودند و امروز با شکست ترامپ تا گشودن در قبله‌گاه بعدی، دچار ناکامی و دپرسیون سیاسی شده‌اند. جناب اسانلو، رسمی و علنی به دلیل غلظت ضدیت‌شان با چپ و کاسه‌لیسی در بارگاه راست افراطی آمریکا را کنار می‌گذاریم. واقعیت وجودی مواضع ایشان توسط خود ایشان افشاء شده است و نیازی به روشنگری از جانب ما ندارد. اما به کیس آقای تقوانی و طرفداران ایشان در حزب کمونیست کارگری که تحت نام کارگر و کمونیسم، امروز کاملاً به لیگ اپوزسیون راست و ترامپیست ایران کوچ کرده‌اند، بپردازیم.

اکنون که افق و استراتژی ناظر بر تحرکات اپوزسیون راست به بهانه انتخابات در آمریکا را در بالا نشان دادیم، به سادگی می‌توان چرخش و پیوستن رهبری حزب کمونیست کارگری ایران به لیگ جناح راست این اپوزسیون بورژوایی را تشخیص داد. امروز رهبری این حزب حتی نیازی به ماندن در جناح "چپ" این اپوزسیون ندارد؛ نامه های سرگشاده حمید تقوایی لیدر حزب کمونیست کارگری ایران و اصغر کریمی رئیس هیئت اجرایی این حزب به ترتیب خطاب به دبیر کل سازمان ملل و به "کمیته بین‌المللی المپیک"، که خواستار "بایکوت و بیرون‌کردن جمهوری اسلامی از جامعه جهانی، آنچه که زمانی دنیا با حکومت آیار تایید آفریقای جنوبی انجام داد" شده‌اند، به انضمام ناله‌های یکی از سربازان این خط پیرامون شکست ترامپ در نشریه انترناسیونال شماره ۸۹۳ که "جواب هر چه باشد حقیقت این است که قشار حداکثری ترامپ جمهوری اسلامی را به ورطه فلج کامل و فروپاشی اقتصادی کشانده است"، گویای حل شدن کامل رهبری این حزب در جهت‌گیری اپوزسیون راست ترامپیست نسبت به تحولات در ایران است.

در نگاه اول، ممکن است تصور کرد که این نامه‌ها یک کمپین سیاسی، مجاز و مترقی است و "استفاده از فرصت‌ها" است و ربطی به تحریم‌های ترامپ ندارد! اما کسی که درست در میدان جنگی قرار گرفته است که نه فقط یک پای دعوا و نماینده قربانیان در این جنگ نیست بلکه قربانیان، خود موضوع حمله مستقیم دو قطب ارتجاعی‌اند و قرار است در این وسط سلاخی شوند، جز نام‌نویسی در ارتش و سپاه یکی از قطب‌های این جنگ ارتجاعی نیست؛ زندگی در شکاف دعوای آمریکا و ایران و جدال ترامپ و خامنه‌ای که بر متن هجوم به معیشت و سطح رفاه مردم در جریان است، نه ربطی به "حقوق بشر" دارد، نه به آزادی زن و سکولاریزم مربوط است و نه سر سوزنی به غیر مشروع بودن

این و آن قطب جنایتکار در افکار عمومی مربوط است. "تحریم و بایکوت جمهوری اسلامی از طرف جامعه جهانی و دولت‌های آن" و تحریف کیس لغو آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی در واقعیت امر پرچم یکی از طرفین این دو قطب ارتجاعی است که آقایان با افتخار تمام به سرباز و سرنیزه آن تبدیل شده‌اند؛ "استفاده از فرصت‌ها" اسم رمز نواختن همزمان ارکستر اپوزسیون راست و پرو- ترامپ ایرانی برای حقانیت دادن به "انقلاب مخملی" و "دست بدست‌شدن قدرت از بالای سر جامعه" است. این نه ناشی از نادانی و توهم رهبری این حزب که از یک **انتخاب سیاسی "روشن"** مایه می‌گیرد؛ خواننده تا هنگامی که امضاء این رهبری زیر نامه‌ها را نبیند، خیال می‌کند که رضا پهلوی یا عبدالله مهدی و محسن سازگارا از "شورای مدیریت گذار" این نامه ها را نوشته‌اند! تاکتیک‌ها حول محور "تحریم اقتصادی" و "فشار حداکثری" با بازوی "دخالت دول غربی و جامعه جهانی" اتخاذ شده است. کشمکش جریانات و شخصیت‌های این اپوزسیون دست راستی، چیزی جز رقابت بر سر کسب هژمونی در جنبش "رژیم چینج" ایران به ضرب "مهندسی استیصال" با اتکا به سلاح تحریم اقتصادی نیست. محتوای نامه‌های حمید تقوایی و اصغر کریمی، حرف دل شیوخ عربستان و "سی‌ان‌ان"، "سکای‌نیوز"، "فاکس‌نیوز" و روزنامه "سان" هم هست.

این چرخش به راست رعد در آسمان بی‌ابر نیست. حتی دیگر با منطق اپورتیونیستی "دشمن دشمن من، دوست من است" و "هدف وسیله را توجیه می‌کند" قابل پنهان کردن نیست. علائم و شواهد حاکی است که این حزب و لیدر آن تماماً در لیگ دست راستی اپوزسیون بورژوایی ایران حل شده‌اند؛ نزد تقوایی می‌توان با هر نیروی ارتجاعی علیه جمهوری اسلامی و دولت‌های مستبد، متحد شد. با همین منطق ناسیونالیستی بود که بخشی از طبقه کارگرآلمان در اعتراض به فقر و بی‌حقوقی، سرباز هیلتر و لشکر فاشیسم شد. بخشی از طبقه کارگر و مردم محروم عراق با همین منطق علیه صدام، پشت به جریانات اسلامی و مقتدا صدر داد. با همین منطق ناسیونالیستی بود که بخشی از مردم محروم لیبی در اعتراض به دولت قذافی، در سوریه در اعتراض به دولت اسد، در مصر در اعتراض به دولت مبارک، به ترتیب پشت ناتو، جبهه النصر و اخوان المسلمین رفتند؛ که رهبری این حزب اعلام کرد که "بعد از سوریه نوبت ایران است"؛ با همین منطق بود که رهبری این حزب رسماً بمباران موصل و کشتار مردم این شهر توسط جنگنده های ناتو با رهبری آمریکا را "جنگ علیه داعش" و "آزادی موصل" خواند؛ با همین منطق ناسیونالیستی بود که راست افراطی در غرب عروج کرد و بخشی از مردم و طبقه کارگر در آمریکا در غیاب آلترناتیو کمونیستی به ترامپ رای دادند و جانسون و برکزیت، بریتانیا را از اروپا گسست؛ که فاشیست‌ها در یونان بر متن بحران و فلاکت اقتصادی وارد دستگاه قدرت و پارلمان در آن کشور شدند؛ با همین استدلال است که حزب کمونیست کارگری یک روز کنار فاشیست‌های ترک در "توهین به ملت آذری" فرخوان به اعتراض می‌داد و خواهان محاکمه آزادی بیان ژورنالیست‌ها بود؛ روز دیگر به بهانه ضدیت با جمهوری اسلامی به دنبال افراطی‌ترین جریانات اپوزسیون مانند هخا روانه می‌شد و آنطرف‌تر در دامن جنبش سبز و کنار رهبران "در حصر" آن عکس یادگاری انداخت؛ با همین منطق دست راستی است که نامه "۱۴ تن از فعالان جنبش ملی – مذهبی ایران در داخل کشور برای استعفای رهبر جمهوری اسلامی و تغییر قانون اساسی" را "خودی" خواند؛ تحرکی که اتفاقاً بسیار آگاهانه از طرف اپوزسیون راست و بخش‌های ناراضی جناح‌های حاکمیت در برابر عروج جنبش سرنگونی در دیماه ۹۶ و آلترناتیو "اداره شورایی جامعه" علم شد؛ تحرکی که با "حفظ تمامیت ارضی" و بدر بردن جناحی از جمهوری اسلامی با شعار "فرمانده کل قوا استعفا" در برابر طوفان کوبنده "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا" ساخته پرداخته شد. با همین منطق دست راستی، حمید تقوایی به محاکمه جوانان سوسیالیست در تجمعات پرشور ۱۶ آذر ۹۸ در دانشگاه ها نشست و از زاویه یک منتقد "ولایت فقیه" اعلام کرد که سرمایه‌داری در این میان بی تقصیر است و نقد به آن "بی جا و بیخود" است؛ تقوایی به سوسیالیست‌هایی در دانشگاه ها تاخت که به درستی نظام سرمایه‌داری را از شیلی تا فرانسه و از عراق تا ایران مسبب فلاکت موجود در جوامع بشری قلمداد کرده بودند؛ پربیراه نیست که تقوایی به اپوزسیون دانشجویان سوسیالیست تبدیل می‌شود و به قضاوت و نگوهش شعار "مجاهد و پهلوی دو دشمن آزادی" می‌پردازد. این ناله‌های ناسیونالیسم و سرمایه‌داری "ناب" ایرانی است که از قلم تقوایی بعنوان یک توده‌ای طرفدار دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی سرمایه غربی جاری می‌شود و قصد دارد نقش دائمی‌جان‌ناپلئون در لیگ اپوزسیون راست را بازی کند؛ تقوایی به چه زبانی بگوید که اپوزسیون این کلوپ دست راستی و "بازار آزادی" نمی‌شود.

گذشته از این، پربیراه نیست که حتی یک سطر نوشته از رهبری و بدنه کادری این جریان در نقد چرخش کامل کومله عزیزاده به سمت ناسیونلیسم کرد و بحران در حزب کمونیست ایران در رابطه

کمونیست ۲۵۱

با پیوستن کامل این سازمان به جبهه طالبانی و ناسیونالیسم کرد، پیدا نمی‌شود. در چرخش به راست و همه‌ای که کومله عزیزاده از کنگره ۱۷ سازمان‌شان تا به امروز علیه کمونیسم کارگری و منصور حکمت براه انداخته‌اند، کک رهبری حزب کمونیست کارگری نگزیده است؛ در شانناژ‌هایی که عبدالله مهدی بار دیگر به بهانه بحران در حزب کمونیست ایران و کومله، علیه کمونیسم کارگری پرتاب کرد، حزب کمونیست کارگری و رهبری آن لام تا کام تا به امروز کلامی بر زبان نیاورده است.

ایران، صحنه آغاز تاریخ

امروز همه ما واقفیم که مردم ایران در مقابل **انتخاب** قرار گرفته‌اند؛ انتخابی که می‌تواند نظام سیاسی – اجتماعی را نه تنها در ایران عوض کند بلکه چهره جهان امروز را کاملاً دگرگون کند؛ این انتخاب نیاز به تصمیمات بزرگ دارد و ما کمونیست‌ها و طبقه کارگر نماینده این تغییر بزرگ هستیم. همین امروز مردم می‌توانند اهداف و خواسته‌های احزاب اپوزسیون راست را در یک ستون، و برنامه و مطالبات حزب ما و طبقه کارگر را در ستون دیگری ردیف کنند و مقایسه کنند، تا روشن شود که چرا باید برنامه و پلاتفرم ما را انتخاب کرد. برای نمونه آیا باید مردم ایران و طبقه کارگر در مقابله با جمهوری اسلامی، منتظر گزینه "دست بدست شدن قدرت از بالا" و "تحریم و گذار" بر متن دخالت دولت آمریکا و "انقلاب مخملی" اپوزسیون راست در ساخت و پاخت با بخش‌هایی از نظام باشند یا بر متن یک **انقلاب اجتماعی به رهبری طبقه کارگر و کمونیست‌ها، حول پلاتفرم "رفاه و آزادی و امنیت"**، جمهوری اسلامی را سرنگون و منحل کنند. جامعه ایران در مقابل این انتخاب است؛ کشمکش اساسا بین دو اردوی اصلی در جامعه است. نگاه اردوی اول به انسان و به فلسفه زندگی این است که انسان‌ها برده موجودی به نام سرمایه و بازارند که اگر شانس داشته باشند که شغلی دست و پا کنند و پولی بگیرند، معاش خودشان را تامین می‌کنند. اردوی دوم اردوی ماست؛ معتقد است که انسانها آزاد و برابرند و جامعه موظف است که از هر کس به اندازه استعدادش استفاده کند و مایحتاج هر کس به اندازه نیازش را تامین کند و در اختیارش بگذارد. مناسباتی که نگاه کالائی به انسان ندارد و نیروی کار انسان را در بازار به معامله نمی‌گذارد؛ جامعه ای که فقط و فقط کافی است شهروند آن باشید و صرف اینکه به دنیا آمده‌اید کافی است تا جامعه از نظر اقتصادی، غذا و معاش و مسکن و نیازهای سیاسی و فرهنگی، آموزش و پرورش، بهداشت و طب رایگان را در اختیار شهروندان خود قرار دهد. بنابراین، کشمکش و جنگ بین دو اردوی اصلی یعنی سرمایه و سوسیالیسم است و از این نقطه نظر دو سیستم کاملاً متفاوت را نمایندگی می‌کنند. اولی مبتنی بر استثمار انسان توسط سرمایه است و به فقر، نامنی، جهالت، تبعیض، جنگ بقاء و استیصال جامعه بشری ختم شده است و دومی بر اساس تعاون آزادانه انسان‌ها برای برپایی یک جامعه آزاد، برابر، مرفه، امن و خوشبخت استوار است. اگر جمهوری اسلامی مانع اصلی است اما به موازات آن نیز احزاب اپوزسیون راست بخشی از روند اغتشاش و جلوگیری از این تغییر بنیادی در مناسبات اجتماعی هستند. از این نقطه نظر، **جمهوری اسلامی و اردوی راست هر کدام به نوعی در دو سوی این دست‌انداز سیاسی، مانع زیر و رو کردن مناسبات سرمایه داری در جامعه ایرانند؛** چگونه "تحریم اقتصادی" و فلاکت و فقر مضاعف بر مردم، امکان‌پذیر است اما تامین رفاه و مایحتاج مردم امکان پذیر نیست؟! چگونه حاکمیت بیش از نیم قرن استبداد و اختناق از دوره حاکمیت پهلوی تا جمهوری اسلامی امکان‌پذیر است اما خلاصی از آن و تامین آزادی بی قید و شرط دور از انتظار است؟! چرا بقاء ستم‌کنشی زن و آپارتاید جنسی امکان‌پذیر است اما رهائی زن، "واقع‌بینانه" نیست؟! چرا بیکاری و بیکارسازی های میلیونی طبقه کارگر امکان‌پذیر است اما بیمه بیکاری مکفی، شدنی نیست؟! چرا جنگ و میلیتاریسم، کشتار فله‌ای انسان‌ها و فرار میلیونی از جوامع جنگ زده می‌تواند چهره جهان امروز ما را ترسیم کند اما صلح و امنیت دائمی خواب و خیال است؟! چرا در جهان کرونایی، درماندگی و روانشناسی استیصال می‌تواند سرنوشت محتوم انسان در قرن بیستم‌ویکم باشد اما خوشبینی به انقلاب کارگری و زیر و رو کردن مناسبات اجتماعی، "منطقی" نیست!؟

در سطح کلی، یک مانع جدی در مقابل تغییر شرایط امروز وجود دارد؛ بدون شك این مانع، سیاسی است. اردوی طبقه حاکم تن به این تغییر اساسی نخواهد داد؛ نفعی در این تغییر ندارد و با توسل به ابزارهای متنوع سیاسی مانند نهاد دولت، رسانه‌ها و احزاب بورژوایی، نهاد مذهب، سیستم حقوقی و قضائی، دادگاه‌ها و زندان‌ها مانع این تغییر می‌شود. مسئله بعد، سازماندهی اقتصاد است که کاملاً عملی است. جامعه از نظر سطح بارآوری نیروی کار، بلحاظ تولیدی، فنی، تکنولوژیکی و سیستم حمل و نقل کاملاً آماده سازماندهی اقتصادی است که به اصل "از هرکس به اندازه استعدادش به هر کس به اندازه نیازش" شیفت کند.

←

"آلترناتیو"ها؛ ...

تا جایی که به ما کمونیست‌ها و طبقه کارگر مربوط است، سازماندهی يك قیام کمونیستی بر علیه جمهوری اسلامی و کل اردوی بورژوازی ایران ممکن است. انقلابی که چنان ریشه مادی و ایدئولوژیکی این حکومت را از بیخ بزند که از یکطرف، مانع از مقاومت بازماندگان آن شود و از طرف دیگر، مانع از دخالت قدرت‌های بورژوایی بین‌المللی در طراحی سناریوی ضد انقلاب توسط بند و بست اپوزسیون راست ایران با نیروهای سرکوبگر بازمانده از جمهوری اسلامی از جمله سپاه، ارتش، بسیج و گله‌های مزدور آنها شود. جامعه باید در مقابل نسخه‌های ناتوانی و "انقلاب مخملی" تحت نام "گذار" به توسط بازوی دخالت دول غربی در پناه باندها و محافل درونی و در قدرت جمهوری اسلامی که در این شرایط مرتب به اپوزسیون رانده شده و می‌شوند، واکنسینه شود. **این اپوزسیون فقط و فقط اپوزسیون "ولایت فقیه" است؛** **ایزاری بر ای نگه داشتن کل ساختار موجود منهای خامنه‌ای است؛** **درست همانگونه که عراق بدون صدام و لیبی بدون قذافی طراحی شد؛** سناریویی است که قرار است انقلاب توده‌های طبقه کارگر و مردم را علیه ساختار در وسط راه قیچی کند تا در روند اعاده نظم بردگی مزدی و استیصال خللی وارد نشود؛ این اپوزسیون اگر در بهترین حالت به قدرت برسد، نه قرار است دستی روی معیشت مردم بکشد و نه قرار است يك گام در مقابل مطالبات رفاهی طبقه کارگر عقب بنشیند؛ شعار «اقتصاد مقاومتی» فقط شعار جمهوری اسلامی نیست؛ بازتاب یورش کل جناح‌های بورژوازی ایران به معیشت طبقه کارگر در هر لباس و جناحی است؛ تمرکز دولت روی هفت‌تپه و جنب و جوش در سایر بخش‌های طبقه کارگر از اینجا مایه می‌گیرد که مانع تبدیل مبارزه کارگران بر سر معیشت و رفاه به يك اتحاد سراسری علیه دولت و بورژوازی ایران شود؛ از این روست که ماهیت اعتصاب و اعتراض در هفت‌تپه، به طور واقعی و عملی نه فقط مبارزه در سطح "يك کارخانه معین"، بلکه بر ایند تقابل دو طبقه اصلی بر سر مسئله معیشت و به این اعتبار، پاسخهای دو اردوی مشخص پیرامون "رفاه و رهائی" را بر جسته کرده است؛ این آن فاکتوری است که هفت‌تپه را به سنگر مقاومت طبقه کارگر ایران در برابر یورش بیشتر کل طبقه حاکم به معیشت و رفاه، تبدیل کرده است. تنها بدین سبب است که این کانون پر جنب و جوش و متحول کارگری، به‌مبشر رفاه و رهایی از فلاکت اقتصادی در کل جامعه تبدیل شده است. این حق‌خواهی، **يك حق‌خواهی جهانشمول است که قابلیت تعمیم به کل احاد جامعه را در ماهیت خود دارد.** بنابراین، جوهر هر نیرو و آلترناتیویی را باید بلاواسطه در بر خورد به مسئله رفاه و معیشت دید؛ یا راه حل مبارزه برای تامین فوری رفاه و معیشت، یا تلاش برای سرکوب و نادیده گرفتن آن؛ شق ثالثی وجود ندارد.

از این نقطه نظر، استبداد عریان و ضدیت با رفاه کارگر و کمونیسم، نقطه تلاقی اپوزسیون راست با جمهوری اسلامی بر سر مسئله رفاه و معیشت است؛ این جوهر و محتوای حرکت هر حکومت و جریان بورژوایی است که در پی ابقاء و احیای حاکمیت سرمایه در ایران باشد، صرفنظر از اینکه این حکومت در چه قالب‌ها و اشکال سیاسی - ایدئولوژیک، با کدام نیروهای سیاسی- طبقاتی و از لایلای کدام تاکتیک‌ها، مانورها و صحنه‌سازی‌ها، سیاست ضد کارگری خود را در خدمت سرمایه داری جهانی دنبال کند. این حقیقتی است که شناخت ماهیت جهانی بحران اقتصادی کاپیتالیسم جهانی، و بازتاب آن در بازار داخلی ایران، به ما می‌گوید. **این حقیقتی است که کمونیست‌ها موظف اند، مانند هر حقیقت طبقاتی- سیاسی دیگر، با صراحت و بی‌شیله بیله و بدون "ملاحظات تاکتیکی و مرحله‌ای" در عرصه مبارزه طبقاتی به طبقه کارگر بگویند و پیگیرانه تبلیغ کنند.** پربیراه نیست که صورت مسئله و نقطه شروع ما در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی، خط فاصل با این "اپوزسیون" است. مردم ایران "هزینه کم" سرنگونی به شیوه دخالت دول غربی در کشور‌های آمریکای لاتین، خاورمیانه و یوگوسلای سابق را دیده‌اند. جامعه تنها در صورتی ما کمونیست‌ها و آلترناتیو اداره شورایی طبقه کارگر را انتخاب می‌کند که این تفاوت عمیق در استراتژی و خط فاصل با این اپوزسیون دست راستی را در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی و در ابعاد ماکرو مشاهده کند و انتخاب درست سیاسی را انجام دهد.

تا اینجا هدف ما نشان دادن موقعیت دشمن و تاکتیک‌های آن چه در حاکمیت و چه بویژه در اپوزسیون راست بود؛ تاکنون نه "مستندسازی"های جمهوری اسلامی، نه "سناریوهای سوخته" آن، نه دستگیری و ربودن رهبران کارگری و فعالین عرصه‌های اجتماعی، نه اعدام جوانان و گسیل نیروهای امنیتی به میادین کار، نه پادوئی طیف رذیلی از دولت آبادی‌ها، طباطبائی‌ها و نگهدارها، نتوانسته است که مقصد جنبشی را که از دیماه ۹۶ به سوی "رفاه، آزادی و اداره شورائی" به حرکت افتاده است، متوقف کنند؛ به موازات تحرکات جمهوری اسلامی نیز تاکنون نه استراتژی "رژیم چینج و انقلاب مخملی" و پروپاگاندا جنگی هیئت

حاکمه آمریکا، نه عروج و افول ترامپ، نه "شورای مدیریت گذار"، نه "تدارك دولت در تبعید"، نه "حزب رستاخیز فیروزه‌ای فرشگرد"، نه "قهرمان پروری حول کشته شدن قاسم سلیمانی" و نه پروژه "پیمان نوین" رضا پهلوی نتوانسته‌اند انتخاب جنبشی را که از دیماه ۹۶ برای سرنگونی کل جمهوری اسلامی پا به عرصه وجود گذاشته است از مسیر خارج کنند. استراتژی دشمنان علیرغم تاکتیک‌های رنگارنگ آنان، از دور معلوم است. جلوگیری از اعمال قدرت طبقه کارگر و محرومان جامعه، ممانعت از تغییر با اهرم قدرت از پایین است! روانشناسی استیصال این اپوزسیون دست راستی را چه در خاورمیانه با "ریش و عامه" و چه دست بر ماشه با "فوکول – کروات" در کریدور قدرت‌های بین المللی، نشان دادیم؛ و اشتراك و اتحاد همه این جبهه ضد - انقلابی علیه جنب و جوش انقلابی در ایران را خاطر نشان کردیم.

گفتیم که در شرایط مشخص امروز، جمهوری اسلامی و جنبش ناسیونالیسم پرو – غرب و اپوزسیون راست به مشروطه شان که "ایران قدرتمند در منطقه" بود، رسیده‌اند؛ نهایت اصلاحات به "عظمت ایران در منطقه" ختم شد، بدون اینکه رفاه و آزادی نصیب جامعه شود. جامعه با خیزش های دیماه ۹۶ از این نوع سرنگونی و اصلاحات، عبور کرد. جنبش کارگری عروج کرده است؛ مسئله بر سر تامین معاش، رفاه و آزادی است؛ دیسکوریس و پرچم سوسیالیستی حول پاسخ به زیربنای اقتصادی جامعه و روبرنای سیاسی و سیستم حقوقی آن، چه در ایران و چه در سطح جهان باب شده است.

طبقه کارگر در ایران صاحب يك تاریخ غنی از رگه معینی از کمونیسم است که شاید در هیچ کجای جهان تا الان سراغ نداریم؛ این رگه که اساسا توسط منصور حکمت تئوریزه شده است و حزب ما آن را تا امروز نمایندگی می‌کند ناچار است که همراه با طبقه کارگر ایران مسیر پیروزی جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی را تا آخرین حلقه آن، ترسیم کنند. مسیری که هر لحظه می‌تواند توسط دشمنانش به کجراهه برده شود. باید به استقبال این انتخاب بویژه در جهان پس از کرونا رفت. رهایی طبقه کارگر و به این اعتبار رهایی بشریت تنها در صورتی طی خواهد شد که ما، طبقه کارگر و بشریت متمدن بتواند این **سیکل باز تولید فلاکت و استیصال سیاسی بورژوازی را در يك نقطه‌ای در جهان، پیروزمندانه قیچی کند.** این رسالت تاریخی، به عهده اردوی ماست؛ اردویی که سیستمی بنا می‌گذارد که بلحاظ اقتصادی در آن شهروندان به اندازه نیازشان از محصول جامعه برداشت کنند. نظامی که در آن لازم نیست وسائل تولید جامعه در مالکیت عده‌ای باشد و می‌تواند اموال جامعه باشد تا با آن تولید را سازمان داد؛ در جامعه ما مقاومت برای کالانی کردن محصولات اجتماعی جایی ندارد؛ نهاد دولت و استبداد سیاسی برچیده می‌شوند، چون اساسا نیازی به سودآوری سرمایه نیست؛ جنبش ما عادت به زندگی در سیستم طبقاتی را در هم خواهد شکست و الگوی يك جامعه سوسیالیستی را بدست خواهد داد. آزادی و حقوق انسان برای جنبش ما و در اردوی ما، مشروط و ملی نیست. اگر آزادی و حقوق انسان جهانشمول شود، عرصه بر عده‌ای مفتخور که بلحاظ اقتصادی کماکان به نفعشان نیست که کارگران اعتصاب کنند و چرخه تولید را بخوابانند، تنگ میشود. اگر حقوق انسان جهانشمول شود و ناسیونالیسم افسار زده شود دیگر جایی برای تاخت و تاز بازار و سودآوری سرمایه نیست که به نفعش نباشد که کارگران خواستار بالا بردن سطح دستمزدهایشان شوند، که طب و آموزش و شیرخوراگاه کودکان رایگان شود، که بیمه بیکاری مکفی به همه احاد آماده بکار پرداخت شود، که اعدام و دستگاه شکنجه، استراق سمع و جاسوسی برچیده شود، که مردم خرافات را نقد کنند، که فرهنگ ارتجاعی ملی - وطنی جای خود را به فرهنگ آوانگارد و آرمان‌های پیشرو بدهد. و اینک تنها ما کمونیست‌ها و طبقه کارگر هستیم که خواهان پایان دادن به بردگی مزدی و استثمار و آقا بالاسر هستیم؛ تنها طبقه کارگر و کمونیسم است که در آزادی بیان، رهایی زن، آزادی احزاب و برچیدن تمام اشکال تبعیض و ستم بر انسان ذینفع است؛ کافی است مقاومت عظیم طبقه حاکم را در هم بشکنیم، قدرت سیاسی را بگیریم تا جامعه آزاد شود و امور خود را سازمان دهد.

جنبش ما در میدان است، برنامه ما اعلام شده است و باور به امکانپذیری آن به سرعت در حال توده گیر شدن است. جنبش ما جنبش ارشاد کسی نیست؛ جنبش سیاسی زنده‌ای است که برنامه آن قابلیت پیروز شدن دارد. جنبش ما نه تنها قادر است که جمهوری اسلامی را تماما جارو کند بلکه مانع گرز چرخانی اپوزسیون راست و ناسیونالیست‌های محافظه‌کار می‌شود. جنبش ما در يك مناسباتی با جهان غرب قرار می‌گیرد که دوام خود را حفظ کند. ما نه مانند چپ شرقی از "انور خوجه" الهام گرفته‌ایم و نه به "استالین" بدهکاری داریم؛ ریشه جنبش ما بلحاظ افق اجتماعی و ایده‌آل‌های سیاسی آن در جنبش سوسیالیسم کارگری اروپا است؛ ریشه‌هایش در تاریخ مدنیت غربی است که با پشتوانه مارکس و انگلس در مقابل سرمایه داری قد علم کرد. در نتیجه تحریکات علیه

جامعه ما و جنبش ما اگر قدرت را بدست بگیرد، عملی نیست. جنبش ما مطالبات ملی و وطنی ندارد؛ آرمان‌های ما قابل تعمیم و جهانشمول اند؛ جنبش ما قدرت خود را از انزجار جهانی بشریت علیه بردگی مزدی و کاپیتالیسم می‌گیرد. جنبش ما قدرت خود را نه از دالان‌های دول غربی که از موج میلیاردها انسانی می‌گیرد که هم اکنون طبل نبردهای تعیین کننده طبقاتی علیه حاکمان را به صدا در آورده‌اند. پیروزی این جنبش محسوس و شدنی است به شرط اینکه ما کمونیست‌ها و طبقه کارگر با يك حزب سیاسی در **جنگ بر سر قدرت سیاسی حاضر و آماده باشیم.** کلید حل این معما همین است که کمونیسم ناچار است بعنوان يك حزب زنده سیاسی در جدال بر سر قدرت سیاسی خود را معرفی کند.

نتیجه گیری

اگر کسانی که در ایران زیر لگد جمهوری اسلامی‌اند و "مشاور"هایی از تیپ آقای عابدیان و شخصیت‌های "انسان نما"ی اینجینی در اپوزسیون راست ایران را پشت دوربین‌ها و میکروفون‌های رسمی می‌بینند و فکر می‌کنند اینها دیوانه‌اند، اما باور کنید واقعیت دارد. این دیوانگی و این روانشناسی استیصال از حقیقتی مهم مایه می‌گیرد. چرخش‌های سیاسی مهمی در ایران و جهان و در اپوزسیون جریان دارد. یک فضای قطبی و بشدت فعال در جهان پسا کرونا و پسا دیماه ۹۶ با عروج هفت تپه و طبقه کارگر ایران در راس تحولات بوجود آمده است که تاکنون مهر خود را به فضای سیاسی امروز در ایران زده است. فریاد اعتراض میلیونها انسان از هر مفذی برخاسته است. "شورای گذار" تشکیل می‌دهند، "پیمان نوین" می‌بندند؛ روی جسد ترامپ دعا می‌خوانند، از شورای امنیت سازمان ملل استدعا می‌کنند، گرد و خاک "تحریم تحریم" بپا می‌کنند، طومار جمع می‌کنند، تحریف می‌کنند، جعل می‌کنند، هشدار می‌دهند. ما کمونیست‌ها از این فضا استقبال می‌کنیم. هرچه این اپوزسیون دست راستی بیشتر مهمل می‌یافتد، بیشتر در جمهوری اسلامی ادغام می‌شود و به همان میزان از چشم مردم ایران می‌افتند؛ به حکم اوضاع امروز در جهان و در ایران، به حکم عروج اعتصابات قدرتمند کارگری، به حکم برخاستن زنان، زمان **انتخاب درست سیاسی مردم و تفکیک سیاسی جدی نیروهای اپوزیسیون** فرا رسیده است. تاریخ جهان پس از کرونا را شکست نخوردگان می‌نویسند و هویت فردا، امروز تعریف میشود. "گل همین‌جاست؛ همین‌جا برقص!"

طبقه کارگر، برخلاف کلیه طبقات فرودست در تاریخ پیشین جامعه بشری، نمیتواند آزاد شود بی آنکه کل بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری – حکمتیست

جنبش زنان ...

نقش گرایشات در همه ی جنبش های اجتماعی تعیین کننده است. **جنبش بورژوایی سبز** یک نمونه است. **داب** در جنبش دانشجویی رادیکال یک مورد دیگر است. **هفت تیه** هم در جنبش کارگری یک **نمونه است**. می بینیم نقش گرایشات راست و چپ و بورژوایی و کمونیستی در جنبش های اجتماعی به این روشنی است. و این برای جنبش زنان هم صدق می کند.

با این مقدمه

نگاهی به تاریخ جنبش زنان از مشروطیت تا انقلاب ۵۷ داشته باشیم که درسهایش برای امروز هم مهم است.

جنبش زنان در ایران عمری دست کم صد ساله دارد و به عنوان جنبشی برای خود دستاوردهایی داشته است. دستاوردهایی که در نظام مذهبی و آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی همه پس گرفته شده اند.

جنبش زنان از دوره مشروطیت تا انقلاب بهمن ۵۷ و بعد از انقلاب تا امروز چه مستقلا و چه در دل تحولات نقش بازی کرده است. در دوره مشروطیت سازمان های متعدد زنان بطور علنی و مخفی وجود داشتند و حتی در جنگ های برای مشروطه با لباس مردانه شرکت داشته و ده ها نفرشان کشته شدند. زنان در جنبش سیاسی عمومی برای آزادی در مشروطه ابراز وجود کردند.

در دوران مشروطیت دست کم ۲۶ انجمن زنان وجود داشتند که از زنان تحصیل کرده و روشنفکر تشکیل شده و جنبش حقوق زنان را پی گرفتند. سازمان‌های مستقل زنان در دوران حکومت رضا شاه عمر کوتاهی داشتند، اما به نظر می‌رسد این انجمن‌ها، که اغلب آن‌ها گرایش‌های چپ داشتند، جدی‌تر از پیشینیان‌شان به دنبال تساوی حقوق زنان و مطالبات فمینیستی بودند، و با صراحت بیشتری از برابری حقوق زنان دفاع می‌کردند. در این مدت نشریات زنان هم منتشر می شد. از میان هفت نشریه زنان، ماهنامه «پیک سعادت نسوان» در سال ۱۳۰۶ از همه رادیکال تر بود و خواستار رهایی زن و کسب حقوق مدنی‌شان از طریق آگاهی دادن به زنان شد. عمر نشریات هم کوتاه بود و تلاش برای حفظ نشریات زنان نافرجام ماند.

جنبش زنان ایران در این دوره تحت تاثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و ایده های سوسیالیستی انقلاب اکتریز بود.

از جمله تشکلی مانند «جمعیت پیک سعادت نسوان» (از ۱۳۰۰ در رشت) سازمانی با گرایش چپ بود که روز جهانی زن را در ۸ مارس جشن می‌گرفت.

در چنین شرایطی این سوال مطرح میشه که کشف حجاب، خواست زنان بود یا فقط دستور رضا شاه؟

رضا شاه، متأثر از تغییراتی که در کشورهای همسایه ایران چون افغانستان و ترکیه صورت گرفته بود در ۱۷ دی ۱۳۱۴ زنان ایران را از داشتن حجاب منع کرد. این دستور با اجبار و خشونت پلیس اجرا شد و باعث شد زنان خانواده های سنتی تا سال ها از خانه بیرون نیایند.

شواهد تاریخی می گویند که بخش قابل توجهی از زنان ایران در آن دوره مخالف حجاب بودند. زنان بدون حجاب به خیابان می رفتند با وجودیکه از طرف مردم عادی به آن ها سنگ پراکنی می شد! زنان در نشریات شان مثل «عالم نسوان» و «دختران ایران»، خواهان لغو یا کشف حجاب بودند. تصمیم کشف حجاب رضا شاه به شیوهی قهرآمیز و اجباری و کشیدن چادر از سر زنان باحجاب و منع عبور و مرور زنان باحجاب در اماکن عمومی با مخالفت فمینیست ها روبرو می شود و آنها شیوه دولت ترکیه را که زنان در کشف حجاب مختار بودند را درست می دانند.

در دوره رضا شاه با وجود این که قدرت مذهبییون و علما محدود شد اما قوانین زیادی به نفع زنان تصویب نشد. تنها سن قانونی ازدواج برای زنان ۱۵ و برای مردان ۱۸ سال شد و هر ازدواجی باید رسماً ثبت می شد. اما در این دوره امکانات آموزشی، اشتغال و حضور در جامعه برای زنان گسترش پیدا کرد. در فاصله ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۵ تعداد دختران مدارس به ۵۰ هزار نفر رسید. در سال ۱۹۳۶ دانشگاه تهران هم تاسیس شد و زنان توانستند به تحصیلات عالی بپردازند. جنبش زنان توانست زنان را از کنج خانه به مدرسه و دانشگاه بفرستد. در سال ۱۳۲۳ زنان ۲۸ درصد دانشجویان کل کشور بودند. اما تلاش‌های فمینیست‌های ایرانی برای تغییر قوانین خانواده به اندازه‌ی آموزش زنان موفقیت‌آمیز نبود.

تاسیس مدارس دخترانه و نشریات زنان دو نقطه عطف مهم هستند

در دوران محمد رضا پهلوی، گروه‌های زنان به غیر از چند استثناء، زیرمجموعه‌ای از «سازمان زنان» بودند که دولت ساخته بود. این وابستگی باعث شد زنان طبقه ی متوسط و به پایین به آن نپیوندند. این سازمان اولویت خود را استقلال اقتصادی زنان تعریف کرد و معتقد بود که حق برابر با مردان بدون داشتن استقلال اقتصادی به دست نمی آید. اما در اساس این سیاست حکومت شاه در جریان مدرنیزه کردن نظام سرمایه داری و نیاز به نیروی کار بیشتر بود.

شعبه‌های سازمان زنان در ۴۰۰ منطقه مختلف ایران فعالیت می‌کردند، کارگاه‌هایی برای آموزش حرفه‌های مختلف ، سوادآموزی و اطلاع‌رسانی در زمینه‌هایی مثل حقوق زنان تشکیل می شد. با راه‌اندازی مهدکودک، این فرصت به زنان می داد که بتوانند سر کلاس‌های آموزشی یا در کارگاه‌های حرفه‌ای حاضر شوند.

بطورکلی در این دوره ما شاهد جنبش مستقل زنان برای حقی نبودیم.

مساله دیگر وضعیت مبارزات و جنبش زنان در حاکمیت جمهوری اسلامی است

پس از سقوط حکومت پهلوی در بهمن ۱۳۵۷، هنوز تب انقلاب در جامعه بود که زنان با شوک از دست رفتن بسیاری از حقوقی که طی هفت دهه‌ی پیش کسب کرده بودند، مواجه شدند. با سقوط حکومت شاه، فعالیت اکثریت گروه‌های زنان نیز متوقف شد.

اولین ضربه، ۱۵ روز پس از پیروزی قیام بهمن بود که خمینی قانون حمایت خانواده را مخالف شرع و ملغی اعلام کرد.

- ۱۰ روز بعد، دستور منع ورود زنان بی‌حجاب به ادارات داده شد،
- چند روز بعد موج گسترده‌ی اخراج زنان از ادارات و بیمارستان‌ها و ارتش آغاز شد،
- بعد زنان از قضاوت محروم شدند
- و کمی بعدتر نیز قانون اساسی‌ای تصویب شد که در آن خبری از برابری جنسیتی نبود.

ممنوعیت دوباره‌ی سقط جنین، کاهش سن ازدواج زنان به ۱۳ سال، ممنوعیت تحصیل دختران در مدارس فنی و بعضی رشته‌های دانشگاهی، ممنوعیت بعضی رشته‌های ورزشی و حضور در استادیوم‌های ورزشی برای زنان و تصویب قوانین قصاص و سنگسار که زنان را در معرض خطری بیشتر از مردان قرار می‌داد، بخش های دیگر آواری بودند که با استقرار جمهوری اسلامی بر سر زنان خراب شد. رژیم تنها کاری که نتوانست بکند، گرفتن حق رای زنان بود.

در چنین شرایطی، جنبش زنان چکار کرد و آیا توانست دربرابر حملات پیاپی حکومت جدید، دیواری برای محافظت از حقوق زنان بسازد؟

اولین واکنش زنان به دستور خمینی ،

- یکی چند بیانیه‌ی اعتراضی از طرف گروه‌های زنان بود.
- دوم طی تظاهراتی شش روزه علیه حجاب اجباری از ۱۳ تا ۱۸ اسفند ۱۳۵۷ نیز گاه به لغو قانون حمایت خانواده اعتراض شد.

اما این اعتراض‌ها با آنچه زنان بدنبال لغو این قانون از دست می‌دادند، تناسبی نداشت.

علاوه بر کمیت یا کیفیت این اعتراضات اجتماعی زنان، موانعی هم وجود داشت که برای این جنبش باعث شک و شبهه و ایحاد محدودیت شد.

از جمله، بخشی از فعالان زن حساسیتی نسبت به لغو این قانون نداشتند و چون جو آن زمان علیه شاه بود، نمی‌توانستند قبول کنند که در حکومت شاه قانون خوبی هم تصویب شده است. این ها عنوان می کردند، مسئله‌ی زن در این برهه از مبارزه و در این مرحله از جنبش یک مسئله‌ی انحرافی است. حتی اتحادیه‌ی زنان حقوقدان ایران هم در یک خوش‌بینی به حکومت جدید به جای پافشاری بر حفظ قانون حمایت خانواده خواستار «اصلاح قانون حمایت خانواده در جهت رعایت بیشتر حقوق زنان از زاویه قوانین جدید » شد.

این جو ضد رژیم شاه و توهم به حکومت خمینی از طرفی و

کمونیست ۲۵۱

مردسالاری نهادینه و خفته در فرهنگ و اخلاقیات جامعه به کمک خمینی آمد. چرا که هیچ اعتراض مردانه ای به این کار نشد. از طرف دیگر باعث شد که زنان نتوانند سد محکمی ببنندند، تنها ماندند... اما دست از تلاش نکشیدند.

بر اساس تحقیقاتی که انجام شده، در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ بیش از ۴۰ تشکل زنان فعال بودند. ۲۰ تشکل از سوی نیروهای سکولار یا اعضاء و هواداران احزاب سیاسی و پنج تشکل از سوی نیروهای مذهبی نزدیک به حکومت تشکیل شده بود. ادارات دولتی هم انجمن‌های صنفی زنان را داشتند.

بعضی از منتقدین می‌گویند ارتباط فعالین چپ با زنان و به‌خصوص زنان طبقات فرودست با هدف «آگاسازی» و جلب آنها به مسائل سیاسی بود و نه بسیج آنها برای مبارزه با حملات هر روزی حکومت به حقوق زنان، به عنوان یک ضرورت فوری و اساسی. و می‌گویند: «آن زمان بیشتر از زاویه‌ی سیاست به مسئله نگاه می‌شد. حتی فعالینی که مسئله‌ی زنان را مطرح می‌کردند در واقع به زنان به عنوان سیاهی‌لشکر سازمان سیاسی‌شان نگاه می‌کردند و فکر می‌کردند اگر ما در زمینه‌ی زنان کار کنیم می‌توانیم آن ها را به عقاید و دیدگاه و سازمان خودمان جلب کنیم.

در ادامه ی اعتراض به لغو قوانین حمایت خانواده، «اتحادیه‌ی انقلابی زنان» با انتشار یک اعلامیه و توزیع آن در ادارات و مدارس، سعی کردند توجه زنان به نتایج منفی لغو قانون حمایت خانواده را جلب کنند و برای برگزاری یک تظاهرات اعتراضی در هشتم آبان ماه فراخوان داد. یک روز پیش از این تجمع نیز گروهی از زنان با ارسال نامه به خمینی و تماس با مجلس خبرگان نگرانی خود را نسبت به گرفتن حق درخواست طلاق از زنان اعلام کردند. جمعیت زنان دمکراتیک وابسته به حزب توده طوماری تهیه کرد و به مجلس فرستاد.

این تلاش‌ها بدون پشتوانه‌ی گسترده‌ی مردم و احزاب سیاسی، نتیجه نداد و سرنواشت زنان به قوانین شرعی اسلامی واگذار شد.

در این فاصله گروه های زنان ائتلافی تحت عنوان «کمیت‌هی همبستگی زنان» درست کردند که در حدود خرداد و تیر ۱۳۵۸ شکل گرفت. شش گروه زنان نزدیک به گروه‌های سیاسی چپ، به همراه «کمیت‌هی صنفی» متشکل از ۲۰ انجمن صنفی زنان در ادارات و بانک‌ها، اعضای اولیه‌ی این کمیته بودند و در ادامه‌ی کار تشکل‌های دیگر نیز به آن پیوستند.

از اقدامات مهم این ائتلاف:

۱- **یکی برگزاری یک کنفرانس مشترک** در چهارم آذر ۱۳۵۸ برای اعتراض به نادیده گرفته شدن برابری جنسیتی در پیش‌نویس قانون اساسی تدوین شده از سوی مجلس خبرگان بود. با وجود دعوت زنان از نیروهای سیاسی، هیچ‌یک از نیروهای سیاسی عمده‌ی جنبش چپ، هیچ یک از تشکل‌های اصلی مدعی آزادی‌خواهی و هیچ یک از چهره‌های مهم روشنفکری آن دوره، از این کنفرانس زنان حمایت نکردند. سازمان چریک‌های فدایی درست هم‌زمان با کنفرانس زنان، راهپیمایی در حمایت از دانشجویان پیرو خط امام که سفارت آمریکا را اشغال کرده بودند برگزار کرد و در نهایت با قطع برق سالن در هنگام برنامه، زنان مجبور شدند که در زیر نور کیریت و فنکد و شمع و بدون میکروفن برنامه را اجرا کنند.

در قطعهنامه‌ی این کنفرانس، خواستار قوانین^د دموکراتیک و آزادی بخش برای کلیه‌ی زحمتکشان و حق کاملاً مساوی مردان و زنان شده بود.

۲- **اقدام بعدی کمیته‌ی همبستگی، برگزاری مشترک روز جهانی زن** در اسفند ۱۳۵۸ بود. جلسات مشترک، تا چندی بعد هم ادامه داشت اما درگیری‌های گروهی بین تشکل‌های زنان، ضعف تجربه و توان سازماندهی در جنبش زنان مانع شد که این همکاری ادامه داشته باشد.

- **یک شیوه دیگر** اعتراضات زنان پوشیدن لباس سیاه در تظاهرات و رفتن سر کار بود. در ۱۵ تیرماه در مقابل ساختمان نخست‌وزیری حدود ۲۵۰۰ زن سیاه پوش تجمع کردند.

در این مدت و در طول یک ماه حدود ۲۰۰ زن سیاه پوش بدلیل نداشتن حجاب از ادارات و ارتش و شهربانی و بانک ها اخراج شدند. بسیاری از گروه‌های زنان نزدیک به احزاب چپ (توده- چریک) موضع‌گیری مشخصی نسبت به این اعتراض‌ها نداشتند. برای آن ها مهم بود که «علیه دولت موضع‌گیری نشود». به این ترتیب اعتراضات مکرر گروه های زنان سازماندهی شده بدون حمایت مردم و حتی احزاب سیاسی و بخشا از خود زنان، به نتیجه نرسید.

←

جنبش زنان ...

بخشی از فعالین حقوق زن، سکوت و بی‌تفاوتی جامعه و نیروهای سیاسی در مقابل سرکوب خواسته‌های زنان را ناشی از عدم درک جامعه و نیروهای سیاسی از آزادیهای دموکراتیک می‌دانند. آن‌ها می‌گویند زن‌ها ضعیف‌ترین بخش جامعه بودند، اگر نیروهای سیاسی در برابر سرکوب خواسته‌های زنان موضع‌گیری می‌کردند، حکومت نمی‌توانست بعد از آنها به سراغ نهادهای دموکراتیک و مطبوعات برود و یکی یکی آنها را هم سرکوب کند. با همه ی این سختی ها و موانع، چند سال اول پس از قیام بهمن دوره ای بود ه زنان به ویژه زنان طبقه متوسط توانستند جنبش مستقل زنان را سازماندهی کنند و نگذارند قوانین مذهبی و شریعت اسلامی در سکوت و تسلیم تصویب و اجرا شود.

موضوع دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم گرایشات دخیل در جنبش زنان در ایران است

در جنبش زنان در تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی از اول تا امروز، گرایشات مختلف دخیل بوده و نقش ایفا کرده اند. سال های اول تا دهه ۶۰ اساسا گرایش لیبرالی و توده ایستی نه بعنوان محرک و سازمانده، بلکه بعنوان مانع و بازدارنده و ایجاد توهم در میان زنان نسبت به جمهوری اسلامی عمل کرد. برای چریک ها هم زن و دختر یک چریک بود نه یک انسان اجتماعی و یک مادر و دختری که کابوس شریعت اسلامی او را تهدید می کرد.

از دهه ۶۰ به بعد، جنبش زنان وارد مرحله جدیدی می شود. بعد از کشتارهای دهه ۶۰ و یک دهه جنگ وسایل ارتباط جمعی گسترش پیدا می کنند و نسل جوان دخترانی که پس از انقلاب متولد شدند. این نسل شاهد تناقض زندگی در جمهوری اسلامی با دنیای پیشرفته و آزادی روابط انسان ها بودند. در این سه دهه اخیر جنبش زنان برای آزادی مثل جنبش کارگری و جنبش دانشجویی پا به عرصه جامعه می گذارد.

از این دوه تا به امروز جنبش زنان همچنان جنبش های دیگر اجتماعی تحت تاثیر گرایشات مختلف بوده اند.

۱- در جنبش زنان تا به امروز گرایش راست و بورژوایی با سرمایه گذاری بر سر خواسته‌های انسانی و حتی ابتدایی زنان اسیر تبعیض جنسی و سرکوب و هتک حرمت، نه تنها کمکی به پیشروی این جنبش نکرده اند بلکه بخشا آن را در قالب سنت های حداکثر فمینیستی نگه داشته اند. شخصیت های این جنبش از میان اصلاح طلبان و لیبرال ها و بطور کلی اپوزیسیون بورژوایی از راست ترین جناح آن تا جناح میانی و چپ شناخته شده اند. این گرایش و جنبش، اعتراضات زنان را تحت نام «مبارزه مدنی» و به نام خود می نویسند.

کمپین یک میلیون امضا، چهارشنبه های سفید، آزادیهای یواشکی، دختران خیابان انقلاب، کمپین دختر آبی (مساله خودکشی سحر خدایاری بخاطر محکومیت در تلاش برای شرکت در مسابقه فوتبالی) و غیره از جمله مواردی است که از آن خود می دانند.

فعالین جنبش زنان که خود را فعالین مدنی می نامند بلحاظ سیاسی موضعی روشن دارند. آن ها می گویند، نه انقلاب راه حل تغییر شرایط کنونی است و نه براندازی با کمک دولت‌های خارجی. می گویند جنبش های اجتماعی دچار این بحران هستند: «تهدید از دست دادن آنچه هست و نگرانی از آنچه نمی‌دانید چیست»؟ می گویند، زنان از انقلاب فایده‌ای ندیده‌اند و ترسیده اند. بنابراین گزینه انقلاب و اصولا تفکر انقلابی در شرایط حاضر گزینه ی مردم ایران نیست. این جریان می گوید: «راه سومی وجود دارد. جامعه به یک خیزش مدنی نیاز دارد. هرج و مرج دشمن دموکراسی است...»

این گرایش تا به امروز در جنبش زنان بالا دارد.

۲- گرایش سوسیالیستی هم ساکت ننشسته و جنبش زنان امروز صاحب تفکر، سیاست ، الگوها و به اصطلاح گفتمان چپ و سوسیالیستی هم هست. امروز مساله برابری زن و مرد صرفا به مطالبات رایج در جنبش زنان محدود نیست. برابری کامل زن و مرد به معنای استقلال اقتصادی زن، زن خانه دار به معنای کارگر بیکار و بی اجر و مزد، مساله زن مساله طبقه کارگر است و غیره هم به میان زنان پیشرو جامعه رفته است. زنان و دختران جوان بسیاری هستند که خود را سوسیالیست و کمونیست می دانند. رهایی زن را در گرو رهایی طبقه کارگر می دانند. این بخش زنان و دختران جوان در میان روشنفکران و دانشجویان و فرزندان کارگران کم نیستند.

در دهه های اخیر و تا به امروز علیرغم فشار کمر شکن زن ستیزی و آپارتاید جنسی و ستم مضاعف، زنان با چنگ و دندان از حرمت خود دفاع کرده و سنگر هایی را فتح نموده است. برای مثال تصرف دانشگاه ها برای دختران و زنان ایران فقط یک پروسه عادی تحصیلی نبوده و نیست. گرفتن یک سنگره.

جمهوری اسلامی تلاش زیادی کرد تا دختران را از بعضی رشته های تحصیلی محروم کند تا شاید شاهد حضور گسترده شان در دانشگاه ها نباشد. یا دورانداختن چادر و مقنعه و تبدیل حجاب به یک روسری نازک با تلاش و بهای سنگینی به دست آمده است. اشتغال در کارخانه ها و مدارس و ادارات و بیمارستان ها هم یک سنگر دیگر است. در حالی که حکومت مذهبی زن را می خواست در خانه حبس کند. زنان زیادی سرپرست خانواده هستند. همزمان مردسالاری به شکل یک توحش در رگ و پی جامعه دوانده شده و زنان در مقابل این توحش و تبلیغات سنگین و کثیف دینی ایستاده اند. این پیشروی ها به روش های معمول و پر سر و صدای آزادیهای یواشکی به دست نیامده اند. جنبش زنان جنبش اجتماعی و توده ای و جنبشی در چارچوب جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است.

همچنین در دهه های اخیر ما شاهد ابراز وجود سیاست و سنت سوسیالیستی بصورت عیان در جنبش زنان بودیم:

جامعه حمایت زنان در سنندج در یک دهه قبل، یکی از این الگوها است که زنان و دختران سوسیالیست در راس این تشکل توده ای زنان قرار داشتند. برنامه های گرامیداشت ۸ مارس ها در سنندج با حضور صدها زن و مرد آزادیخواه و برابری طلب و صدور قطعنامه های مطالبات برابری طلبانه و سوسیالیستی زنان با حضور نیروهای امنیتی از این سنت و الگوهای سوسیالیستی است.

محافل زنان سوسیالیست در تهران، شمال ایران تا جنوب و کردستان بسیارند. این سنت و الگوهای اجتماعی و سوسیالیستی می تواند بر گرایش و سنت های بورژوایی و فمینیستی هژمونی پیدا کند. نیروی خواهان رهایی زن از تبعیض جنسی در ایران بی سابقه است.

در نهایت، جنبش زنان دو راه بیشتر ندارد. یا به نیرو و سیاهی لشکر بخشی از بورژوازی برای کسب خواستههایی محدود تبدیل می شود و یا به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر اتکا می کند و برابری کامل را به دست می آورد.

در این رابطه و در بخش آخر بعنوان ویژگیها و موانع بر سر راه جنبش برابری زن و مرد به چند موضوع اساسی اشاره می کنم:

- **یکی** این که درجناح چپ و به نام کمونیسم اما در واقع در سنت بورژوایی با شعار و الگوهای نازل و بی خاصیت چون بر هنگی زن، کمپین بوسه و از این قبیل سراغ جنبش زن در ایران می رود و سمبل های بورژوایی زنانی چون مسیح علی نژاد را تقدیس و به نام برابری زن و مرد به جامعه می فروشد. در حالی که جامعه ایران و زنان بویژه با رابطه آزاد پسر و دختر، ازدواج سفیدی که به رژیم تحمیل کرده از شعارهای نازل این بخش چپ عبور کرده است. این چپ از جامعه عقب است.

- **دوم-** کمونیسم ملی در کردستان هم زمانی که زن و دختر را پیشمرگ تعریف کرده و در اوج قدرت در کردستان آزاد حداقل به مدت یک سال در شهرها و چند سال در روستاها، الگویی از برابری زن و مرد را نشان نداد. و امروز هم به نام چپ و کمونیسم برابری زن و مرد را به ناسیونالیسم کرد می فروشد.

- **سوم-** رقیق کردن و پروسه ای کردن خواستههای زنان در جنبش فمینیستی و بورژوایی هم یکی دیگر از موانع بر سر راه یک جنبش برابری طلبانه واقعی زنان است. در حالی که مساله زن و مطالباتش با قوانین شریعت در قانون اساسی و قانون خانواده طرف است. مبارزه و اعتراض زن در ایران، نفی یکی از پایه های حاکمیت دینی است. در نتیجه لغو حجاب اجباری فقط یک خواست مدنی نیست. یک خواست کاملا سیاسی است چرا که یکی از پایه های نظام مذهبی در ایران و شریعت و قوانین مذهبی چه در قانون اساسی و چه قانون خانواده را به چالش می کشد. در نتیجه می خواهم بگویم که تحقق این مطالبه حتی فقط همین لغوحجاب از زنان و جنبششان به تنهایی بر نمی آید. همبستگی و وابستگی جنبش های اجتماعی و بویژه جنبش زنان برای برابری امر و نیازی به شدت با اهمیت و تعیین کننده است. و به این اعتبار است که ما مساله زن را مساله طبقه کارگر می دانیم و مساله سوسیالیسم و کمونیسم کارگر می دانیم.

- **چهارم-** مساله مهم دیگر شرایط امروز جامعه ایران است. ما جامعه ای فلاکت زده داریم که گرسنگی جان هزاران و ده ها هزار کودک و انسان گرسنه را تهدید می کند. زنان بیکار، زنان سرپرست خانواده ها، زنان خانه دار بی اجر و مزد با سفره های خالی فرزندانشان بیشترین قربانی این اوضاع فلاکتبار هستند. فشار کمرشکن بر زنان قابل تصور نیست. زنی که برای امرار معاش تن فروشی می کند. زنی که برای گرفتن آب برای فرزندانش تسلیم بربریت مردسالار

بی شرفی می شود و بعد خودش را می کشد. این آن جامعه ای است که ما توش زندگی می کنیم. امروز مبارزه برای رفع گرسنگی، برای دستمزد بیشتر برای همه مزدگیران، برای بیمه بیکاری به همه بیکاران و برای تامین معیشت خانواده ها، به امری اول و آخر هر خانواده تنگدست و محرومی تبدیل شده است. و زنان در این شرایط بیشتر از همه رنج می برند و تحت فشار روحی و روانی کمر شکنی هستند. فکر می کنید این زنان و دختران این خانواده ها چند درصد جامعه ما هستند؟ حداقل ۵۰ درصد بدون اغراق و طبق آمار خود دولتی ها. خودشان می گویند ۶۰ درصد جامعه زیر خط فقر زندگی می کند. ولی از این ۶۰ در صد حداقل ۳۰-۴۰ درصدش نه تنها زیر خط فقر بلکه در گرسنگی، بی دارویی، بی نانی و بی آبی زندگی می کند.

به این اعتبار مطالبات صنفی و گروهی جنبش های اجتماعی امروز مانند جنبش روشنفکران و دانشجویان؛ جنبش زنان، جنبش جوانان برای خلاصی فرهنگی تحت تاثیر گرسنگی و عوارض آن قرار دارند و خواست تامین معیشت به اولویت اول همه ی جنبش های اجتماعی امروز تبدیل شده است.

امروز برای اکثریت جامعه ما از زن و مرد اولویت مبارزه و تلاش جمعی ، هم بسته و هماهنگ و گسترده و فشرده برای تامین معیشت و فشار بر غارتگران ثروت جامعه یعنی سرمایه داران و دولتشان است.

جنبش اول امروز ایران جنبش گرسنگان است. جنبشی که طبقه کارگر ستون فقراتش را تشکیل می دهد.

آیا این بدان معنی است که جنبش های اجتماعی دیگر و بویژه جنبش زنان بی وظیفه و تسلیم تبعیض جنسی است؟ نه. جنبش مستقل زنان روی پای خود معنی دارد. خودآگاهی این جنبش و دخالت موثر گرایش سوسیالیستی در آن و بیرون کشیدن جنبش از زیر پر و بال جریانات و تفکر و سیاست و تبلیغات بورژوایی و فمینیستی ...، تعیین کننده است. گفتم نیروی مادی این جنبش بسیار گسترده و متعرض و جسور است. هر ساله صدها هزار دختر به دانشگاه میروند و به همان میزان از دانشگاه فارغ التحصیل میشوند و بخشا سر کار میروند. امسال از یک میلیون و ۵۳ هزار داوطلب کنکور ۵۴ و نیم درصد پذیرفته شدگان زن و دختر هستند. و ۴۵ و نیم درصد را مردان تشکیل میدهند. این هنوز بخشی از نیروی زنان برای آزادی و برابری است.

بحث بر سر این نیست که بورژوازی علی العموم نمی تواند حجاب را لغو کند. در همه ی حاکمیت های بورژوایی و غیر دینی در جهان موضوعی به نام حجاب وجود ندارد. اینجا بحث بر سر جمهوری اسلامی و حکومتی دینی است که مساله زن و تبعیض جنسی و بی حقوقی زن را یکی از پایه های حاکمیتش قرار داده. اگر این پایه اش را بزنی می افند. جمهوری اسلامی بدون حجاب زن دیگر جمهوری اسلامی نیست. در نتیجه لغو حجاب برای زن در این رژیم، مثل لغو مالکیت خصوصی برای کارگر است. و این یعنی تغییری کیفی و پایه ای در این نظام.

- **پنجم** و بالاخره موضوع دیگر مساله آکسیون است. تجارب تا امروز نشان داده است که مبارزه برای هر مطالبه ای از جمله لغو حجاب یا هر مورد تبعیض جنسی مبارزه ای فردی تلقی شده که گویا هر کس به تنهایی می تواند از عهده اش بر بیاید. کمپین هایی به نام چهارشنبه های سفید، آزادی یواشکی، دختران خیابان انقلاب، انتشار عکس های بدون روسری، کلیپ های آواز خوانی و رقص و یا آکسیون های چند نفره اینجا و آنجا ولو خیلی جسورانه است، اما نمی تواند و نباید بعنوان یک راه اساسی و یک الگو برای جنبش زنان به آن نگاه کرد. جنبش زنان در ایران به سنت و الگوهای اجتماعی معین دیگر نیاز دارد. همانطوری که طبقه کارگر به مجامع عمومی و شورا و سندیکای و اعتصاب یکپارچه در یک محیط کار برای گرفتن مطالبه ای نیاز مند است، زنان و جنبش شان هم به اتحاد رهبران سوسیالیست زنان، تشکل های توده ای زنان، نشریات و تبلیغات آگاه کننده و الگوهای مبارزه ی جمعی نیاز مند است.

تجارب تاریخی را در اول بحثم گفتم. دیدیم که زنان محافل مخفی و علنی خود را داشتند. تشکل های زنان را داشتند که بعضا طبق گزارشهای تاریخی اعضایشان به چند هزار نفر می رسید. نشریات زنان برای آگاهگری داشتند. گروه های کاری متعدد داشتند. سمینار و جلسات و تجمعات خود را داشتند. گروه های ورزشی و هنری و حرفه ای داشتند. جنبش زنان امروز هم به این الگوها نیاز دارد... و مهم تر از همه ضرورت حضور فعال و موثر گرایش سوسیالیستی در جنبش زنان است.

*** (این یادداشت خلاصه ای از بحثی در یک سمینار است)**

سوشال میڈیا

بازتعریف فعالیت کمونیستی در دانشگاه

سروش مهرجو

شرایط جامعه طبقاتی ایران، زمینه‌ها را برای جدی‌تر و شدیدتر شدن کشمکش‌های سیاسی و طبقاتی آماده کرده است. از همین امروز جدال‌ها در محیط‌های کارگری، از هفت‌تپه و فولاد و پتروشیمی‌ها، تا آذرب و هپکو و مراکز متعدد تولید شروع شده‌اند. جدال امروز کمونیست‌های طبقه‌کارگر و نسل جوان سوسیالیست‌ها، جنگی تمام عیار با همه جناح‌های بورژوازی و غیر کارگری در میدان سیاسی و ابعاد توده‌ای است، که در مبارزه مداوم طبقاتی تعریف می‌شود.

بازتاب کشمکش‌های سیاسی جاری و مبارزات اقتصادی طبقه‌کارگر، صف‌بندی جریان‌های سیاسی راست و نهادهای دولتی در دانشگاه را تغییر داده و فضای سیاسی محیط‌های دانشجویی را دگرگون کرده است. تاریخ مبارزات دانشجویان چپ و نسل جوان کمونیست در دانشگاه‌ها، مانند تصویری از جامعه، بیانگر دوره‌های معین و مختلف از جدال‌های سیاسی و پیروزی و شکست جنبش‌های اجتماعی است. تحریم‌های اقتصادی، خطر درگیری نظامی میان هیأت حاکمه آمریکا و جمهوری‌اسلامی، فساد افسار گسیخته بورژوازی و بن‌بست اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی دولت‌سرمایه، مشخصات میدان جدال طبقاتی و کشمکش‌های سیاسی در این دوره را نشان می‌دهند.

دانشگاه نقطه تلاقی سیاست‌های متمایز، افق‌های متفاوت و گرایش‌های سیاسی متضاد است؛ رفرمیسم، ناسیونالیسم، خرافه‌های دینی، قوم‌گرایی، پوپولیسم و لیبرالیزم در برابر کمونیسم و چپ مدافع حقوق کارگر، صحنه سیاسی جامعه است که دانشگاه برای توده مردم به نمایش گذاشته است. دانشگاه‌ها هم می‌توانند تحت اختیار مطلق فلائنژ‌های مذهبی و ناسیونالیست‌ها قرار بگیرند، یا اینکه کانون‌هایی برای مبارزه متشکل کمونیست‌ها و حلقه اتصال مبارزه سیاسی طبقه‌کارگر باشند. طبقه‌کارگر و مردم بی‌حقوق ایران در انتظار متحدان خود در دانشگاه هستند که تصویری از رفاه و امنیت، آزادی و برابری و رهایی انسان‌ها از استعمار و استبداد را ببینید.

دانشجویان کمونیست در دانشگاه تهران

دانشگاه و اهمیت فعالیت کمونیستی و دانشجویان

تاریخ جامعه استبداد زده ایران، از دوران پهلوی دوم تا حاکمیت جمهوری‌اسلامی که هرگونه تحرک اجتماعی و هر نوع تفکری مستقل از قدرت حاکم ممنوع و «جرم» بوده، با اعتراض‌های دانشگاه و دخالت سیاسی دانشجویان گره خورده است. فارغ از این که در دوره‌های مختلف کدام جریان با سنت سیاسی غالب بوده، در این جامعه خفقان زده در دانشگاه و فعالیت‌های دانشجویی جایگاه و اهمیت ویژه‌ای داشته‌اند. البته لازم است که به ابهام‌های«نظری» و اغتشاش‌های ذهنی که درباره اعتراض‌های دانشجویی وجود دارند، پاسخ داده شود تا موقعیت واقعی فعالیت سیاسی در دانشگاه‌ها روشن شود.

جامعه همیشه بر تحرک های سیاسی_اجتماعی در دانشگاه‌ها متمرکز است؛ دانشجویان برشی از کل جامعه‌اند که موقعیت خصوصی دارند، دانشگاه‌ها مانند محیط‌های کارگری که مبارزه اقتصادی روزمره کارگران است، یا سنگر همیشه فتح شده به دست «آزادخواهان» نیست. دانشگاه پار‌های بر جسته از جامعه است که مقابل نگاه خیره شده‌ی خود جامعه به آن قرار دارد؛ دانشگاه تصویری با ابعاد بزرگ از کشمکش‌های سیاسی در جامعه است. حکومت استبدادی ایران که فعالیت‌های میدانی در هر شکل و بیان آزاد در قالب هر خط سیاسی را با بگیر و ببند قضایی و امنیتی و پرونده‌سازی بر خورد می‌کند، مسایل «صنفی» دانشجویان که منفعت «مشترک» اکثریت آنان است، دیگر این مطالبات را نمی‌توان «صنفی» نگه داشت و صنفی هم نمی‌مانند، و به سرعت اعتراض‌های سیاسی شکل می‌گیرند. نوع حکومت بورژوایی ایران مکندگی سیاسی دارد؛ فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی در هر سطحی که باشند، با برخوردهای پلیسی و فشارهای وزارت اطلاعات و سپاه وارد عرصه مبارزه سیاسی می‌شوند. به طبع جنب و جوش‌های دانشجویان نیز محتوایی سیاسی دارند. البته دانشجو و دانشگاه به صرف این که دارای شرایط خاص سیاسی_اجتماعی در جامعه هستند، سیاست مشخصی یا جریان سیاسی معینی را نمایندگی نمی‌کنند. دانشگاه آینه محدب و تمام قدی است که رویروی جامعه گرفته شده و کشمکش‌های سیاسی را به جامعه نشان می‌دهد. محیط‌های دانشجویی، بالقوه متحد منافع طبقه‌ای خاص نیستند و خط سیاسی متمایزی ندارند. این عناصر کوثر در عرصه سیاسی در موقعیت خاص اجتماعی هستند که مشخصات ویژه دارند و نه منافع ویژه. در نتیجه مستقل از اینکه افق سیاسی دانشجو چیست و متعلق به کدام جنبش اجتماعی است، به خودی خود این فرصت و امکان منحصر به آن محیط را دارد که محدوده های فکری را گسترش دهد و آلترناتیوها را ترسیم کند. دولت‌های «دمکراتیک» بورژوایی که به نسبت جوامع استبدادی آزادی‌های

سیاسی و اجتماعی را پذیرفته‌اند، فعالیت برای دانشجویانی که دغدغه تغییر اجتماعی و انگیزه تأثیر گذاری سیاسی بر جامعه را دارند، بر اساس مناسبات سیاسی حاکم بر آن جوامع صورت می‌گیرد و سازمان‌دهی می‌شود. فعالیت آزاد احزاب سیاسی و سازمان‌هایی که مخالف دولت آن، کانون‌های فکری و کمپین‌های اجتماعی که خلاف جریان ذهنی و فرهنگی مسلط بر این جوامع حرکت می‌کنند، زمینه را برای تحرک های سیاسی و اجتماعی دانشجویان منتقد و اپوزیسیون مهیا می‌کنند. در نتیجه دانشجو ابزار مناسب برای پیشبرد امر سیاسی مشخص را در اختیار دارد.

اما اوضاع برای فعالان سیاسی و اجتماعی در جامعه‌ای مانند ایران به گونه دیگری است؛ از شکنجه‌های وحشیانه ساواک تا کشتارهای دسته جمعی سوسیالیست‌ها و آزادیخواهان در سال‌های سیاه دهه‌شصت و قتل دگراندیشان و افراد مترقی در دوران حکومت جمهوری‌اسلامی نمونه‌هایی نمایان از دو حکومت جنایت کار هستند که به تاریخ معاصر مبارزات سیاسی این جامعه خون و خاک پاشیدند. در چنین جامعه‌ای، فعالیت علنی سازمان‌های مخالف دولت و احزاب اپوزیسیون برابر است با اعدام و زندان‌های طولانی مدت؛ در فضای اجتماعی ایران که نشریات مستقل از جناح‌های قدرت و رسانه های کمونیستی، «جرم» سنگینی محسوب می‌شوند، حتی هنرمندان منتقد و مخالف قدرت نیز در امان نیستند. در این شرایطی که هر صورت از تحرک‌های اجتماعی به شدت محدود و کنترل و سرکوب می‌شود، دانشگاه به عنوان یکی از سنگرهای استراتژیک سیاسی و دانشجو در نقش فعال سیاسی اهمیت و جایگاه ویژه ای برای «مردم» جامعه دارند. با توجه به خصوصیات دولت سرمایه در ایران، محیط‌های دانشجویی فضایی به نسبت باز سیاسی هستند و محافل دانشجویی کارکرد کانون‌های فکری را دارند و می‌توانند در هیات‌های توده‌ای و به شکل سراسری سازمان‌دهی شوند. از طرفی با وجود اختناق و سرکوب که داده دولت سرمایه ایران و نطفه شکل گیری حکومت ضد انقلابی جمهوری‌اسلامی است، اعتراض‌های دانشجویی وسیع‌تر منعکس می‌شوند و امکانی را ایجاد می‌کنند تا گستره‌های فکری دامنه دار و افق‌های سیاسی باز شوند.

وضعیت خاص جامعه ایران است که به دانشگاه موقعیت ویژه می‌دهد. در جامعه مختنق زده که فعالیت احزاب و رسانه‌های غیر رژیم‌ی و مخالف غیر قانونی اعلام می‌شود، دانشگاه نقش مهمی در فعل و انفعال فکری و سیاسی بر عهده دارد. مکاتب فکری جریان‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی که در جامعه در تکاپو هستند، در دانشگاه نیز حضور دارند؛ در حقیقت دانشگاه صحنه نمایشی از تمام نیروها و احزاب سیاسی، سنت‌های فکری و کمپین‌های اجتماعی است. محیط‌های دانشجویی در ایران بستری هستند برای رشد این سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی. از این زاویه تکاپوی دانشجویی برای احزاب سیاسی و سازمان‌های مخالف رژیم هم اهمیت دارد. پس برای اهداف سوسیالیستی و منافع طبقه کارگر، دانشگاه سنگری است که باید در اختیار کمونیست‌ها باشد. دانشگاه این فرصت را برای نسل جوان مارکسیست ایجاد می‌کند که با توسعه ادبیات سوسیالیستی و نقد سنت‌های غیر کارگری و پوپولیستی، مسیر پیشروی گرایش سیاسی کمونیستی و کارگری را با رفع موانع ذهنی هموار کند. هر خط سیاسی که در دانشگاه‌ها دست بالا را داشته باشد، در جامعه هم موقعیت بهتری را خواهد داشت. ویژگی‌های که به دانشگاه و کار سیاسی در محیط‌های دانشجویی جایگاه خاصی را داده‌اند، به توازن قوای میان دولت و مردم بی‌حقوق و طبقه کارگر بستگی دارند. در نتیجه کار کمونیستی در دانشگاه ضروری است.

همانطور که گفته شد دانشگاه صحنه جدال نیروی متعدد و جریان‌های مختلف سیاسی است که به جامعه نمایش داده می‌شود. جامعه در همه حال متوجه نتیجه این کشمکش‌های دانشجویی است؛ آن خط سیاسی و گرایش فکری که پرچم دار و رهبر اعتراض‌های دانشجویی می‌شود، همان تصویر برجسته ای است از توازن قوا میان احزاب و سازمان های سیاسی که در جامعه ریشه دارند و کار می‌کنند. از این جهت مبارزه نظری و میدانی کمونیست‌ها در دانشگاه‌ها به منظور کنار زدن موانع ذهنی که مانع قرار گرفتن پرولتاریا در جایگاه تغییر دهنده کل مناسبات اقتصادی و اجتماعی، مهم است و ضرورت دارد.

زمانی که بورژوازی متولد شد، دشمن طبقاتی خود، پرولتاریا را نیز خلق کرد. از آغاز حاکمیت نظام کاپیتالیستی بر جوامع، شرایط عینی برای انقلاب کارگری و کمونیستی آماده بوده، آن مانعی که بر سر راه دگرگونی کارگری و قدرت گیری سوسیالیستی قرار دارد، عامل ذهنی و آگاهی طبقه‌کارگر به قدرت همبستگی طبقاتی و مسلح شدن به ابزار مارکسیسم است. تبلیغات و تولیدهای ایدئولوژیک بورژوایی از مذهب و خرافه و زن ستیزی گرفته، تا ناسیونالیسم و قوم گرایی، لیبرالیسم و رفرمیسم و پوپولیسم، عوامل بازدارنده‌ای هستند که مسیر تدارک و آماده‌سازی پرولتاریا برای

کمونیست ۲۵۱

جدال آخر با نظام سرمایه‌داری را سد کرده‌اند.عدم حضور علنی احزاب کمونیستی و کارگری در ایران، مراکز دانشجویی جای خالی کار علنی کمونیستی و فعالیت سیاسی را به میزانی جبران میکند. مبارزه‌ای فکری و جدال میدانی علیه جریان‌های ناسیونالیست و نیروهای مرتجع قومی، افشای توهم پراکنی های «چپ» پوپولیست و «ضد امپریالیسم های» طرفدار رژیم یا طرفداران کالای وطنی و رشد صنعت ایرانی و...در دانشگاه‌ها، نقاط اتصال با طبقه کارگر و مبارزات مردم محروم و بی‌حقوق هستند. پیروزی کمونیست در این کشمکش‌های جاری در دانشگاه، فتح سنگری است هم در خط مقدم و هم توپخانه‌ای پر قدرت که برای پیشروی‌های طبقه کارگر و انسان‌های جویای آزادی و رفاه و آسایش جایگاه خصوصی دارد. البته ذکر این نکته و تأکید بر آن لازم است که سازمان‌های غیر حزبی را نمی‌توان جایگزین احزاب سیاسی کرد؛ این سبک کار خرده بورژوازی و گرایش حاشیه‌ای و پوپولیست‌ها در جنبش کارگری است.

سیر تاریخ سیاسی فعالیت‌های دانشجویی

شعار «آزادی اندیشه» و وعده‌های «اصلاحات» در چارچوب

سیر مبارزه سیاسی در دانشگاه‌ها، در دوره‌های مختلف تاریخی بنا بر توازن قوای موجود بین مردم منتفر از استبداد جمهوری‌اسلامی و طبقه کارگربا طبقه حاکم و دولت آن، تغییر کرده؛ کشمکش‌های سیاسی در محیط‌های دانشجویی که تاکنون فراز و نشیب هایی در بازه‌های زمانی داشته، متأثر از فضای سیاسی_اجتماعی حاکم بر جامعه و تأثیرگذار بر آن بوده است. اگر در سال‌های اول انقلاب ۵۷ و ماه‌های پس از قیام ۲۲ بهمن، دانشگاه‌ها صحنه جدال‌های خونین نیروهای سیاسی چپ و آزادیخواهان با فلائنژ‌های حزب اللهی و «دانشجویان خط امامی» بود، بازتاب مبارزه کارگران و کمونیست‌ها و سازمان‌های سیاسی آزادیخواه و کمونیست‌ها، که در کردستان با سپاه و نیروهای تا دندان مسلح ضد انقلاب می‌جنگیدند و شکل گیری و گسترش شوراهای کارگری و مردمی بود. اگر یک دهه خفقان مطلق و سایه سپاه هراس از شکنجه و اعدام، جو حاکم بر جامعه بود و کمونیست‌ها و مخالفان رژیم را فوج فوج می‌کشتند و در گورهای دسته‌جمعی و مخفی دفن می‌کردند، در واقع به نوعی انعکاس اتفاقاتی بود که چندین ماه قبل در دانشگاه ها با اسم رمز «انقلاب فرهنگی» آغاز شد و با یورش وحشیانه ی بسیج و «دانشجویان خط امام» به مراکز دانشجویی و آموزشکده‌های عالی به قصد بیرون کردن عناصر چپ و مترقی از این محیط‌ها و بستن این مراکز، با زور چماق و چاقو و گلوله پایان گرفت.

پس از بازگشایی دانشگاه‌ها، حاکم مطلق بر این پایگاه استراتژیک سیاسی برای مدت ها، بسیج و انجمن‌های اسلامی و دفترتحکیموحدت «حوزه و دانشگاه» بودند؛ به گونه‌ای که تا اواسط دهه هفتاد برای حفظ سیطره خود بر محیط‌های دانشجویی، اسلحه و مهمات جنگی در دانشگاه‌ها انبار کرده بودند! تک بازیگر صحنه سیاسی دانشگاه، نمایشی از فضای تک بعدی سیاسی در جامعه آن زمان بود. جنبش دوم خرداد و توهم «اصلاحات» بر شانه‌های شرایط سیاسی و اوضاع اجتماعی آن روزها پا گرفت تا دولت سرمایه خطر جنبش سر نگونی که هم زمان با ضد انقلاب جمهوری‌اسلامی پدید آمده بود را از سر بگذرانند.

شعار«آزادی اندیشه» و وعده‌های «اصلاحات» در چارچوب

رژیمی که متفکران مترقی و مستقل از جناح‌های جمهوری‌اسلامی و اعضای احزاب سوسیالیستی و سازمان‌های مخالف را قتل عام کرده بود، برای «جبهه‌دوم‌خرداد» کافی بود که مردم بی‌حقوق و انسان‌های محروم علیه سال‌های خفقان و سرکوب و کشتار و فقر، به میدان درگیری‌های سیاسی بازگردند. و آغازی برای عروج دوباره جنبش سرنگونی باشد. «جنبش ۱۸ تیر» شروعی بود بر پایان جنبش دوم خرداد.

دقیاق روز ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ به سرعت سپری می‌شد و با گذشت هر ساعت از روز، شعارها و اعتراض‌ها بیشتر کلیت هیات حاکمه جمهوری‌اسلامی از بیت رهبری و قوه قضاییه و حتی دولت خاتمی را هدف می‌گرفتند. جدال انسان‌های تحت سیطره یکی از ارتجاعی ترین حکومت‌های بورژوایی علیه آن برای سرنگونی آن آغاز شده بود. «جنبش ۱۸ تیر» در زمانی کوتاه، توهم عمومی به جناح های جمهوری‌اسلامی را کنار زد و پروسه شکست جنبش دوم‌خرداد شروع شد. کابوس اصلاح‌طلبان و جناح خامنه‌ای شده بود و کل جمهوری‌اسلامی را در شش روز به لرزه انداخت. دولت‌سرمایه ضد بشر، که تیراندازی به مردم معترض اسلام شهر که از فقر و گرانی به ستوه آمده بودند، آخرین کارنامه جنایت‌هایش بود، باید با اعتراض‌های میلیتانت دانشجویان و وسیع مردم دست و پنجه نرم می‌کرد.

قرار بود عباى شکلاتی خاتمی پرچم نجات دهندگان طبقه‌حاکم و دولت‌سرمایه باشد؛ دوم‌خردادی‌ها با علموکتل تغییر رژیم از درون، کل بورژوازی وجریان‌های سیاسی راست داخل و خارج از دایره قدرت سیاسی را با خود همراه کند. اما ۱۸ تیر نقطه آغاز اعتراض‌های دانشجویی و مبارزه سیاسی مردم بی‌حقوق

←

بازتعریف فعالیت کمونیستی ...

بود، که به خوش‌خیالی و افق‌های کور تغییر از داخل و در چارچوب جمهوری‌اسلامی مهر «باطل شد!» زد. آغازگران «جنبش ۱۸ تیر» دانشجویان آزادیخواه و مخالف رژیم بودند؛ آنان چه در سطح عمومی و چه در محیط‌های روشنفکری و مراکز دانشجویی، به عنوان بخشی از یک جنبش اعتراضی وسیع‌تر، جنبش‌سرنگونی را به بستر اصلی اعتراض‌ها علیه وضع موجود تبدیل کردند. «جبهه‌مخرداد» با تمام سیاهی لشکرش، ازجمله نویسنندگان و روشنفکران و هنرمندان قانونی و مجوزدار، تا اکثریتی‌ها و کل طیف مادون چپ بورژوایی و راست ناسیونالیست، همگی از عروج جنبش‌سرنگونی به بالین احتضار افتادند. این تصویری بود که صحنه نمایش سیاسی، روبه‌روی جامعه طغیان زده گرفته بود.اعتراض‌ها از دانشگاه‌ها شروع شد و فوراً مردم معترض در خیابان‌ها به دانشجویان پیوستند؛ دومخردادی‌ها نیز تلاش می‌کردند توسط تشکل‌های وابسته و حکومتی مانند دفترتحکیم‌وحدت، رهبری این تحرک‌های اعتراضی را مصادره و در حیطه همان توهم «اصلاح‌طلبی» محدود کنند، تا فقط اهرمی برای فشار آوردن به جناح خامنه‌ای باشند. اما وسعت اعتراض‌ها و رادیکالیسم شعارها و خواست‌ها، جبهه‌دوم‌مخرداد را از انجمن‌اسلامی‌ها تا حزب مشارکت را پس زد. به‌تبع هر دو جناح جمهوری‌اسلامی در مقابل جنبش‌سرنگونی با تمام توان ایستادند و جنایت دیگری را با مشارکت هم، در تاریخ مبارزات دانشجویی و مردم بی‌حقوق ثبت کردند. جنبش‌سرنگونی در سال ۷۸ برای کل هیأت حاکمه جمهوری‌اسلامی، به معنای شکست خوردن در ریشه کن کردن این جنبش در سال‌های دهه شصت بود؛ در نتیجه از خاتمی و خامنه‌ای تا سپاه و اصلاح طلبان، علیه « جنبش ۱۸ تیر»، علیه مردم معترض به استنباد، متحد شدند.

دلیل دیگری که باعث شد، جنبش ۱۸ تیر قربانی شود، ماهیت و مشخصات خود جنبش سرنگونی در سال ۷۸ بود. برای بررسی این بعد از ناکامی را باید در طیف‌های اپوزیسیون راست جامعه جستجو کرد. بخشی از اپوزیسیون راست، از جمله «مشروطه خواهان» و سلطنت طلبان، جبهه ملی، توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها، سیاهی لشکر روشنفکران و ژورنالیست‌ها و هنرمندان پرورژیمی، با پرچم دفاع از تحریم اقتصادی و «دخالت بشر دوستانه آمریکا» و آلترناتیوهای خیالی مانند «رفراندوم» و سیاست جناح خوب رژیم و تندرو، از عوامل اصلی در نرسیدن جنبش ۱۸ تیر به اهدافش بود. فضای سیاسی حاکم بر این جنبش در آن روزها، دخالت سیاسی از توده مردم و سازمان یابی را از کارگران و زحمت کشان سلب کردند. به تبع جنبش کارگری و کمونیست های طبقه کارگر نیز در این جنبش سرنگونی «همه با هم» و صحنه شلوغ نمایش سیاسی دست پایین را داشتند. علی‌رغم تمام تلاش‌های کمونیست‌ها، قافله بزرگی از نیروهای راست و بورژوایی و حامیان اخراج شده از حاکمیت، تا چهره‌های دانشگاهی و همچنین سنت ریشه دار پوپولیسم در جامعه، جنبش ۱۸ تیر را متوقف کردند و ناکام گذاشتند.

جنبش سر نگونی پس از سال‌ها سرکوب و خفقان، رویای ثبات سیاسی جمهوری‌اسلامی را به کابوسی وحشتناک برای تمام جناح آن تبدیل کرد؛ اما مهمترین درس پروسه عروج و قربانی شدن جنبش ۱۸ تیر برای نسل جوان کمونیست در دانشگاه‌ها، شکست جنبش‌سرنگونی یکدست و فروریختن او‌هام پوپولیستی بود. قربانی شدن «جنبش ۱۸ تیر»، جای خالی یک آلترناتیو کمونیستی و ضرورت سازمان‌یابی کارگران را نشان داد. ناکامی جنبش سرنگونی، به طبقه کارگر و کمونیست‌های آن آموخت که باید صف مستقل و متحد خود را، از دانشگاه تا کارخانه و محلات ایجاد کنند.

عروج "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب"

ارگان‌های امنیتی و دستگاه قضایی جمهوری‌اسلامی مدعی بودند که پس از نسل کشی کمونیست‌ها در دهه شصت و سرکوب وسیع و خونین کارگران کمونیست در جنبش کارگری،حکومت بورژوازی را در برابر خطر عروج سوسیالیسم و آزادیخواهی و برابری‌طلبی ایمن کرده اند. اما برخلاف تبلیغات رسانه های جمهوری‌اسلامی در اوایل دهه هشتاد که «اصلاحات» در اوج زوال بود، جوانان کمونیست و چپ فعالیت‌های مستقل را در دانشگاه‌های تهران، مازندران و فردوسی مشهد آغاز کردند. پس از «انقلاب فرهنگی» و خالی کردن دانشگاه‌ها از سوسیالیست‌ها و آزادیخواهان، نخستین باری بود که چپ و کمونیسم با پرچم مستقل خود در دانشگاه‌ها حضور داشت.

افسردگی میان انجمن اسلامی‌ها و سرخوردگی دفتر تحکیم وحدت که با جریان‌های ناسیونالیستی پرو غرب و قوم‌گرایان در رقابتی آرام بودند، و پایهریزی و تدارک برای سازمان‌یابی کمونیستی در دانشگاه‌ها، فضای سیاسی جامعه بود که صحنه سیاسی در

محیط‌های دانشجویی این تصویر را منعکس می‌کرد. تصویری از جامعه‌ای را نشان می‌داد که تجربه قربانی شدن جنبش سرنگونی سال ۷۸ و احتضار جنبش دوم خرداد را پشت سر گذاشته بود و امروز خواست آزادی و برابری داشت. تهدید نظامی ناتو و تحریم‌های اقتصادی و آه و ناله‌های «اصلاح طلبان» و خاتمی که دیگر در سطح عمومی جامعه و دانشگاه‌ها دیده نمی‌شد، مشخصات فضای حاکم بر جامعه ایران در آن دوره بودند. دوره‌ای که اپوزیسیون بورژوایی سیاست رژیم چنج و دنبالسروی از سیاست‌های غربی را پیش گرفته بودند؛ زمانی بود که ارگان لیبرال‌های پرو غرب در دانشگاه تحریم‌ها و سایه تهدید نظامی را به نام «دموکراسی» تئوریزه و تبلیغ می کرد. فعالیت‌های چپ و کمونیستی در دانشگاه در حالی پا می‌گرفت و منسجم می‌شد که جمهوری‌اسلامی با حاکم کردن جو ار عاب و سرکوب بر جامعه بیشترین بهره را از فضای جنگی مسلط بر ایران می‌برد و دانشگاه‌ها را به پادگان تبدیل کرده بود. در چنین شرایطی، دانشگاه می‌رفت که مرکز رشد و نمو سیاست‌های سوسیالیستی و بستر سازمان یابی سازمان‌های چپ و احزاب کمونیست شود.

از همان سال های ۸۱ و ۸۲ ، فعالان چپ رادیکال، آزادیخواهان و برابری‌طلبان با پرچم مستقل «آزادی و برابری» وارد کشمکش‌های سیاسی در دانشگاه‌ها شوند روند اجتماعی شدن «داب» در دانشگاه‌ها محصول«خوش فکری» فعالان چپ و کمونیست نبود؛ نتیجه سیاست و سبک کار کمونیستی و کارگری بود که پا را فراتر از محیط دانشگاه گذاشت و حلقه اتصال افق سوسیالیستی در جامعه و لولای اتحاد در مبارزه جنبش کارگری بود. بطور کلی در دانشگاه یا جامعه، آن حرکت سیاسی قدرت دارد که پژواک چگونگی صف بندی جریان سیاسی و سنت های فکری در جامعه باشد، که در مقیاس اجتماعی و توده‌ای افق و سیاستهای مینی را نمایندگی کند. در سال های ابتدایی فعالیت های دانشجویان کمونیست، با انتشار نشریات چپ و تولید ادبیات مارکسیستی، دور تمام جریان‌های سیاسی بورژوایی و سنت‌های غیر کارگری را مرز پر رنگی کشید. نقطه آغاز تحرک های دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب(داب) نه تمامیت ارضی و فدرالیسم، نه هویت‌های کاذب ملی و قومی و سنت‌های پوپولیستی، که در مبارزات طبقه‌کارگر ریشه داشت. «دانشجویان آزادیخواه و برابری‌طلب» بارها در بیانیه ها و نشریات خود اعلام کردند و نوشتند که بر دفاع از کرامت انسان و بازگرداندن اختیار و اراده امور زندگی به انسان ها، فارغ از هویت‌های کاذب ملی و قومی، "فارس" و "عرب" و "ترک" و "کرد" و "بلوچ" و جدا از هر جنسیتی در عرصه کشمکش‌های سیاسی و جدال‌های اجتماعی شرکت می کنند. رهبران، چهره‌های با نفوذ و سازمان دهندگان «داب» در مبارزه‌ای نظری و میدانی با سیاست‌های ارتجاعی و نیروهای قوم گرا و جریان‌های ناسیونالیست، توانستند سازمانی توده‌ای ایجاد کنند که سنگری برای مبارزه علیه خطر جنگ، علیه تبعیض جنسیتی و علیه استنباد و سرکوب آزادی بیان باشد. اتحاد و تشکل از یک سو و مبارزه علنی علیه سیاست‌های غیر کارگری و ارتجاعی، دو بازوی قدرتمند «داب» بود که احاد دانشجویان چپ و معترض را حول پرچم «آزادی و برابری» جمع کرد. جلب توجه جامعه به مطالبات طبقه کارگر و سیاست‌های کمونیستی و شعار های آزادیخواهانه، بازتاب نیاز های جنبش کارگری و مردم بی‌حقوق و زنان و جوانان جویای آزادی و برابری در سطح عمومی جامعه بود، این ویژگی‌ها «داب» را در موقعیتی فرا«صنفی» و در کانون کشمکش‌های سیاسی قرار می‌داد. بطور مثال دعوت از فعالان و رهبران جنبش کارگری به دانشگاه در روز جهانی کارگر سال۸۴ یا شرکت در تجمع روز جهانی کارگر به فراخوان «سندیکای شرکت واحد تهران» و «داب»، از اقدام های قابل ارجاع و علنی دانشجویان آزادیخواه و برابری‌طلب است که توانستند دانشگاه‌های ایران را به خط اول مبارزه طبقه کارگر با نظام سرمایه داری تبدیل کنند.

بین سالهای ۸۳ تا ۸۵، جدال‌های سیاسی «دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب» با دوم خردادی های و ملی مذهبی ها در یک جبهه و با ناسیونالیست ها و نیروهای قوم پرست در جبهه ای دیگر، به اوج خود رسید و در آخر، در مراسم روز دانشجو سال ۸۵ داب نماینده مطلق دانشجویان معترض و آزادیخواه و پرده بزرگ نمایشی بود که فریاد میلیون‌ها زن و مرد سرکوب شده و کارگران بی‌حقوق را برای کل جامعه به تصویر می‌کشید. از مثال‌های مبارزه فکری و عملی «داب» با جریان های راست و قوم گرا در دانشگاه‌ها، افشا کردن تفرقه افکنی‌های قومی و ناسیونالیستی به بهانه انتشار کاریکاتوری در روزنامه ایران بود؛ باندهای قوم پرست نیز در اعتراض به روزنامه ایران، در شهرهای آذربایجان دست به اعتراض زدند. در حالی که اعتراض‌های دانشجویی علیه نظامی کردن محیط دانشگاه ها با بسیج و دیگر نیروهای سرکوب، علیه تبعیض جنسیتی و فقر و گرانی، محیط‌های دانشجویی را از دانشگاه های تهران و مازندران تا سنندج و مشهد و اصفهان را

۱۵

فرا گرفته بود، نیروهای قوم گرا و ناسیونالیست‌های عظمت‌طلب ایرانی در پی خشم و نفرت قومی و ملی که در اختناق فرهنگی و اجتماعی ریشه دارد و نه هویت‌های ساختگی، دانشگاه‌ها را با دو قطبی سازی کاذب ناسیونالیستی و قوم‌پرستی برای سرباز گیری تلاش می‌کردند. در پی این جو تفرقه آمیز در دانشگاه‌ها، نیروهای قوم گرا و فراخوانی برای تجمع در کوی پسران دانشگاه تهران دادند که با هوشیاری و روشن بینی رهبران و سازمان دهندگان «جنبش آزادی خواهی و برابر طلبی» و پشتوانه اجتماعی آنان، به آکسیونی در جهت اتحاد دانشجویان حول شعار های «زنده باد هویت انسانی» و «نه به جنگ» و «کارگر دانشجو اتحاد اتحاد» تغییر کرد.

«جنبش آزادیخواهی و برابری‌طبی»، اعتراض‌های دانشجویی را از فعالیت‌های درخود و «صنفی» خارج کرد و تحرک‌ها در دانشگاه را به سمت جنبشی سیاسی-اجتماعی، با تعلق طبقاتی هدایت و رهبری کرد. فعالان و شخصیت‌های «داب» به اهمیت فعالیت کمونیستی و جایگاه دانشگاه در تعیین توازن‌قوای سیاسی در جامعه را به درستی می‌دانستند و برای عملی کردن سیاست‌ها و شعار‌هایشان به انتشار

نشریات متعدد در تیراژ بالا و پلاکاردهای سرخ در مراسم‌های روز دانشجو و دیگر تجمع‌ها اکتفا نکردند؛ تاریخ فعالیت‌های «داب» با شرکت فعال در اعتراض‌های کارگری و برگزاری مراسم‌های یکمی و روز جهانی زن، تا اعلام مرزبندی با سیاست‌های ماجراجویانه هیأت حاکمه ایران و محکوم کردن جنگ‌طلبی غرب، و همچنین مبارزه علیه سانسور و دفاع از آزادی‌بیان در عرصه میدانی گره خورده است. این مثال‌ها تنها برخی از نمونه‌های ثبت شده و علنی از همسرنوشتی و اتحاد دانشجویان کمونیست با کارگران و تلاش کمونیست‌ها در دانشگاه برای برقراری رفاه و آسایش و امنیت هستند.

مبارزه «داب» با سیاست‌های بورژوایی و سنت‌های غیر کارگری و سبک کار پوپولیستی تا جایی پیشروی کرد، که دیگر نه فقط مراسم‌های روز دانشجو، که هر نوع فعالیتی در دانشگاه، نمایش قدرت متحدان طبقه‌کارگر و صحنه مبارزه با اپارتاید جنسیتی بود. نه خانمی و احمدی‌نژاد، نه دومخردادی‌ها و لیبرال‌های عاشقان «هلیکوپترهای آپاچی» آمریکا و نه قوم‌گرایان ترک و کرد و عرب، در کشمکش‌های سیاسی در دانشگاه‌ها دست بالا را نداشتند. صدایی که از دانشگاه شنیده می‌شد، پژواک مطالبات طبقه‌کارگر و خواست زنان و جوانان بی‌حقوق بود.

«داب» یک تشکل توده‌ای بود که دانشجویان کمونیست هسته اصلی و مرکزی آن و رهبری آن را داشتند؛ یک سازمان اجتماعی که هر دانشجوی چپ و آزادیخواهی مستقل از گرایش فکری و خط سیاسی که داشت، می‌توانست در جلسات تصمیم‌گیری دانشجویان آزادیخواه و برابری‌طلب حاضر شود، در تصمیم‌های کوچک تا مسایل پایه‌ای شرکت کند و نظر دهد. اجتماعی بود، چون بر اساس نوع زندگی طبقه‌کارگر و بر مبنای گرایش «جنبش مجامع عمومی» و با اتکا به کار شورایی و خرد جمعی فعالیت می‌کرد. کمونیست و چپ بود، چراکه بی‌هیچ اغماض و ارفاقی به ناسیونالیسم و قوم‌گرایی، رفرمیسم و پوپولیسم، پرچم مستقل خود را بلند کرده بود.

«داب» به این یا آن سازمان وحزب سیاسی تعلق نداشت، اما تشکلی متحزب بود. وجود یک سازمان دانشجویی غیر حزبی و توده‌ای که در جدال‌های تعیین کننده سیاسی دخالت دارد، بدون اسکلت‌بندی کمونیستی و شبکه‌هایی از رهبران و سازمان دهندگان غیر ممکن است. استحکام درونی این تشکیلات اجتماعی که به عنوان یک جریان توده ای چپ در دانشگاه و جامعه فعالیت می‌کرد، بر پایه شبکه‌های کمونیستی و متحزب استوار بود. «داب» یک سازمان ایدئولوژیک چپ نبود که گویا اصول ایدئولوژیک بر تصمیم‌گیری‌ها و دخالتگری‌های سیاسی آن تسلط داشتند، بلکه تعیین سیاست‌های مشخص با حضور قریب‌به‌اتفاق اعضای داب و اجرای آن با شرکت اکثریت فعالان آن، شاخص سبک کار کمونیستی و کارگری داب بود.

دانشجویان آزادیخواه و برابری‌طلب، حاصل مبارزه همه جانبه نسل جوانی از چپ‌ها و کمونیست‌هایی بود که هیچ سازشی با جناح‌های جمهوری‌اسلامی از اصلاح‌طلبان و اصولگرایان، تا بسیج و دفتر تحکیم وحدت نداشتند. آنان پیام‌های روشنی مبنی بر ساختن دنیایی بدون استعمار و استبداد به جامعه فرستادند، که صف‌بندی‌های سیاسی و توازن‌قوا را به نفع مردم بی‌حقوق و طبقه‌کارگر حداقل در محدوده دانشگاه جابجا کرد و اما پژواک آن در کل فضای سیاسی جامعه تأثیر گذاشت. «دانشگاه پادگان نیست»، نه به تبعیض جنسیتی و «نه به جنگ» مختصات جنبشی را در سطح جامعه و دانشگاه نشان می‌داد که پس از سال‌ها با پرچم کمونیسم و طبقه‌کارگر، علیه طبقه حاکم و دولت‌سرمایه

آزادی. برابری. حکومت کارگری!

بازتعریف فعالیت کمونیستی ...

عروج کرد.

پس از نفوذ اجتماعی و اتوریته سیاسی کمونیست‌ها در دانشگاه‌ها و پس از عقب‌زدن تحکیم وحدت و جریان‌های لیبرالی و راست و قوم‌پرست، فتح سنگر سیاسی جامعه به نفع طبقه‌کارگر و مردم آزادیخواه، و همچنین سمپاتی بی‌سابقه جامعه به «جنبش آزادیخواهی و برابری‌طلبی»، بازجو-روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب و لیبرال‌ها را وادار کرد، تا به رسالتی که برای حفظ جمهوری‌اسلامی و نظام کاپیتالیستی بر عهده دارند، عمل کرده و وزارت اطلاعات را نسبت به فعالیت‌های «داب» حساس‌تر کنند. تهدید و بازداشت و محرومیت از تحصیل همیشه با سیر فعالیت‌های کمونیست‌های دهه هشتاد همراه بودند، اما در آستانه برگزاری مراسم روز دانشجو سال ۸۶، که داب رو به تمام دانشجویان و مردم جامعه بیانیه داده بود، نیروهای سرکوبگر و عوامل وزارت اطلاعات به فعالان و شخصیت‌های داب هجوم آوردند. در مدت چند روز ده‌ها تن را در خانه و دانشگاه و خیابان بازداشت کردند. با توجه به یورش وحشیانه دستگاه سرکوب، دانشجویان آزادیخواه و برابری‌طلب موفق شدند برای اولین‌بار در تاریخ مبارزات سیاسی در دانشگاه‌ها و جامعه، پس از دوران طولانی از عاب، مهر کمونیسم را بر روز دانشجو بزنند و سنت کمونیستی و کارگری را در دانشگاه‌ها تثبیت کنند. سرکوب‌های گسترده و بی‌امان و پرونده‌سازی و لجن‌پراکنی نئوتوده‌ایست‌ها علیه فعالان داب، تا پایان سال ۸۸ و حتی بعضاً تا همین امروز ادامه داشته است. نزدیک به صد تن از اعضای «داب» در سراسر ایران بازداشت و محکوم به زندان شدند. در پروژه سرکوب «جنبش آزادیخواهی و برابری‌طلبی» ائتلافی از لیبرال‌های پروغرب و دفترتحکیم‌وحدت تا اصلاح‌طلبان و نئوتوده‌ایست‌ها تشکیل شد، که در کنار دستگاه امنیتی و قضایی قرار بگیرند. کنار زدن کمونیست‌ها از کانون جدال‌های سیاسی در جامعه، دلیل اتحاد کثیف این جریان‌های بورژوایی با جمهوری‌اسلامی بود.

سرکوب شدید و وسیع «داب»، با شکنجه و زندان طولانی مدت و تبعید و اخراج از دانشگاه، لازمه بازگشت کشمکش‌های سیاسی به درون چارچوب جمهوری‌اسلامی و نظام سرمایه داری بود. برای تعرض به معیشت طبقه کارگر و دستاوردهای جنبش کارگری و شکستن صف متحد کارگران، حذف فیزیکی کمونیست‌ها در دانشگاه‌ها ضروری بود، تا بار دیگر ادامه حیات بورژوازی در ایران تضمین شود.

از روزهای سرخ تا روزی که چارقد رنگی «زهرارهنورد» پرچم اعتراض‌های دانشجویی شد، رویدادهای مهمی در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای تاثیر عمیقی بر توازن قوای جامعه طبقاتی ایران گذاشتند. اگر روزی جناح‌های بورژوازی در شکاف‌های جدی اقتصادی و سیاسی علیه یکدیگر تا آستانه جنگ پیش رفتند، سال ۸۸ در قالب دولت سرمایه همدیگر را بازیافت و یک‌کاسه می‌کردند. بورژوازی پروغرب دستبند سبز می‌یست و پرچم «سمرنگ» ناسیونالیست‌ها نماد جناح‌های درون جمهوری‌اسلامی شد. دانشگاه محیطی منتزع از جامعه نیست؛ دانشگاه پاره‌ای از جامعه است که فعالیت‌های اجتماعی و صف‌بندی‌های سیاسی در این محیط، بر اساس شرایط اجتماعی-سیاسی در هر دوره‌ای شکل می‌گیرند. چنانچه گفته شد، دانشگاه آئینه تمام قدی است رو به جامعه، که آلترناتیوهای متمایز و افق‌های متفاوت سیاسی در جامعه را بازتاب می‌دهد. آنچه در صحنه سیاسی دانشگاه به نمایش در می‌آید، واقعیتی از توازن‌قوای طبقاتی و سیاسی در جامعه است.

«جنبش‌سبز»، تعرض بورژوازی به دستاوردهای طبقه کارگر و حمله به سنگر سیاسی کمونیست‌ها بود. طبیعی است که با سرکوب «داب» در جامعه و دانشگاه، فضای سیاسی به نفع بورژوازی و جریان‌های سیاسی مطبوع‌عش تغییر کند. جبهه‌ای از تمام جریان‌های سیاسی راست و صف طولانی از چپ بورژوایی و پوپولیست‌های حاشیه‌ای و اکثریتی‌ها برپا شد و همگی به سپاه بورژوازی پیوستند. جای شعار «آزادی و برابری» را «سکوت‌سبز» گرفت و قرار بود حتی چپ بورژوایی هم «با موسوی کشتی نگیرد»! امروز اگر یک بار دیگر به این تاریخ نگاه کنید، خواهید دید یک حزب کمونیستی به اسم حکمیتست و فعالین کارگری و کمونیستهای واقعی درجامعه و دانشگاه و.. در یک صف و بقیه به توصف حاکمیت و طرفداران جنبش سبز تبدیل شدند. جنگ در میان حاکمیت که آنها را به دو صف سبز و سیاه تبدیل کرد کل اپوزیسیون چپ و راست را به نیروی جناح سبز حاکمیت تبدیل کرد. تنها فعالین کارگری و فعالین کمونیست در جامعه و یک حزب به اسم حکمیتست در مقابل این جناحبندی بالا ایستاد. به‌طبع پس از سرکوب کمونیست‌ها، آلترناتیو‌ها و افق‌های سیاسی طبقه حاکم بر محیط‌های دانشجویی مسلط شدند. صدایی که آن روز‌ها از دانشگاه‌ها شنیده می‌شد، دیگر فریاد «نه به پوشش اجباری» نبود، چادر «زهرارهنورد» پرچم «جنبش‌سبز» و اعتراض‌های دانشجویی شده بود. چپ و کمونیسم را با انواع فشارهای امنیتی و تهدیدهای جانی از دانشگاه دور کردند و تحکیمی‌های سابق و لیبرال‌های پروغرب و ناسیونالیست‌های قومی زیر یک پرچم و یک جنبش، علیه طبقه کارگر و خطر کمونیسم متحد شده بودند. اکنون دانشگاه صحنه نمایش جدال‌های

جناح‌های بورژوازی در چارچوب جمهوری‌اسلامی بود که شرایط سیاسی در جامعه را بازتولید می‌کرد.

هجوم جنبش‌سبز به آزادیخواهی و برابرای‌طلبی، عقب رفتن کمونیست‌ها از دانشگاه و تغییر توازن‌قوا علیه طبقه کارگر، یک درس مهمی را به جنبش کارگری و کمونیست‌های آن داد که نباید هیچ زمانی فراموش شود. آن دوره مدت‌هاست که تمام شده و فصلی دیگر از مبارزات طبقه کارگر و کمونیست‌ها آغاز شده‌است، اما «جنبش‌سبز» تصویر هولناکی بود از دوره‌ای موقت که ارتجاع بر دانشگاه حاکم بود و هیچ وقت از مقابل چشمان کمونیست‌ها کنار نخواهد رفت. جنبش‌سبز ثابت کرد اگر حزب کمونیستی و کارگری در جامعه سرکوب شود و جای تاثیر گذاری کمونیست‌ها در جدال‌های سیاسی در دانشگاه خالی بماند، قطعاً ارتجاع حاکم خواهد شد.

شرایط سیاسی امروز و اهمیت فعالیت کمونیستی در دانشگاه

دانشگاه تکه‌ای جدا شده از جامعه و بی‌ربط به سیر تحولات سیاسی نیست. خروش مردم محروم و اتفاقات دیماه ۹۶ و آبان خونین ۹۸ و پیش‌روی‌های جنبش کارگری به رهبری هفت‌تپه، محیط دانشگاه‌ها را نیز تحت تاثیر قرار داده است. صف‌بندی‌های سیاسی در دانشگاه و جامعه بازتعریف شده‌اند و توازن‌قوا به نفع طبقه کارگر تغییر کرده است. تحول در فعل و انفعالات دانشجویی در سه سال گذشته، نشان دهنده جایگاه ویژه دانشگاه در سیر تحول‌های اجتماعی و سیاسی در جامعه است. از کمرنگ شدن «صنفی‌گرایی» و جلو آمدن نیروهای چپ و کمونیست، تکاپوهای دانشجویان «عدالت‌خواه» و بسیجی‌های مستضعف‌پناه و قرار گرفتن راست‌های ناسیونالیست و نیروهای مرتجع قومی در یک صف سیاسی، صحنه نمایش سیاسی امروز در دانشگاه‌های ایران است.

پس از اعتراض‌های دانشجویی داب که تحرک‌های گسترده‌ای در سراسر ایران سازمان دادند و کمونیست‌ها و دانشجویان چپ را در ابعاد توده‌ای وارد کار میدانی کردند، عملاً برای یک دوره، فعالیت‌های کمونیستی در محیط‌های دانشجویی متوقف شدند و به حداقل رسیدند و پس از تهاجم جنبش ارتجاعی سبز، فضای سیاسی به نفع طبقه حاکم و جمهوری‌اسلامی جابجا شد. در این دوره کنونی، اعتراض‌های دانشجویی فراز و تشییب‌ها و اوج و سقوط‌های بسیاری را پشت سر گذاشته، تا به دوران پسا هفت‌تپه و پسا آبان ۹۸ رسیده است. علی‌رغم تلاش‌های بورژوازی و دولت آن برای دور نگه داشتن چپ و کمونیسم در دانشگاه، تحرک‌های برابری‌خواهانه و سوسیالیستی دانشجویان در امتداد اعتراض‌های کارگران و اعتصاب‌های طولانی مدت و متعدد در جامعه دیده می شوند.

سیر فعالیت‌های اخیر در دانشگاه‌ها، همیشه بر مطالبات صرفاً «صنفی» تاکید داشته که البته در قیاس با فعالیت‌های رادیکال و سیاسی دانشگاه، در سال گذشته کمرنگ‌تر از قبل شده است. مطمئناً اعتراض‌های کارگران در هر دوره‌ای، از سر تلاش برای بهتر شدن سطح زندگی و معیشت و مبارزه اقتصادی آغاز می‌شوند. در ایران استبداد زده، اعتراض‌های «صنفی» کارگران نیز در سطح مطالبات اقتصادی باقی نمی‌مانند و به دلیل ویژگی‌های دولت بورژوایی ایران تحرک‌های کارگران در هر صورت از اشکال اجتماعی و اقتصادی، به سرعت به رو در رویی سیاسی کشیده می‌شوند. کارگر برای بهبود سطح زندگی فقط با کارفرما درگیر نیست، بلکه پلیس و دادستانی و وزارت اطلاعات پای ثابت جدال علیه طبقه کارگر هستند. از سوی دیگر محیط‌های دانشگاهی و روشنفکری، نقش تعیین کننده‌ای در عرصه سیاست و توازن‌قوای طبقاتی دارند. اصرار بر «صنفی» ماندن فعالیت‌ها در دانشگاه و محدود نگه داشتن اعتراض‌های کارگری به مطالبات اقتصادی، تلاش پوپولیستی و مانع ذهنی بر سر راه پیش‌روی‌های پرولتاریا است. امروز جدان برای تامین نام شب را هر کارگری و هر فعال کمونیستی بهتر از هر کس میداند و این احتیاج به نصیحت و توصیه ندارد. طبقه کارگر امروز بیش از هر زمانی در زندگی روازنه خود محتاج تلاش برای نان شب است. اما نقد از سر سیاسی کردن اعتراض کارگری آن هم امروز و در جامعه ایران، بیان یک عقب ماندگی است. گویا جدال سیاسی به کارگران مربوط نیست! گویا قدرت سیاسی برای کمونیست‌ها «حرام» است! رهایی انسان‌ها به چگونگی ایفای نقش طبقه کارگر با کشمکش‌های سیاسی پیوند خورده است. منع کردن سوسیالیست‌ها و عناصر چپ از فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه‌ها، بازتاب گرایش‌های رفرمیستی و پوپولیستی در جنبش کارگری ایران است. در حالیکه تحزب و قدرت سیاسی که امر کمونیست‌ها و کارگران است، گرایش کمونیستی در طبقه کارگر را منعکس می‌کند.

جمهوری‌اسلامی از «انقلاب فرهنگی» و اعدام‌های دهه شصت تا امروز، یک لحظه از جایگاه دانشگاه در جامعه غافل نمانده است. اگر امروز دانشجویان «عدالت‌خواه» و بسیجی‌های «مستضعف‌پناه» در دانشگاه فعال شدند و در مبارزات طبقه کارگر سر و گوش می‌جنبانند، چون جنبش کارگری در موازنه قدرت دست

کمونیست ۲۵۱

بالا را نسبت به بورژوازی دارد و خطر کمونیسم، جمهوری‌اسلامی را تهدید می‌کند. این طلبه‌های دانشگاهی در تلاشی مذبوحانه، با منش بازاری و ریش سفیدی «جهادی»، می‌خواهند زمینه را برای بازگرداندن طبقه کارگر به موقعیت قبلی ویرموب کمونیست‌ها آماده کنند. اگر پرچم «مبارزه با فساد اقتصادی» در دست گرفتند، فقط برای نگه داشتن خواست‌های کارگران در سطح اقتصادی و در حقیقت برای ایجاد امکان فریب آنها است. اگر امروز امام جمعه را از کلاه جادویی مبارزه با فساد وسط کارخانه هفت‌تپه ظاهر می‌کنند، از روی موضع ضعف و موقعیت دست پایین طبقه حاکم و دولت سرمایه در برابر کارگران و مردم محروم است. اگر از «مستضعفان» می‌گویند و در دانشگاه دم از کارگرپناهی می‌زنند و اگر «دوران طلایی امام» را یاد می‌کنند، برای عقب راندن جنبش رو به اعتلای کارگری و بی‌اهمیت کردن فعالیت‌های کمونیستی در جامعه است، که لرنزه بر کل پایه‌های جمهوری‌اسلامی انداخته است. این دانشجویان «عدالت‌خواه» همان بازوهای سرکوب و دستگاه‌های تمیق و ماشین‌های تولید خرافه در جامعه هستند، که امروز در صف‌بندی‌های سیاسی در دانشگاه‌ها علیه کارگران و سوسیالیست‌ها ایستاده‌اند. عدالتخواهی سالهای زیادی است در این جامعه پرچمی در دست کمونیست‌ها است. عدالتخواهی در این جامعه نفوذ دارد، برابری طلبی نفوذ دارد و اما این به این معنی نیست که هر ارتجاع ضد عدالتی با پوشیدن این لباس معتبر شود. این زندی سیاسی و ریاکاری که بسیج دانشجویی لباس عدالتخواهی میپوشد و قوه قضائیه لباس مبارزه با فساد اقتصادی، بیان پیش‌روی و فشار جنبش کارگری و دست بالا پیدا کردن عدالتخواهی و برابری طلبی در جامعه است.

چشم‌انداز آینده به فعل و انفعالات سیاسی جامعه و دریچه‌هایی که کمونیست‌ها و مبارزات کارگران رو به آزادی و برابری باز می‌کنند، بستگی دارد. با اینکه دیوار ار عاب و سانسور شکاف برداشته است، اما عوامل خطر سازی در سطح جهان و منطقه و در جامعه ایران، در مسیر تحولات آتی قرار دارند. جنگ‌های ویرانگر وسیع در خاورمیانه، این جغرافیا را به جولانگاه باند‌های تا دندان مسلح قومی و مذهبی و زیاده‌خواهی و امیال مرتجع ناسیونالیستی دولت‌های منطقه، بر سیر فعل و انفعالات سیاسی در جامعه ایران تأثیر می‌گذارد. نیروهای قوم‌گرا و ناسیونالیست‌های ایرانی در دانشگاه که در مقابل کمونیست‌ها صف‌بندی کردند، انعکاسی از خط و نشان کشیدن‌های جریان‌های راست مانند «فرشگرد» و «پیمان‌نوین» رضا پهلوی، تا تقسیم بندی‌های ارتجاعی قومی و ملی و مذهبی در خاورمیانه و جامعه ایران هستند. با این حال، کمونیست‌ها و جنبش کارگری یک پای تحولات سیاسی در آینده ایران خواهند بود.

این شرایط ویژه به شرکت دانشجویان چپ در کشمکش‌های سیاسی و فعالیت‌های کمونیستی در دانشگاه، ابعاد جدیدی می‌دهد. در کنار آرایش جدید نیروهای سیاسی راست و اوضاع جدید کنونی که عروج طبقه کارگر در قالب جنبش مجامع عمومی و «جنبش شورایی» جایگاه دانشگاه در توازن‌قوای سیاسی و اجتماعی، برای طبقه کارگر اهمیت بیشتری از قبل دارد.

اعتراضات دانشجویی پس از گذراندن زیگزآگ‌های سیاسی در اوایل دهه ۹۰، در سه سال اخیر، با حمایت از «جنبش شورایی» و هم گام شدن با سیاست‌های کمونیستی، اعلام پیوند با اعتراضات مردم بی‌حقوق در آبان ماه ۹۸، پا به دوران جدیدی گذاشته‌اند. بانگ رسای«دانشجو کارگر اتحاد اتحاد» و «از هفت تپه تا تهران، زحمت کشان در زندان» بیان تولد یک جنبش کمونیستی و کارگری است. امروز اگر رهبران و فعالان کارگری دست اتحاد به یکدیگر می‌دهند و در هفت تپه با اتکا به مجامع عمومی به عنوان تشکل توده‌ای و مستقل کارگری، کوله‌باری از دستاورد برای جشن کارگری حمل می‌کنند، فعالیت کمونیستی در دانشگاه‌ها و کنار زدن جریان‌ها و سنت‌های غیر کارگری از اعتراض‌های دانشجویی، منشأ هر تحرک انقلابی و رادیکال می‌تواند باشد. باید موانع ذهنی را از مسیر رسیدن طبقه کارگر به موقعیت دگرگون کردن کل مناسبات سیاسی و اقتصادی موجود برداشت؛ دانشگاه می‌تواند با روشن‌بینی کمونیست‌ها و ایستادن بر سنت بجا مانده از دهه هشتاد، توپخانه جنگ پرولتاریا با نظام سرمایه‌داری باشند. باید تمام جریان‌های سیاسی که علیه کمونیست‌ها و جنبش کارگری صف‌بندی کردند، از «اصلاح‌طلبان» و دانشجویان «عدالت‌خواه»، از لیبرال‌ها و سلطنت‌طلبان و راست‌های پرو آمریکا، تا پوپولیست‌های و حاشیه نشین‌های «محورمقاومت» را نقد و افشا کرد. باید به جنگ همه نیرو‌هایی رفت که بعد از شکست ترامپ در «انتخابات» آمریکا در فکر «آشتی با غرب» هستند یا رویای اتحاد اپوزیسیون بورژوایی همه‌باهم تحت «پیمان‌نوین» را در سر می‌پرورانند، از دانشگاه تا کارخانه رفت. باید در برابر محافلی که به نام «چپ» پاسیفیسم و قوم‌گرایی و ناسیونالیسم را در بوق کرده‌اند، از کمونیسم دخالتگر کارگری و متحزب دفاع کرد. باید در حدالی نظری و سیاسی، بی‌ربطی این فرقه‌های حاشیه‌ای را به سوخت و ساز جامعه و آزادی و سعادت بشر نشان داد.

سنت «داب» و گرایش کمونیسم طبقه کارگر در دانشگاه که بر شانه‌های دانشجویان آزادیخواه و برابری‌طلب تثبیت شده، گواهی می‌دهند که هیچ جریان چپی بدون افق سیاسی کمونیستی، بدون

←

سازمان و حزب خود و بدون پرچم مستقل طبقه کارگر، نمی‌تواند در مبارزات سیاسی در جامعه و دانشگاه معتبر باشد؛ شکل بگیرد و در کشمکش‌های سیاسی پیروز شود. نه وزارت اطلاعات، نه نتوتوده‌ایست‌ها، نه دفتر تحکیم‌وحدت و نه جنبش سبز و حواریون آن، نتوانستند این سنت و سبک کار کمونیستی و کارگری را مدفون کنند.

سنت «داد» و سنت کمونیست‌های اجتماعی، سیاست رضایت ندادن به حداقل‌ها، محدود نشدن به «صنفی‌گرایی» و سازش ناپذیری با تمام گرایش‌های غیر کارگری و ضد کمونیستی است. سنت کمونیست‌هایی است که به قدرت تشکل و تحزب، جدال فکری و میدانی در عرصه سیاسی و کار جمعی اعتقاد داشتند. این یک گرایش سیاسی موجود است و نه یک الگوی مکانیکی برای فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه. تخته پرش و سکوی آغازی است برای نسل جوان کمونیست‌های امروز در دانشگاه‌ها، که دغدغه تشکل یابی، کار سیاسی و پیروزی طبقه‌ی کارگر را دارند. می‌توان جمع‌های کمونیستی و محافل علمی چپ را حول شبکه‌ای از فعالان و آژیتاتورهای چپ را در دانشگاه‌ها سازمان داد و متحد کرد این سبک کار اجتماعی از آنجا که مبتنی بر کار جمعی و شرکت توده‌ای فعالان سوسیالیست دانشجویی است، هر چه وسیع‌تر می‌شوند، علنی‌تر فعالیت می‌کنند. در این پروسه از فعالیت کمونیستی، رهبران و فعالان و چهره‌های بانفوذ جدید کمونیست و متحد طبقه کارگر را در محیط‌های دانشجویی به جامعه معرفی و باز تولید می‌شوند.

امروز بیش از هر زمانی دامنه فقر و بیکاری، استثمار و استبداد بورژوازی حاکم و دولت‌سرمایه گسترده شده، که حتی از دولت تا مجلس و قوه قضاییه از خطر خیزش دوباره محرومان و طبقه کارگر در موجی قوی‌تر و رادیکال‌تر می‌گویند. نفرت عمومی علیه جمهوری اسلامی و ناکارآمدی دولت بورژوازی به حد عصیان و انفجار نزدیک‌تر شده و دیگر وعده‌های «گشایش اقتصادی» و «جهش تولید»، برای کارگران و مردم بی‌حقوق رنگی ندارند. از سوی دیگر طبقه کارگر با پرچم جنبش مجامع عمومی و «اداره شورایی» در خط مقدم مبارزات طبقاتی و سیاسی، خصوصاً در دوران پسا هفت‌تپه و پسا دیمه ۹۶ و آبان ماه ۹۸، توازن قوا را علیه نظام سرمایه‌داری به هم زدند. رفع موانع ذهنی ساخته بورژوازی و جریان‌های سیاسی‌ش که در برابر آگاهی طبقه کارگر به قدرت همبستگی و اتحاد سراسری و کنار زدن سنت‌های غیر کارگری و نیروهای سیاسی راست از مسیر پیشروی جنبش کارگری، مختصات و نوع فعالیت کمونیست‌ها در دانشگاه و عرصه سیاسی در جامعه را مشخص می‌کنند.

امروز جامعه با فقر و بیکاری و گرسنگی و همزمان مرگ و میر کرونا دست و پنجه نرم میکند. فقر و گرانی که تحریمهای اقتصادی هم آنرا بشدت تقویت کرده است لطمات بزرگی بر زندگی خانواده های کارگری، بر اتحاد و سازمانیابی این طبقه زده است. مقابله با فقر تحمیلی و شرایط اسفبار اقتصادی و سد بستن در مقابل تعرض حاکمیت به معیشت کارگران و اقشار پایین جامعه یک میدان جدی مبارزه ما از کارخانه تا دانشگاه و محله است. می‌خواهند با گرسنگی طبقه کارگر را مستاصل کنند و کارگران و اقشار کم درآمد و متفقر از استثمار را به تسلیم و سر فرود آوردن مجبور کنند. اما فضای جامعه و فروریختن ترس از حاکمیت و نفرت بالا از حاکمین در کنار مبارزات چند سال گذشته کارگری و ... همگی به ما میگویند جامعه تسلیم نخواهد شد. به ما میگویند رویای بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی به جایی نخواهد رسید. این دوره برخلاف پروپاگاندا صف ارتجاع می‌تواند دوره تعرض ما، دوره شکل دادن به اتحاد کارگری، دوره شکل گیری محافل کمونیستی در دانشگاه، دوره تحرک کمونیستهای جوان و تحصیل کرده طبقه کارگر و متحد کردن توده دانشجو حول مقابله با گرسنگی، مقابله با بی امکاناتی و فقر تحمیلی، مقابله با استبداد و زن ستیزی و حول عدالتخواهی کارگری باشد. با توجه به این شرایط، فعالیت کمونیستی در محیط‌های دانشجویی و ایجاد سنگری مستحکم برای پشتیبانی از پیشروی و اعتراض‌های طبقه کارگر باشد؛ می‌تواند با هژمونی بر اعتراض‌های دانشجویی لولای فضای دانشگاه‌ها را متحول کند و بر سیر تحولات جامعه تأثیر بگذارد. امروز هر کمونیستی که خود را متعلق به جبهه طبقه کارگر میدانند، فعالیت خود را از محله و کارخانه و دانشگاه، باید برپایه افق و سیاست‌های کمونیستی و سبک کار جمعی و اتکا به سازمان و تحزب باز تعریف کنند.

نوامبر ۲۰۲۰

افشاگری کافی نیست، دخالت اجتماعی لازم است!

(علل ناتوانی های چپ در امر سازماندهی روی زمین سفت)

محمد فتاحی

مقدمه

جنگی نابرابر در سرتاپای این جامعه در جریان است. جنگ علیه فقر، جنگ برای جارو کردن نظام به اضافه جنگ کرونا، که به کمک دشمن آمده است. در هر سه عرصه، شمار تلفات جبهه ما جمعا بی شمار است. اما اگر تلفات کرونا به نوعی قابل شمارش است، اگر آمار دستگیری و شکنجه شدگان و اعدامی ها و کشتار شدگان آبان و دیمه، بلاخره تقریبی هم که شده رقمی دارد، آمار کشته های فقرزدهگان اما غیر قابل شمارش است؛ مرگ و میر بالای کودکان فقرزده از این دست است، معتادینی که مرگ شان بعد از طی کردن یک پروسه تباهی روحی و روانی و نهایتاً نابودی فیزیکی رسمیت می یابد، آماری ندارند، کارتون خوابان مرده در سرما و گرما و بی خانمان های مرده در ناکجاآبادها آماری ندارند، کشته شدگان سو تغذیه در حاشیه ها و حلبی آبادهای اطراف شهرها آماری ندارند، کشته شده های دست استیصال و ناامیدی که به ناحق خودکشی عنوان میگیرند، آماری ندارند... لیست کشته شدگان دست فقر انتها ندارد. آمار تلفات نامعلوم قربانیان مصائب اجتماعی، مرگ های زودرس از دست استرس و افسردگی و ناراحتی های روانی ناشی از این اوضاع، آمار فراریان آواره در کشور های دور و نزدیک، و بالاخره آمارصدها هزار انسان به بندکشیده شده به عناوین مختلف ... این لیست پایانی ندارد.

در برابر چنین تصویر خوفناکی، کسی که فقط قربانیان را شمارش میکند و دو دستی بر سر خود میکوبد، در بهترین حالت دوست کوتاه بینی بیش نیست. در جبهه مقابل این جنگ تحمیلی، میلیون ها زن و مرد پیر و جوان صف بسته اند، که کوتاه نمی آیند. صفی که چهل سال است تسلیم نشده که هیچ، قدم به قدم دشمن جانی را به مصاف طلبیده و قدم به قدم عقب نشینی های عظیمی به آن تحمیل کرده است، چهل سال است در مقابل هجوم اسلامی کردن جامعه ایستاده و آنرا عقب زده اند. ویدئو، کاست، سی دی، تلویزیون، ماهواره، موزیک و... دسته جمعی ممنوع بود، رنگ به جز سیاه و خاکستری جرم بود، ازدواج ثبت نشده و آخوند ندیده مجازات مرگ داشت، زن رسماً در خانه زندانی بود، کفر حکم مرگ می گرفت، و صاحب قلم و نویسندگی و نقد شبانه ترور میشد، اسم بردن از تشکل مستقل کارگری و شورای کارخانه و کمیته محلات و آن دیگری جزو ممنوع ترین کالاهای خطر آفرینی بودند که نمی بایستی کسی از رهبران کارگری را مجذوب نعمت خویش کند. اگر دست اینها بود، قانون کار رسماً می بایستی همان نسخه اولیه برای بردگی کارگر باشد. اگر دست اینها بود، دانشگاه های کشور می بایست جای شان را به حوزه های علمیه دهند. اگر دست اینها بود، یک حکومت طالبانی تمام عیار می بایستی مردم انقلاب کرده سال ۵۷ را تا ابد در سوراخ کند.

عقب راندن وحوش زمان به اینها خلاصه نشد. یا به زبان دیگر، تعرض مردم عاشق زندگی، به این عقب راندن های دشمن رضایت نداد. هجوم دیمه و آبان ماه سالهای اخیر، شروع شیپور جنگ نهایی بود. این جامعه به مرگ رضایت نمیدهد و نداده است. هجوم میلیونی مردم به سنگر های اینها در سه سال گذشته، بالاترین قهرمانی های تاریخ این مملکت را در درون خود داشته است. آدم میماند، لشکر زنان و مردانی که در شهرهای متعدد ایران به جنگ این هیولای تا دندان مسلح رفتند، از کدامین شهامت ها و فداکاری ها و از خودگذشتگی های انسانی بهر مند بوده اند که در برابر مسلح ترین و سازمان یافته ترین و مجرب ترین نیروی نظامی منطقه، آنهم با دست خالی، بی سازمان، بی نقشه و بی فرمانده، هجوم برده اند.

با این حال، تاریخ شاهد پیروزی هیچ نیروی بی سازمانی نبوده است. حتی اگر چنین چیزی ممکن شده، سیاست و جنگ در عصر امروز شکل و مضمون دیگری به خود گرفته است. اعتراضات توده ای در بحرین به کمک ارتش و نیروهای مسلح عربستان سرکوب شد، اعتراضات ابتدایی در سوریه، به سرعت برق توسط اسلامیون مسلح هوادار ناتو مصادره و به خون کشیده شد. در لیبی هم سناریو مشابه سوریه پیش رفت. فاکتور جنگ نیابتی، ظرفیت "دنیای آزاد" در تجهیز عوامل خونخوار ناسیونالیست و مذهبی، سازماندهی جنگ های نیابتی توسط هر قدرت منطقه ای، و دخالت های "بشردوستانه" برای خون پاشیدن به یک جامعه از داده های امروز سیاست در دوران بعداز فروریزی دیوار برلین اند.

به اینها، یک جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید که سازمان نظامی ایدئولوژیک قدرتمند دارد که بخش عمده اقتصاد کشور هم در اختیار و مالکیت اوست و برای حفظ سلطه خویش تا گلوله آخر



می جنگد. در امر سرکوب و کشتار و توحش هم، تجربه سرکوب خونین انقلاب ۵۷، سرکوب جنبش سبز، جنگ ایران و عراق، و تجربه جنگ غیر منظم شهری در سوریه را دارد. در کنار اینها، شاخه های مذهبی مشابه حشدالشعبی و حزب الله لبنان و حوثی یمن و ب ک ک از کردستان ترکیه و در صورت نیاز بقیه ناسیونالیست های کرد در ایران و منطقه را به سهولت میتواند در اختیار بگیرد، چنان که در گذشته داشته است.

کسی که تذکر میدهد که در قدرت دشمن و دشمنان رنگارنگ غلو می کنید، مشغول خودفریبی است. نیرویی که تمام توانایی ها و ظرفیت های دشمن را در نظر نگرفته است، بی گذار به آب میزند و در یک محاسبه غلط در تناسب قوا، شکست میخورد. به این گزینه های دشمن، امکان تغییر رنگ و سر کار آوردن یک نوع ایرانی اسلامی ژنرال سیسی مصر توسط خودشان را اضافه کنید. به ترکیب قدرت سپاه و بقیه ناسیونالیست های عظمت طلب نوع فاشیست های آریایی به اضافه حمایت ناتو و غرب، فکر کنید...

در چنین حالتی، آیا واقعا طرح واقع بینانه و نقشه ای روشن برای یک پیروزی انقلابی ممکن است؟ کسی که به امکان پاسخ مثبت به چنین سوالاتی شک دارد، میتواند به عروج شخصیت رادیکال کارگری، زن و مرد آزادیخواه و... در ابعاد صدها هزار نفر فکر کند. اینطور نیست که در این کشور با تمام تجارب تاریخی پشت سر، فقط جنس گروههای تک تیرانداز نوع سپاهیان اسلام رشد کند. نسل جوان ایرانی، از صفوف میلیونی طبقه کارگر گرفته تا میلیون ها زن و مرد جوان تشنه رهایی، میتواند نیرویی شکل دهد که برای چند انقلاب پیروزمند در چند کشور منطقه کفایت دهد. در چنین صورتی، تمام ذخیره های نظامی این کشور، تمام امکانات تسلیحاتی و تدارکاتی و لوجستیکی میتواند به سرعت در اختیار انقلابیون و سازماندهان و رهبران کمونیست قرار بگیرد. همین قدرت سپاه پاسداران امروز، می تواند به سرعت برق ذوب شود. اگر اقتصاد مال سپاه است، ولی همین اقتصاد بازوی قدرتمند طبقه کارگر هم هست. نیروی ایدئولوژیک این رژیم، با تمام امکانات و توانایی و تجارب، در مقابل تعرض یک توده میلیونی سازمان یافته، فوراً روحیه می بازد و به سرعت برق ذوب شدنی است. حضور چنین طغیان برحق، میتواند کل منطقه را به انقلاب بکشاند. میتواند عظیم ترین نیروی بشریت مدرن را به سرعت پشت خود بیآورد. حقانیت یک انقلاب علیه ارتجاع از گور برخاسته اسلامی، چنان جذابیتی نزد بشریت در همین خاورمیانه دارد، که در خود لبنان جنس حزب الله را خلع سلاح میکند. در عراق که سالهاست مرکز طغیان های مشابه لبنان، علیه ارتجاع مذهبی و قومی بوده است، به سرعت میتواند سیل انقلابی سازمان دهد. چرت میگوید کسی که فکر میکند که خاورمیانه فقط سرزمین قارچ های اسلامی و قومی از نوع صدام و اردوغان و سربازان امام زمان است. کسی که از روی توازن قوای تیره امروز چرتکه می اندازد، متوجه آتش زیر خاکستر در خاورمیانه نیست. شعارهای موازی و همزمان لبنانی ها و عراقی ها برای اعلام حمایت از شورشگران ایران آبان ماه را چه کسی فراموش کرده است؟ تکرار شعارهای انقلابیون مصری در خیابان های لندن و پاریس، آنهم به زبان عربی، توسط جوان انگلیسی را، چه کسی فراموش کرده است؟ چه کسی فراموش کرده که در آن روزها، خیلی از ماهایی که زبان عربی، علیرغم تمام زمختی و تجارب تلخ ما از آن، به دلیل کاربرد آن برای ادبیات ارتجاع اسلامی، برابیمان یک زبان جذاب هم شده بود؟ اینها خیالات نیست. نمیشود ظاهر فضای سیاسی جامعه ای در حالت سکون را مبنای ارزیابی فضای سیاسی آن در شرایط طغیان و انقلاب قرار داد، ضمن اینکه هیچ تک لحظه این جامعه حالت سکون ندارد.

آیا ایجاد یک سازمان برای این جنگ ممکن است؟

با همه اینها، بحث و یا سوال اینجاست که اصلاً تولد چنین روزهایی و چنین شرایطی چگونه ممکن است؟ آیا بیرون آمدن از برزخ بی سازمانی و بی افقی فعلی امروز ممکن است؟ آیا ایجاد سازمان کمونیستی برای مبارزه و جنگ امروز ممکن است؟ میگویم سازمان کمونیستی و نه فقط سازمان، چون مهمتر از سازمان، افق و دورنما است. توده سازمان یافته حتی در تشکل های توده ای، الزاماً دنبال آلترناتیو انقلابی نمیروند و میتوانند سازمان یافته دنبال آلترناتیو ارتجاعی بروند. نتیجتاً منظور من در اساس ضرورت وجود نیروی سیاسی رادیکال، چپ و کمونیستی است، که افق و دورنمای روشنی را در مقابل جامعه قرار میدهد و

افشاگری کالی نیست، ...

همزمان قدرت سازمان دادن و بسیج توده ای مٔکی به این افق و سازمان را دارد. این نیرو، کمونیسمی اجتماعی است که اجتماعی بودنش را از دخیل بودنش در سوخت و ساز زندگی مردم میگیرد، از درایت و هوشیاری میگیرد، و از متحد کردن و دست در دست هم گذاشتن بخشهای وسیعی از مردم حول هم مبارزه و سازمان دادن زندگی خود، میگیرد.

تا آنجا که به این سنت چپ برمیگردد، جواب نا امید کننده است!

در مقابل معضلات اجتماعی از زلزله و سیل گرفته تا کرونا و تا فقر، سنتا یک برخورد میشود آنهم افشاگری از حاکمیت. سنتی که راست و چپ نمی شناسد. امروز همه اپوزیسیون و حتی میدیای دست راستی مشغول این نوع از افشاگری اند. برای نیروهای موسوم به چپ، نیروهایی که رسالت خود را اهرم فشار بودن میدانند، این افشاگری کل فعالیت است! امروز تفاوت زیادی بین افشاگری های نیروهای چپ با رادیو فردا یا اپوزیسیون راست پرو غرب نمیبینیم. تفاوتی اگر باشد، اساسا در الفاظ و شکل بیان است. امروز حتی میدیای رژیم هم از ابعاد فقر، وضعیت نابسامان، بی اعتمادی مردم به حاکمیت و ... میگویند. لازم نیست شما چپ باشید تا این حرفها را بزنید. وقتی جامعه ای در حال انفجار است بخشی از حاکمیت هم دست به افشاگری میزند.

نیروهای راستی که خود را آلترناتیو حاکمیت میدانند و خود را برای کسب قدرت آماده میکنند، در کنار افشاگری دنبال راههای دیگری برای تاثیر در فضای سیاسی در جامعه، برای تبدیل به آلترناتیو و بالاخره کسب قدرت میگردند. منجمله به حمایت قدرتهای غربی و جذب بخش هایی از نیروها و جناح های فعلا حاکم بر جامعه مٔکی است. برای این چپ اما، این افشاگری ها کلیت کار و فعالیت آن است. این چپ نه قرار است نیرویی باشد که میخواهد افق روشنی (جز کلی گویی زنده باد سوسیالیسم) در مقابل مردم قرار بدهد و نه قرار است منشا کاری باشد، نه میخواهد عاملی برای تاثیرگذاری بر زندگی امروز مردم و قدرتمند کردن امروز آنها در جنگ با کرونا و زلزله و سیل و فقر و اعتصاب و ...باشد.

مردم گرسنه اند، کار این سنت، به جای سازماندهی مردم برای تامین نان، چیزی جز افشاگری و به قول معروف فشار به دولت برای تامین نان نبوده است؟ مسئله فقط نان در روز های فقر امروز نیست، مسئله فقط کرونای این روزها، نیست. برای تمام عرصه های زندگی این مردم، این سنت، مطلقا پاسخی ندارد. نه برای سازماندهی امر رهایی زن، نه برای امر محرومیت فرهنگی، نه برای جنگ با اعتیاد و تن فروشی، تبعیضات رنگارنگ ملی و جنسی و طبقاتی و...برای هیچکدام شان، یک پاسخ عملی به جز شعار و فراخوان و افشاگری های پشت سر هم و صدور اطلاعیه های متعدد، چیز دیگری ندارد. اخیرا ناتوانی در سازماندهی جامعه برای سرنگونی نکبت حاکم هم، به آن اضافه شده است. و جالب اینکه این چپ هنوز فکر می کند افشاگری و افشاگری راه به جایی می برد.

تجربه کار و فعالیت این سنت سیاسی در ایران، روحیه ما را بالا نمی برد. ظرفیتی که این این سنت، در بویژه سالهای اخیر، در ناتوانی برای سازماندهی جامعه طغیان کرده و شورشی، از خود نشان داده است، راهی برای یک پاسخ قاطع مثبت نشان نمیدهد.

هم اکنون، وقتی میلیون ها انسان گرسنه شب را به امید پیدا کردن نانی برای فردای شان، روز میکنند، و آخر روز خیلی ها مستاصل به خانه های شان برمیگردند، پاسخ این چپ، ورژن دیگری از همان استیصال است. جواب این چپ، در عمل، تکرار همان درد، در بسته بندی افشاگری ”انقلابی“ است. همه به جای سازماندهی نیروی گرسنه برای یافتن نانی، برای یک افشاگری ”انقلابی“ صف می بندند. همین آدم کمونیستی که برای گرسنگان، به جای نان، شعار مرگ بر تحویل میده، وقتی به کودک گرسنه خود میرسد، به جای تکرار شعار گوش خراش ”مرگ بر...“، به درست، خود سراغ تهیه نان برای آن کودک گرسنه میرود.

میلیون ها مردمی که گرسنگی توان تکان خوردنشان را از آنها گرفته است، پاسخ میگیرند که راه حل سرنگونی نظام است این پاسخ عمری بطول چهار دهه دارد، بدون اینکه دست آن انسان رنجدیده و گرسنه نسخه ای و آدرس مسیر آن سرنگونی را از راهنمای خود تحویل بگیرد.

افشاگری های ”انقلابی و کمونیستی“ تنها پاسخ انسان گرسنه نیست. دستمزد کارگر پرداخت نمی شود، پاسخ همان است که بود! یک افشاگری انقلابی دیگر علیه جمهوری اسلامی! تشکل

و تحزب کارگر در دستان کارگر غایب است و این سنت یک افشاگری انقلابی به خاطر ممانعت جمهوری اسلامی از ایجاد تشکل و تحزب، انتشار میده. مردم در اثر همین سیه روزی و استیصال به اعتیاد پناه می برند، پاسخ یک افشاگری ”فهرمانانه“ به خاطر بی توجهی رژیم به زندگی مردم است! شرایط زندگی سخت است، طرف برمیدارد چندین و چند ورق سیاه میکند و به عنوان افشاگری از جمهوری اسلامی، آمار و ارقام به شاهد میگیرد و طی یک گزارش ”زنده“ خطاب به همان مردم، به عنوان افشاگری، مرقوم می فرماید که وضع شما مردم خیلی سخت است!

این افشاگری های ملون از جمهوری اسلامی، تقریبا پاسخ تمام مشکلات و معضلات جامعه است. در شکل مطلب، مقاله، اطلاعیه، گفتار تلویزیونی، آژیتاسیون حضوری، در تمام اشکال، در تمام فصول سال، برای دهه ها، همان افشاگری و همان بیانات سابق، البته شدیدتر، علیه جمهوری اسلامی است. کسی در اوج استیصال دست به خودکشی برده و جانش را از دست داده است. بعداز مرگ نسخه دریافت میکند که علاج این درد، در مبارزه و اتحاد و سرنگونی جمهوری اسلامی است!

در پاسخ به امر سرنگونی نظام، قضیه جایی رسیده که صرف انتظار برای طغیان بی سازمان بعدی، یک اپیدمی عمومی در همین اپوزیسیون چپ شده است. انتظار این است این مردم بی سازمان، این رژیم پر سازمان را زمین بزنند و آنگاه نوبت این سنت برسد تا امر سازماندهی را در دستور خویش بگذارد و آنگاه، یعنی بعداز این که دیگران قدرت را قاپیده و برده اند، بسوی قدرت خیز بردارد. این وضع، بشدت تاسف آور، و بشدت نگران کننده و حتی ناامید کننده است.

در امر سازماندهی، از سالها قبل تقلاهایی شروع شد؛ کمیته های رنگارنگ با عناوین متعدد، کمیته کمک به سازماندهی فعالین، برای کمک به فعالین سازمانده تشکل مستقل کارگری! این کار نیروی تعداد قابل توجهی از فعالین دلسوز را به خود مشغول کرد و حاصل کار شد گروههای کمپینی برای افشاگری و فشار به حاکمیت، که لطف کند و حق تشکل یابی کارگری را قانونی کند و اتحادیه و شوراهای تشکیل نشده کارگری را به رسمیت بشناسد! از آنجایی که هیچ کمیته و نهاد و هسته ای، توانایی لازم برای فشار به حاکمیت را نداشت، و خودش هم مستقیما ناتوان از عملی کردن چیزی روی زمین سفت بودند، بعداز اینکه فشارها به حاکمیت جایی نرسید، دسته جمعی پریر شده و جز اسمی در فضا، عملا چیزی از آنها باقی نمانده است.

برای امر سازماندهی جنبش رهایی زن هم کارهایی شد، اساسا در سندنج، که در نوع خود ارزنده و کم نظیر بود، ولی هیچگاه قادر نشد به سازمانی متشکل از دهها و صدها هزار زن و مرد آزاده آن منطقه تبدیل شود. برای امر کودکان و کودکان کار هم کارهایی شد، که باز هم در جای خود ارزنده، ولی هیچگاه از موقعیت کمپین فشار به حاکمیت به سازمان بزرگ توده ای تغییر شکل و ماهیت ندادند.

یکی دو سال اخیر، در امر سازماندهی تشکل کارگری، یک تحول اساسی رخ داده است؛ فولاد اهواز و نیشکر هفت تپه برای اولین بار در تاریخ این مملکت، در دوران سرکوب و خفقان و ممنوعیت تشکل مستقل کارگری، دست به سازماندهی شورای کارخانه و مجمع عمومی منظم زدند و یک افق روشن کارگری، همراه کوهی تجربه، از شیوه سازماندهی، تا شیوه پیشبرد اعتصابات، شیوه پرورش نماینده و رهبر و آژیتاتور کارگری، شیوه مذاکرات و... را، در اختیار طبقه کارگر و فعالین و رهبران آن قرار دادند.

در همین دوره کرونایی، در امر سازماندهی جامعه علیه کرونا، جمع هایی اینجا و آنجا دست به سازماندهی کمیته های محلات برای مقابله با هیولای کرونا کردند و سنت متفاوتی از کار اجتماعی شکل دادند. جای تعجب است، در حالی که جامعه این اقدام اجتماعی و انسانی این فعالین را می ستاید، از طرف بخشی از فعالین چپ تذکر می گیرند که انجام این کار وظیفه دولت است و به جای این کار باید به دولت فشار آورد. تا دیروز، امثال همین فعالین، برای به رسمیت شناخته شدن تشکل مستقل مشغول فشار به دولت بودند، حالا که این دولت از خود خلع مسئولیت کرده و به همین دلیل هم قادر به ممانعت از تقلای مستقل مردم نیست، این سنت چپ حاضر به دخالت عملی و ایفای نقش نیست.

از تاریخ شروع آن شورا و مجمع نمایندگان و مجامع عمومی، پیشرفت های درخشان آن، دو سال میگذرد. از تاریخ شروع آن کمیته های محلات و اقدامات شایسته شان هم مدت ها میگذرد. کشور را سرتاسر اعتراض کارگری فراگرفته است، ولی خبری از کپی کردن آن شورای کارخانه و آن مجامع عمومی شورانگیز

کمونیست ۲۵۱

آنها نیست. کرونا هم به شدت بسیار بیشتری کشتار میکند و مردم هزار هزار به کام مرگ میروند ولی نه دولت کاری میکند و نه از اقدامات این چپ خیریت. بویژه برای کمک به پائین آوردن مرگ و میر روزانه، در غیبت دولت برای این کار، یک خلا بزرگ به عظمت این جامعه دهان باز کرده و مبتکرین و سازماندهندگان اراده توده ای را فرامیخواند، ولی از هیچ طرف دادرسی نیست.

وقتی نگاه میکنید، متوجه میشوید که انگار این دو اقدام تصادفی اتفاق افتاده، یا شاید سازماندهندگان آن، راه به ناکجاآباد برده اند، چون فضای عمومی چپ ها، چیزی جز ادامه افشاگری های بی پایان و کسل کننده، جهت فشار به حاکمیت، مطلقا چیز دیگری نیست.

جالب این است که بخشی از همین چپ ها و به اصطلاح سازمانده های کمونیست، به جای کمک به شکل گیری بیشتر چنین تشکلاتی، پشت سر هم برمیگردند و مستقیم و غیر مستقیم خطاب به رهبران هفت تپه پشت سر هم هشدار میدهند. طرح میکنند که کارگران فولاد اهواز بلوغیت از خود نشان داده و به جای شورا به همان مجامع عمومی چسببند. و از این طریق به هفت تپه ای ایراد میگیرند که در تشکیل شورا تعجیل کردند. هشدار میدهند که هفت تپه ای ها تناسب قوا را تشخیص نمیدهند، به میوه ممنوعه سیاست دست برده اند، اعتصاب طولانی مدت راه می اندازند ، خارج از تناسب قوا و بی تناسب با نیروی شان مطالبه طرح میکنند. به عنوان معلم هم ظاهر میشوند و مورد خطاب شان قرار میدهند تا اعتصاب شان را استوپ کنند. با شنیدن هر صدای نا آشنا برای خود، هشدار میدهند که آهای ملت، هفت تپه ای ها دارند استقلال طبقاتی شان را از دست میدهند!

بحث شیرین تناسب قوا، و یک پاسخ قدیمی و البته پوسیده!

در امر سازماندهی، گفته میشود استبداد مانع است! نتیجتا جواب عملی برای شکست یا تضعیف استبداد، رسما و علنا فقط انتظار است. به این دلیل روشن که در غیبت سازمان های توده کارگر و توده ای، این نظام خودبخود سرنگون شدنی نیست. ثائیا تضعیف و یا سرنگونی آن توسط نیرویی که عمل تضعیف و سرنگونی را انجام میدهد، جایگزین میشود، نه آنانی که در صف انتظار تحولات زانوی غم در بغل گرفته اند. همین فردا اگر این نظام سرنگون شود، اولین نیرویی که به قدرت نزدیک است، حواشی همین نظام، بقایای همین نظام و کل اردوی ناسیونالیست های رنگارنگ ایرانی در قدرت و اپوزیسیون اند که سازمان آماده و مسلح و گسترده سپاه پاسداران و ارتش را هم در کنار خود دارند. همین نیرو، آنهم با کمک هایی که از قدرت های بورژوایی تحویل میگیرد، میتواند برای چهل سال دیگر جامعه را بشیوه دیگری برای طبقه سرمایه دار تضمین کند.

میگویند با اولین نشانه های تضعیف آن، دست به کار میشوند و فلان و بهمان میکنند. سوال این است که مگر همین امروز این رژیم تضعیف شده نیست؟ مگر به دنبال دیمه و آبان ماه، تناسب قوا عوض نشده است؟ اگر شده است، که شده است، چرا سازمان های توده ای مردمی و کارگری مثل قارچ سر در نمی آورند؟ پاسخ روشن است؛ این سنت چپ در انتظار روز موعود سرنگونی است، تا زمانی که دیگران دولت و حاکمیت جدیدی را سازمان دادند، دور دوم افشاگری جهت فشار به حاکمیت جدید، برای قبول خواسته های این چپ به راه بیفتند. این سنت عادت دارد برای همیشه در اپوزیسیون بماند و برای همیشه دنبال دیگران مطالبه تقاضا کند.

وگرنه هزار و یک کار هست که میشود با هزینه های بسیار کمتری انجام داد. همین نمونه شورا و مجمع عمومی در جنوب ایران و همین کمیته های محلات در مقابله با کرونا، سازمان های رشد کرده و پا گرفته در همین تناسب قوای امروزند. چرا نمونه های شان سازمان نمی یابد؟ جنس فعالین قدیمی تری که مشغول هزار و یک ترفند برای فشار به حاکمیت بودند تا اجازه تشکل بگیرند، چرا امروز مسیری که کنار دستی های شان، به همت همین تناسب قوایی که بخشا مستقیما خود تغییر داده اند، را در پیش نمی گیرند؟

برای مقابله با کرونا که از این خبرها هم نیست، چون کار کمیته های محلات، اساسا اتکا به نیرو و اراده و کمک مردم در محل است، بدون اینکه الزاما نیازی به شعار و افشاگری و جنگ و دعوای روزانه با حاکمیت داشته باشند. برای سازماندهی کمک به زلزله زدگان مگر جنگ خونینی علیه حاکمیت لازم بوده است؟ در خود امر کمک به زلزله زدگان هم زمانی که توده وسیع مردم

زنده باد سوسیالیسم

کمونیت ۲۵۱

افشاگری کافی نیست، ...

دست به کار میشوند، حاکمیت نمیتواند به همین آسانی در مقابل شان سد ببندد، در حالیکه وقتی گروهی و جمعی کم شمار جوان در غیبت تحرک توده ای سراغ این کار میروند، به راحتی روانه بازداشتگاه میشوند.

سازماندهی کمک به فقرزدگان، با استفاده از خود نیروها و کمک های مردمی، میتواند عرصه ای باشد که در عمل کاری کند. همه این سال ها شاهد بوده ایم که از تاکسی ران تا آرایشگر، تا دکتر و پرستار و معلم و دندانپزشک و رستوران دار و این و آن و صفی طولانی از مردم شرافتمند آماده کمک به دیگران، به ابتکار فردی بوده و حتی بشیوه فردی آمادگی خود به کمک را اعلام کرده اند.

اگر سازمان های وسیع برای حتی جمع آوری همین کمک ها و سروسامان دادن به آنها راه بیفتد، اولا میتواند خیلی کارساز و موثر باشد، در ثانی هیچ قدرتی قادر به ممنوعیت چنین کار انسانی ای نیست. کسی میگوید اینها که سازماندهی اعتراض و مبارزه برای رهایی نشد، این کار از جنس کار خیریه است، از ضرورت سازماندهی اراده توده مردم برای دخالت در سرنوشت خویش، را یا درک نمی کند، یا به آن عقیده ندارد. سازمان های وسیعی میتوانند بدون هزینه و یا با هزینه کم، سازمان داد، که باز هم، الزاما از مخالفت با حاکمیت شروع نمی شود. سازمان دفاع از حقوق زنان یکی از آنهاست که می باید در مملکت خصومت علیه شخصیت و کرامت زن، میلیون میلیون نیرو پشت سر سازمان دهد. میگویند این یکی خیلی هزینه دارد! اولا شروع این کار در سندنج دهه ی قبل، به همت سازماندهندگان توانای آن، تا یک قدمی تبدیل به یک سازمان قدرتمند توده ای پیش رفت، بدون اینکه هزینه عجیبی برای آن پرداخت شود. در ثانی مگر وظیفه چپ و کمونیست قرار است فقط دست زدن برای فداکاری های فردی و بی سازمان دختران خیابان خلاصه شود؟

سازمان مبارزه با تبعیض، در سرزمین تبعیض، می بایستی توده ای ترین جبهه سیاسی سازمان یافته در این زادگاه تبعیض جنسی، ملی، قومی و مذهبی، با شرکت میلیونی می بود. طبق قانون جمهوری اسلامی هم تشکیل جبهه نیازی به اجازه ندارد، ضمن اینکه سازماندهی هیچ کاری نباید منتظر قانون نوشته در اسناد حکومتی باشد. اتکای کار علنی به تناسب قوای سیاسی است. میشود لیست بالابلندی از چنین کارها عنوان کرد، اما تمام اینها بستگی به اراده کسانی دارد که برای در هم تنیدن قدرت اجتماعی آستین بالا بزنند و سازماندهی اراده توده ای برای شان جایگاهی داشته باشد.

حالا سوال اینجاست که علت دوری گرفتن چپ ایران از سازماندهی علنی توده ای، چه کار پر هزینه و چه کار بی هزینه، در چیست؟

دنیای دیگر چه خبر است؟

اصلا این مشکل ویژه این چپ در همین کشور است؟ آیا در کشورهای دیگر با مشخصات سیاسی اقتصادی ایران هم، چنین مشکلی وجود دارد؟ مشاهدات همه ما به ما میگوید که تقریبا در چهار گوشته این کره خاکی، آنجا که استبداد سیاسی حاکم است، آسمان همین رنگ است. لبنان و عراق و شیلی در طول سالهای گذشته عرصه تحركات شبهبه انقلاب توده ای بوده اند، اتفاقا تناسب قوای سیاسی در این کشورها بسیار هم مساعد شد، ولی هیچکام از این کشورها شاهد شکوفایی تشکله‌ها و سازمان های توده ای کارگری و یا غیر کارگری نبودند. در کشورهای دیگر دنیای استبداد، تقریبا همه جا همین است! تقریبا هبج جایی از این کرده خاکی، تا آنجا که به دنیای استبداد برمیگردد، هیچ حزب و سازمان چپ متکی به سازمان های قدرتمند توده ای نیست. لابد میشود به خیلی ها و از جمله از چپ ترین، در تمام این کشورها، به خاطر هزار و یک ضعف ایراد گرفت، اما این وسط لابد می بایست از بین بیش از صد کشور جهان چندین نمونه آورد که کمونیسم در آنجاها، در میان طبقه کارگر و توده وسیع زنان و مردان ستمدیده تشکل های قدرتمندی داشته باشد. در همین عراق و لبنان، در سالهای اخیر، تظاهرات های وسیع صدها هزار نفره و میلیونی داشته اند، دولت هایی را به استعفا و کل جامعه را به بحران کشانده اند و تناسب قوا را بسیار تغییر داده اند. در کشور عراق، و در کردستان این کشور، سالهاست که هیچ حاکمیت استقرار یافته و با ثباتی هم شکل نگرفته و مدام در بحران سیاسی بوده اند. اگر کمونیسم در دوران سرکوب خونین صدام سازمان ها و گروه های متعددی داشت، لابد می بایستی در دوران متغیر بعدی بتواند در ابعاد توده ای نیرو سازمان دهد... واقعا مشکل چیست؟

پاسخ منصور حکمت به ریشه های این مسئله؛

منصور حکمت در اینمورد به ریشه های این مسئله در سطح جهانی می پردازد و میگوید که مشکل یک سنت دست و پاگیری است که

به کمونیسم تحمیل شده و دست و پای آنرا بسته است. میگوید این نه سنت کلاسیک کمونیستی که میراث اختناق و انزواست؛ ”اتفاقی که برای کمونیسم افتاده است اینست که بورژوازی توانسته است با تحمیل شکستها و سرکوبها و اعمال فشار هرروزه بر کمونیستها، کمونیسم یعنی یکی از احزاب مدعی قدرت سیاسی در جامعه که صد و پنجاه سال پیش با همین مکانیسم ها میکوشید قدرت را به کف بگیرد، را به یک فرقه شبه - مذهبی حاشیه ای تبدیل کند که زندگی سیاسی خود را در گوشه ای از جامعه تعریف میکند و هویت خود را در آن گوشه پیدا میکند و خود اساسا قصد ندارد دیگر از این گوشه بیرون بیاید. مانند ارگانیسما و ویروس هایی که در یک یخبندان بزرگ خود را با آن سرما تطبیق میدهند و زنده میمانند اما پس از پایان یخبندان و گرم شدن هوا، دیگر به آفتاب و گرما بر نمیگردد. به یخ عادت میکنند و دیگر تنها در آن شرایط زیست میکنند. آن اجبار بیرونی ای که روزی آن ارگانیسم را ناچار ساخت برای بقاء، خود را با آن شرایط نامساعد تطبیق بدهد، بعد از دو سه سیکل به نحوه و شیوه زندگی قائم به ذات خود آن ارگانیسم تبدیل میشود، میشود جزئی از وجود او، سنت خود او، هویت خود او و دیگر تصور زندگی دیگری جز این برایش غیر ممکن میشود. ما کمونیستها تحت سرکوب زندگی کرده ایم. به ما گفته اند نمیتوانید بیابید بیرون و علنا و آزادانه بالای چهارپایه بروید و برای مردم صحبت کنید، بما گفته اند میتوانید با رفیق خودتان در یک گوشه ای، در کوچه ای، مخفیانه، جایی که صدایتان را کسی نمیشنود هرچه میخواهید با هم یچ یچ کنید. هر دو مجبورید در آن گوشه زندگی کنید و با هم حرف بزنید، هرچه میخواهید به هم بگویند، به هر زبانی بگویند، هر قدر میخواهید طولش بدهید، این فرقه شماست و با زبان فرقه ای خودتان هر چه میخواهید به هم بگویند. اما اجازه ندارید اینجا، جلوی مردم، جلوی جامعه دهان باز کنید. در این حاشیه ما و امثال ما یاد میگیریم که حزب کمونیستی را از ابزاری برای مبارزه تبدیل کنیم به دالانی برای بیتوته کردن و زندگی، ظرفی برای بودن. برای زیستن، که باید در آن سنت زندگی کرد، این سنت سمیل ها و الهه ها و فرشتگان خودش را دارد، مجسمه ها و تشریفات خودش را دارد، تاریخ و سنت و حدیث و زبان و الفاظ خود را دارد. کار بجایی میرسد که انگار برای خود اعضای این جریان، کمونیسم ابزار مبارزه نیست، بلکه کیشی است که عده ای که با سرکوب و تبلیغات وسیع بورژوازی علیه شان به زندگی در حاشیه جامعه محکوم شده اند، برای احساس شرافت کردن و معنی دادن به زندگی خود و برای باوراندن این به خود که دست اندرکار تغییر جهانند، برای خود ابداع کرده اند. این نوع کمونیست هر گاه از آن سنت بیرون میاید، دیگر در جامعه غریبه است، دست و پا چلفتی است، هیچکاره است، سرش کلاه میگذارند و روانه اش میکنند. تا میاید بیرون بگوید من میخواهم انقلاب کنم، یکی که تا دیروز کاری به مارکسیسم نداشته است، استاد دست راستی دانشگاه لندن یا دانشجوی فوق لیسانس پلی تکنیک تهران است و یا فرزند نمازخوان فلان حاج آقااست که فرستاده اند فرانسه درس بخواند، فوری جلوش سبز میشود که آقا این حرف شما با مارکسیسم مغایر است، مگر شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب شما آماده است؟ و کمونیست ما هاج و واج میشود که راستی؟ مغایر است؟ و دوباره در لاک خودش فرو میرود و میرود که درباره شرایط عینی و ذهنی انقلاب کارگری و ملزومات رسیدن نوبت تاریخی سوسیالیسم در سال ۳۰۰۰ در فرقه خودش بحث کند. تا کمونیست پایش را در میدان قدرت میگذارد ۵۰ مبصر اجتماعی پیدا میشود که بگوید نمیشود آقا، شما تئوریک هستید، شما سنت دارید، شما به قانونمدی تاریخ معتقدید، شما مارکس دارید، طبقه تان کو؟ یادمان میاندازد که ما از جنس متفاوتی هستیم، که ما خود را نباید آلوده بحث قدرت کنیم. تا ما اسم قدرت را میاوریم، فریاد میزنند که آی مستبدین و توتالیترها آمدند. حال زندانها مال خود آنهاست، دادگاهها مال خود آنهاست، مردم را خود آنها میبندند و میزنند، کوره های آدمسوزی را خود آنها راه انداخته اند، جنگها را خود آنها راه انداخته اند، هرروز کوهی از چرک و کثافت و تهدید و گلوله را بسمت ما پرتاب میکنند تا در همان گوشه بمانیم و سر بلند نکنیم و به دخالت در جامعه و به مکانیسم های اجتماعی دخالت در جامعه و ایجاد تغییر در جامعه کاری نداشته باشیم. برویم زندگی خود در ”دنیای چپ“ بکنیم. و رفقا لاقل از بلشویسم به این سو بخش اعظم چپ رادیکال و گروههای کمونیستی در این دالان ها در حاشیه جامعه زندگی کرده اند.

بخش زیادی از روشها و نُرم هایی که فکر میکنیم حقایق و مشخصات ذاتی جنبش ماست، نتایج حقنه شده و ”داخلی شده“ فشارهای خارجی ای است که در طول سالها روی ما گذاشته اند و ابداء متعلق به خود ما نیست. زبان ما زبان غامض قلنبه گویی نیست، هر چند ما باید انسانهای هوشمند و مطلعی باشیم که

۱۹

پیچیده ترین مباحثات تئوریک را دنیال کنیم، اما زبان ما زبانی است که بشر معاصر ما راجع به مسائلش با آن حرف میزند. مشغله ما مشغله فرقه خودمان نیست. مشغله ما مشغله انسان امروز است، هر قدر هم که باید به صف خودمان برسیم تا صفی قوی باشد. مشغله ما بسته بندی مجدد و باز هم مجدد آنچه پیشینیان ما گفته اند نیست، بلکه پاسخ دادن به مسائل جامعه معاصر است. من طرفدار غلیظ ترین مارکسیسمی هستم که بشود پیدا کرد. فکر میکنم غلیظ ترین مارکسیسم آن مارکسیسمی است که میتواند بر دنیای بیرون تاثیر بگذارد. اساس حرف مارکس این بود که گفت جامعه اصل است. جامعه است که روح ما، فکر ما، عواطف ما، شعور ما، زیبایی شناسی ما و همه چیز ما را شکل میدهد، و حال درست همان کسانی که جامعه فرار است در تعقل شان این مکان تعیین کننده را داشته باشد، بینفاوت ترین گروه نسبت به قوانین حرکت و مکانیسم های خود جامعه از آب در آمده اند. وقتی بحث از یتاتور های کمونیست و محافل کارگری را میکردیم، داشتیم همین را میگفتیم که ببینید حداقل مکانیسمی که خود جامعه برای متحد شدن کارگران بوجود آورده است چیست، بیابید برویم به این وصل بشویم و با آن کار کنیم. حرفایتان را آنجا بزنید. آنجا گوش شنوا وجود دارد. بحث محافل کارگری بر سر باز شناسی گوشه ای از مکانیسم های واقعی جامعه بود. یادآوری این بود که طبقه کارگر یک موجودیت اجتماعی و اجتماعا شکل گرفته است. اینطور نیست که کارگران در غیاب گروههای چپ عده ای آدم منفرد هستند که مات و بی حرکت آسمان را نگاه میکنند تا یکی بیاید و به آنها بگوید فقر بد است و اتحاد خوب است. گفتیم مطمئن باشید در هر لحظه در میان کارگران محافل مقاومت وجود دارد. گفتیم شرط دخالت در سرنوشت جامعه، برسمیت شناسی مکانیسم ها و قوانین حرکت جامعه است. این اساس مارکسیسم است. انزوا از جامعه، ناتوانی از دست بردن به مکانیسم های جامعه برای جابجا کردن نیرو و ابزار وجود سیاسی، عدم حضور در جنگ قدرت، بینفاوتی به معضلات جاری جامعه و جاخوش کردن در یک موجودیت صنفی و فرقه ای و حاشیه ای، اینها سنتهای کار کلاسیک کمونیستی نیست، بلکه میراث اختناق و سرکوب و شکست است. آن تصویری که از زیست سیاسی و روش ”کلاسیک“ فعالیت کمونیستی داده میشود را نباید پذیرفت. اولاً، خود این ”کلاسیک“ بیست سال قبل چیز دیگری بود. ثانیاً خود ما در تغییر دادن این ”کلاسیک“ نقش زیادی بازی کرده ایم. در نتیجه من هیچ ارزش خاصی برای این بحث که این روش کلاسیک کار کمونیستی نیست قائل نیستم. کار کمونیستی را ما تعریف میکنیم چیست. و اگر ما بر مبنای عقلمان و نیازهای سیاسی و آرمانهای اجتماعی مان متوجه میشویم که باید به سمت معینی برویم، باید برویم و نگران این نباشیم که قبلا کسی این مسیر را نرفته است و این راه ناهموار و پانخورده است.

فعالیت سیاسی ماهیتا علنی است

اجازه بدهید روی چند نتیجه کلی از این مقدمات مکث کنم. اولین نکته این است که مبارزه برای قدرت سیاسی یک مبارزه علنی است. مردم بطور عادی علنی اند و این مردمند و طبقات اجتماعی اند که بر سر قدرت مبارزه میکنند. سعی میکنند بگیرند و ندهندش. مبارزه سیاسی در جامعه، بعنوان مبارزه ای میان انسانها در جامعه، مکانیسم هایی علنی دارد. با گفتن، حرف زدن، نوشتن، فریاد زدن، صدا کردن، توجه جلب کردن، نیرو جمع کردن، از اینجا به آنجا بردن، مقاومت کردن، سنگربندی کردن و غیره همراه است. مبارزه سیاسی مخفی چیزی است که به جنبش ما تحمیل شده است و هنوز میشود. و ما به این واقعیت تحمیلی خو گرفته ایم. روشهای فعالیت در شرایطی که تحت سرکوب نیستیم را بلد نیستیم. گویی حتما باید برویم در اختناق و در اختفا فعالیت کنیم. این درست که حزب کمونیستی باید بتواند این فعالیت مخفی را انجام دهد و همیشه بخشی از فعالیت کمونیستی مخفی است. اما ما باید بدانیم که هدف فعالیت ما شکستن این سد اختناق است که ما را از دست بردن به مکانیسم های اجتماعی برای سخن گفتن و جذب نیرو و نبرد در یک مقیاس اجتماعی محروم میکند.“ (خط تاکید از من است)

نوامبر ۲۰۲۰

۱۶ آذر پرچم برابری طلبی بر فراز دانشگاه

است. خیزشهای دیمه و آبان ماه، نطفه های اولیه انفجار نفرت عظیم و تلنبار شده کارگران و محرومین جامعه بود. جمهوری اسلامی جواب و راه حل و افق روشنی در مقابل خود ندارد. اپوزیسیون راست و کل صف ارتجاع، تحت نام و عناوین مختلف، چه در قالب جریانات درون حکومتی و چه جنبشهای راست و ناسیونالیستی، چه جریانات قومی - مذهبی، علیه رهایی سوسیالیستی جامعه به رهبری طبقه کارگر و کمونیستها صف بسته اند و مردم تشنه آزادی چشم امید به عدالتخواهی کارگری که از جمله در دانشگاهها ریشه دوانده، بسته اند. شبخ کمونیسم این طبقه یک بار دیگر همه را به تکاپو انداخته است.

رفقا!

این دوره میتواند دوره عروج سازمانیافته طبقه کارگر با سیاست و افق رهایی بخش جامعه باشد. دانشگاه سنگر مهمی در این جدال طبقاتی است و نقش و دخالت آگاهانه شما تعیین کننده است. کمونیستها وظیفه اتحاد نسل جوان و تحصیل کرده طبقه کارگر در مراکز تحصیلی را به عهده دارند. دانشجویان آزادیخواه به رهبری کمونیستها در دانشگاه میتوانند به عنوان یک ستون و تکیه گاه اتحاد در صفوف طبقه کارگر، علیه فقر و محرومیت به میدان بیایند، خود را سازمان دهند و خود را تکثیر کنند. میتوان یکبار دیگر با تسخیر دانشگاه، با به هم بافتن آزادیخواهان، با تنگ کردن میدان به نهادهای دانشجویی حکومتی، با افشاء و حاشیه ای کردن محافل راست و لیبرال، ضد کمونیست و جریانات عقب مانده ناسیونالیستی و قومی، فضای جامعه را تغییر داد. این دوره، دوره عروج جنبش ما است و این جنبش باید در اشکال مختلف، در جمع و محافل کمونیستی تا سازمانهای توده ای، خود را برای جدالهای آتی سازمان داده و آماده کند. دانشگاه باید یک بار دیگر پرچم جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه طبقه کارگر را بلند کند و این وظیفه مهم بر عهده شما رفقا است.

”دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب“ رنگ جنبش برابری طلبانه طبقه کارگر را بر خود داشت و توجه و سمپاتی جامعه را در ابعاد وسیع به خود جلب کرد. دوره ای که مانند دوره کنونی، کل ارتجاع، از حاکم تا اپوزیسیون، خطر کمونیسم و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را با پوست و گوشت خود حس کرد و علیه آن بسیج شد. اما سرکوب و تلاش در عقب راندن چپ و کمونیسم و تبدیل دانشگاه به سنگر جنبشهای ارتجاعی سبز و بنفش به سرعت سیر نزولی خود را طی کرد و دانشگاهها دوباره به تسخیر دانشجویان چپ و کمونیست در آمده و فریاد ”دانشگاه سنگر دفاع از آزادی، دفاع از کارگر“ در ۱۶ آذرها و اعتراضات دانشجویی طنین انداخت.

اعتراضات امروز در دانشگاهها کماکان مهر جنب و جوش کمونیستهای دهه ۸۰ را بر خود دارد. سنت آن دوره، سطح توقعات داب، پرچم و افق برابری طلبانه و رابطه اعتراضات نسل جوان و جنبش کارگری و درک و توقع از نقش و رسالت دانشجویان چپ و کمونیسم در دانشگاه، امروز هم بر اساس آن دوره ارزیابی و سبک و سنگین میشود. هنوز دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب قطنمای تحرک چپ و سوسیالیستی در دانشگاهها هستند. امروز با قطبی شدن فضا و عرض اندام طبقه کارگر و عروج رهبران این طبقه، با تجربه های گرانهای این دوره مبارزات کارگری از هفت تپه و فولاد تا متاخرترین اعتراضات در نفت و پتروشیمی ها و ترانسپورت، بار دیگر عدالتخواهی کارگری و جنبش سوسیالیستی این طبقه از جمله در مراکز تحصیلی و دانشگاهی نمایان شده است. امروز جامعه با اعتماد و امید به طبقه کارگر، به سوسیالیستهای این طبقه و به افق و آرمانهای برابری طلبانه و ضد کاپیتالیستی این جنبش و دخالت آگاهانه آن در تحولات سیاسی ایران چشم دوخته است.

سال گذشته سالی پرتلاطم برای جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه در جامعه ایران بود. دوره جنگ و جدال و مقابله علنی و آشکار دو صف طبقاتی کارگر و بورژوا، دوره جدالهای سیاسی و طبقاتی بی توهم تر در جامعه ایران بود. این جدال در چند سال گذشته از هر زاویه ای برای طبقه کارگر و صف آزادیخواهان و برابری طلبان و بعلاوه برای بورژوازی ایران از حاکمان بر جامعه تا نیروها و جریانات اپوزیسیون راست و چپ بورژوازی، تعیین کننده بود. جدالهای تاریخی و طبقاتی در این دوره بیش از هر زمانی حول دو قطب کار و سرمایه، حول مقابله با تعرض بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی به معیشت مردم و مقابله کارگران و دفاع آنها از معیشت خود و از حرمت و کرامت خود، قطبی شد.

کشمکشهای سال گذشته مهر خیزش دیمه ۹۶، آبان ۹۸ و جنبش محرومان برای نان، بهبود زندگی و علیه توحش و بربریت جمهوری اسلامی را بر خود داشت. سالی که شاهد مرگ و میر و کشتار وسیع مردم بدلیل کرونا و بی مسئولیتی کامل حاکمیت در مقابل جامعه بودیم. دوره ای که فشار اقتصادی، گرانی، بیکاری و فقر بیش از هر زمان اکثریت عظیم جامعه را تحت فشار گذاشت. سالی که شاهد وسیعترین اعتصابات کارگری در تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی برای بهبود زندگی و علیه افسارگسیختگی سرمایه داران و دولتشان بودیم.

اعتراضات دانشجویی طی این چند سال، مستقل از دامنه و سطح آن، رنگ این جدال را بر خود داشت. این دو صف و این جدال طبقاتی در دانشگاه توسط صف کمونیستهای طبقه کارگر در مقابل شاخه های مختلف جنبشهای بورژوازی از نهادهای دانشجویی پرو- جمهوری اسلامی تا لیبرالها و جریانات ناسیونالیستی و قومی و... پیش برده شد و به تقابل هایی شکل داد که در ۱۶ آذر هر سال در تجمعات مختلف خودنمایی میکرد.

دانشگاه سنگر مهمی برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. جنبش دانشجویی در دوره ای در دهه ۸۰ و با عروج

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

۱۳ آذر ۱۳۹۹ - ۳ دسامبر ۲۰۲۰

دانشجویان کمونیست!

جامعه ایران آستان تحولات سیاسی و اجتماعی عظیمی



انتخابات آمریکا و بررسی زمینه ها و روند آتی

گفتگوی تلویزیون رهایی زن با ثریا شهابی



”بایدن“ است طرفدار ”حفظ وضع موجود“ و یک طرف ترامپ است با وعده های ”بزرگ کردن دوباره آمریکا“، داعیه نگاه داشتن آمریکا بعنوان اقتصاد برتر در دنیا، و با تکیه و رجوع به گذشته و به بخشهایی به شدت ارتجاعی و راست افراطی.

به هر حال دو حزب موجود، بعنوان احزاب سنتی، هیچکدام پاسخگوی شرایط امروز آمریکا نیستند. علاوه بر مشکلات اقتصادی و بحران اقتصادی قبلی، امروز اضافه شدن فاکتور کرونا، شرایط را برای اعمال حاکمیت شان پیچیده تر کرده است. بعلاوه عبور میلیونی مردم در اروپا و در آمریکا از احزاب پارلمانی و سنتی، که یک عمر از این انتخابات تا انتخابات دیگر، قدرت بین شان دست بدست می شد و مردم احساس نمی کردند که تغییر جدی در زندگی شان صورت میگیرد، بین سیستم و مردم شکاف انداخته است. مردم از این ها مدت ها است که خسته شده اند.

در نتیجه میخوایم بگویم که مشخصه این انتخابات، باخت باخت هر دو حزب است. به نظر من انتخابات تا جایی که به بالا برمیگردد، برنده ای ندارد. به پائین اگر برگردم، نتیجه به توازن قوا و شانس مربوط است که یک نیروی سوم از پائین پیدا میکند. نیرویی که ساختار شکنی پائین را بتواند نمایندگی کند. این و رای حزب دمکرات و رویدادها در بالا، به نظر من میتوان آن را در افق دید.

مینو همتی: آیا همزمانی ظهور پدیده هائی مشابه آقای ترامپ در اروپا و حتی برزیل و هند، بیانگر برجیدن تدریجی و پتیرین دمکراسی و شروع دوره ای جدید از حاکمیت اقلیت بر اکثریت است؟

ثریا شهابی: و پتیرین دموکراسی خیلی وقت است که برچیده شده است. در این و پتیرین همیشه حاکمیت اقلیت بوده است ولی بنام اکثریت و با شمارش آرای که از صندوقها میاید بیرون! با همان سیستمهای خود انتخابات آمریکا اگر نگاه کنید، شما می بینید که نصف بیشتر واجدین شرایط رای نمیدهند و یک اقلیت خیلی کوچکی میتواند تعیین کننده نتیجه انتخابات باشد.

حاکمیت اقلیت به اسم اکثریت مشخصه سیستم پارلمانی بوده و هست. منتها در سیستمهای پارلمانی به هر حال به درجه زیادی دو جناح راست و چپ وجود داشت. اختلاف در سیاستهایی داشتند. جناحی به درجه ای چپ را نمایندگی میکرد و طرفدار تعدیل کردن فشار اقتصادی روی بخشهای محروم جامعه و مدافع حقوق اقلیت ها بود و اینها را به اصطلاح نمایندگی میکرد. اما امروز و پتیرین دموکراسی خیلی وقت است که برچیده شده است. و پتیرین دموکراسی بیست سال است که برچیده شده است. به زور باز نگاهش داشتند و به زور بازارش را گرم نگهداشتند .

یکی از بزرگترین تغییرات شاید در آمریکا وضعیت دسترسی مردم به بیمه های درمان عمومی بود. بیمه هایی که در زمان اوپاما شکل گرفت که دارد مورد تعرض قرار میگیرد. این بیمه ها و در این سطح برای اروپا پدیده جدیدی نیست. زمان سوسیال دموکراتها و هنگامی که سوسیال دموکراسی میاندار بود، در یک جهان دو قطبی که یک قطب با داعیه سوسیالیزم وجود داشت، بورژوازی غرب ناچار بود در رقابت و مسابقه با قطب مقابل به درجه ای عدالتخواهی و به درجه تساوی طلبی و حقوق اقلیت ها و حقوق بخشهای محروم تر جامعه و آزادی بیان و عقیده و حقوق بشر را رعایت کند. آن روزها شما شاهد دستاوردهایی بسیار بزرگی بودید. سوسیال دموکراسی در کشورهای اسکاندیناوی و آلمان و حتی گرایشاتی در خود حزب دموکرات در آمریکا، این امکان را داشتند که در چهار چوب پارلمانی یک تغییرات خیلی محسوس را ایجاد کنند.

این و پتیرین اما سی سال پس از فروپاشی دیوار برلین، دیگر کاملا فروریخته است. نه دموکراسی پارلمانی، نه حقوق بشر و نه عدالت اجتماعی، برای بورژوازی مثل گذشته نیست. دولت ها هیچ الزامی نمی بینند و احساس فشاری نمی کنند از قطب مقابل، که بخواهند آنها را به اصطلاح در سیستم های پارلمانی شان، بعنوان پلاتفرمهای متفاوت احزاب، جلوی صحنه بیاورند.

در نتیجه بیست ساله به زور بازارش را گرم نگاه داشتند. بازارش را به بهانه ”جنگ با تروریستها“ و خطر این و خطر آن دشمن خارجی و با آزمون انواع و اقسام ترندهای سیاستهای خارجی و با استفاده از ابزارهایی که داشتند مثل میدیای شستشوی مغزی و مهندسی اخبار، بازارش را گرم نگاه داشتند.

امروز دیگر به آخر خطش رسیده است. و فقط امروز نیست که به آخر خطش رسیده است. خیلی وقت بود که به آخر خط رسیده بود. منتها دو پدیده خصلت نمای این بن بست و این شکست امروز شان است. یکی ”برکزیت“ در بریتانیا و مخصمه اقتصادی که این کشور در آن گیر کرده است و به قدرت رسیدن ترامپ و ترامپسم در آمریکا ست و زیر سؤال رفتن حفظ اتحاد ایالات متحده با یک روبنا سیاسی عقب مانده تر و یا اینکه تغییر روبنا پیشرفته تر، که آن هم در چهارچوب دموکراسی پارلمان و این بازیها انتخاباتی و بین ”بایدن“ و ترامپ مطلقا نمایندگی نمی شود .

مینو همتی: در روزهای اخیر آقای ترامپ رقیب انتخاباتی خود آقای ”بایدن“ و خانم ”کملا هریس“ را رادیکال، مارکسیست و سوسیالیست لقب داده است، بطور قطع آقای ترامپ میدانند که جناح مقابل همانقدر کشته و مرده نظام سرمایرداری است که وی و خانواده اش، پس موضوع و اختلاف اصلی بر سر چیست؟

ثریا شهابی: ببینید ترامپ برخلاف تصویری که میدیای به اصطلاح تحصیل کردگان و الیت روشنفکر میدهد، نه آدم احمقی است و نه سرمایه گذاری پوچ میکند! او یک آژیتاتور راست افراطی است که سرمایه گذاری روی بخشهای معینی در جامعه امریکا، میکند و کرده است. میدانند دارد چه میگوید و چه کسانی را میخواهد بسیج کند. نه آقای بایدن و نه خانم هریس، هیچکدامشان ربطی به سوسیالیزم ندارند. کمترین داعیه امروز در مورد عدالتخواهی و در مورد حقوق اقلیت ها و آزادی های سیاسی که در انگلستان جرمی کوربین نماینده اش بود و در آمریکا سنדרز نماینده اش بود، خیلی خیلی عقب تر است از سوسیال دموکراسی که در دهه شصت و هفتاد در خود همین پارلمان ها، بقدرت میرسید و داعیه هایش را اجرا میکرد.

در نتیجه ترامپ میدانند چه دارد میگوید! ترامپ دارد سرمایه گذاری میکنه روی بخشهای راست افراطی کولکوس کلان و ”رونک“ که اشاره کردم، مذهبی و عقب مانده و ارتجاعی، اند. ترامپ خیلی خیلی متمرکز، میدانند که جامعه پولاریزه شده است و میدانند که شانسش کجاست. برخلاف طرف جناح مقابلش! اطلاق سوسیالیست بودن به ”بایدن“ و خانم هریس، فقط برای ”آژیته“ کردن است و این یک پروکاسیون خیلی متمرکزی است برای بسیج دسته جات راست افراطی! اگر نه اینها با سوسیالیزم کاری ندارند.

یک جنبه دیگر این تعرض، که در بریتانیا هم همینطور بود، این هست که هر نوع صدای مخالف علیه راست افراطی را سوسیالیسم و کمونیسم خطاب میکنند. مثلا در بریتانیا راست ”کوربین“ را مارکس و تروتسکی خطاب میکرد! جایی که ادعای این چپ ها در همان احزاب پارلمانیشان، در دهه شصت و هفتاد، خیلی خیلی ادعاها متوسطی بود.

اما کمونیست خطاب کردن آنها یک واقعیتی را نشان میدهد، و آن این است که هر نوع مقابله جدی با پیشروی راست افراطی در گرو جنبش سوسیالیستی، کمونیستی است. در نتیجه این مهر بیخودی به آقای بایدن و خانم هریس زده میشود. منتها زدن این مهر نشان این است که تنها تنها یک نیرو وجود دارد که میتواند جلوی راست افراطی را بگیرد و آنهم نیروی کمونیزم و سوسیالیزم است. نیرویی که در هم تنیده است با پائین جامعه و نماینده عدالتخواهی و نماینده برابری طلبی و نماینده یک رادیکالیسم بشدت افراطی است، به همان افراطی گری که راست افراطی هست. میگوید این تنها دشمن من، تنها دشمن داخلی من است!

در نتیجه این داستان ”پرووکاسیون“ و این داستان پروپاگانداهای ضد سوسیالیستی و ضد کمونیستی در اروپا و امریکا، برای بسیج یک جنبش معین راست افراطی است که غیر از بلند کردن یک پرچم ضد سوسیالیستی و ضد کمونیستی نمی تواند بسیج نیرو کند. و ترامپ هم روی همین دارد سرمایه گذاری می کند. و اگر شانسسی دارد، که متأسفانه شانسش هم کم نیست، به خاطر این است که در مقابلش هیچ کاندیدی به همان غلظت، رادیکال و محکم در دفاع از جنبش عدالتخواهی وجود ندارد.

نه سیستم انتخاباتی پارلمانتاریزم در بریتانیا و نه در آمریکا، امکان نزدیک شدن امثال ”سنדרز“ و ”کوربین“ را به قدرت نمیدهند. امروز نمی دهند! ساختار ش می اندازدش بیرون! همانطور که سنדרز را حزب دموکرات انداخت بیرون و کوربین را حزب کارگر بریتانیا انداخت بیرون. حزب کارگر جانسون را به کربین ترجیح میدهد و حزب دموکرات ترامپ را به سنדרز ترجیح میدهد. این ویژگی این ساختار است، که قدرت بین جناح چپ بورژوازی یا راست بورژوازی دست به دست شود! و در مقابل راست افراطی ساختار شکنی که خودش را ”(از انتخابات قبلی) به حزب جمهوریخواه در آمریکا و ”(پس از برکزیت) به حزب محافظه کار بریتانیا تحمیل کرده است، جایی که این دو حزب سنتی پارلمانی راست افراطی نبودند، ما در مقابلش نمی بینیم که چپ نمایندگی بشود! و این اطلاق که شما بهش اشاره کردید، تنها

مقدمه: متنی که میخوانید متن پیاده شده گفتگو تلویزیون رهایی زن با ثریا شهابی است، که در تاریخ ۲۳ اکتبر ۲۰۲۰، پخش شده است. به نقل از ماهنامه رهایی زن سری سوم شماره هشتادوشش.

مینو همتی: دگر بار فصل انتخابات در آمریکا فرار رسید و نمایندگان رنگارنگ طبقات حاکم کاسه گدانی رای در دست گرفته و بازار وعده وعیدهای انتخاباتی را رونق بخشیده اند. دو جناح حاکم برای مشروعیت بخشیدن به نظام سراپا استنثار و تبعیض به کسب رای از شهروندان نیاز دارند، حداقل تا کنون که چنین بوده. لیکن پدیده ای همانند آقای ترامپ معادلات تاکتونی را بر هم ریخته و قطار را خارج از ریل به مسیری هدایت میکند که بازگرداندن آنان به مسیر قبلی قریب به محال است. برای روشن شدن زمینه ها و روندهای محتمل آتی با میهمان عزیز برنامه ثریا شهابی فعال مارکسیست از مدافعین حقوق زنان و کودکان به گفتگو مینشینیم.

مینو همتی: شما از که آنسوی اقیانوس اطلس روند انتخاباتی آمریکا را زیر نظر دارید، بنظر شما ویژگی های این انتخابات چگونه متبلور میشوند؟

ثریا شهابی: به نظر من در یک جمله اگر بتوانم بگویم ویژگی این انتخابات چی است؟ این است که این انتخابات باخت - باخت دو طرف است. این انتخابات بردی ندارد. شما اشاره کردید، گفتید قطاری از ریل در حال خارج شدن است. به نظر من قطار از ریل خارج شده است. به قدرت رسیدن ترامپ، خارج شدن قطار از ریل بود و این خارج شدن از ریل زمینه مادی دارد و آن زمینه مادی، فشار ساختار شکنان ای بود که از پائین دموکراسی پارلمانی و وعدههای احزاب پارلمانی و الیت سنتی احزاب پارلمانی چه در بریتانیا و چه در آمریکا را عقب زده بود. مردم خسته اند! مردم از بازبهای پارلمانی دو حزب سنتی که وعده هایی میدهند و چهار سال بعد میایند و میروند و هیچ اتفاقی نمی افتد، بخصوص با اضافه شدن مسئله کرونا و وضعیت وخیم اقتصادی که مردم دست به گریبانش هستند، خسته اند.

ما شاهد انواع و اقسام شورشها و اعتراضات بودیم که آخرینش در آمریکا در مورد سیاهان بود. این قطار از ریل خارج شده و مشخصه این دوران است. برد هر کدامشان، باخت هر دو آنها است! برای اینکه فردای بعد از انتخابات باید بر آمریکا حاکمیت کنند! نه ”بایدن“ میتواند آمریکا را مثل گذشته، در چهار چوب گذشته اداره کند و نه ترامپ میتواند!

ترامپ به قدرت رسیدنش در دور اول، اگر شوک بود، اگر جامعه آمریکا برایش این انتخاب یک تکان ساختار شکنانه ای بود که طی آن یک شخصیت لومپن کاملاً خارج از نرم سنتی احزاب پارلمانی به قدرت رسید و هر ارجیفی که خواست گفت و هر چه لجن خواست به اطراف پرتاب کرد و به قدرت رسید! این دور، چه ترامپ بقدرت برسد و چه ”بایدن“، با انشقاقی که در خود ایالات متحده و بین ایالتها و بین مردم بوجود آمده است و با پولاریزاسیونی که در پائین صورت گرفته است، نتیجه این انتخابات هر چه که باشد، باخت باخت هر دو حزب است.

ویژگی این انتخابات اینست که، شما یک طرف یک شخصیت متعلق به راست افراطی مثل ترامپ دارید، و البته ترامپ نه احمق است و نه نادان، و بر روی پوچی و بیهودگی سرمایه گذاری نمیکند. علی رغم تصویری که میدیای به اصطلاح مودب از او میدهد که نمی داند چه میکند، ترامپ بسیار روشن روی بخشهایی بسیار افراطی راست ”رد نک“ و کولکوسکلان و مذهبی، سرمایه گذاری میکند. بخشهای مذهبی کلیسای مسیحیت و بخش عقب مانده که برای ”بازگرداندن آمریکا به عظمت گذشته“ گذشته گرای تا مغز استخوان ارتجاعی است، را با خود دارد. در واقع در انتخابات قبلی راست”ساختار شکن ” شخصیت ساختار شکنش را، که ترامپ باشد، به بالا پرتاب کرد. به این خاطر بود که ترامپ توانست بقدرت برسد. چپ در آمریکا، اگر بتوانم بگویم چپ، چرا که مطلقاً در سنت پارلمان آمریکا چپ ساختار شکن وجود ندارد، با برنی سنדרز جلو صحنه آمد. سنדרز یک شخصیت کاملاً متفاوتی از شخصیت های سنتی و ساختاری آمریکا بود. کسی که هیچوقت شانسش را پیدا نکرد که اصلاً به کاندیدای انتخابات تا آخرش راه پیدا کند.

در نتیجه حزب رقیب ترامپ و در مقابل آن، یعنی حزب جمهوریخواه مانده است روی سکویی که بلکه آن قطاری که از ریل خارج شده است را به زور هم که شده، روی ریل نگاه دارد. یک طرف

انتخابات آمریکا و ...

و تنها اعلام آمادگی راست افراطی است برای این که بگوید که من در این دو قطبی نیرویم را دارم بسیج میکنم .

مینو همتی: آنچه مسلم است مردم آمریکا در کوتاه مدت برسر دوراهی قرار دارند، آقای ترامپ و طرفداران خشک مذهبی او، با بسیج نیروهای ایدئولوژیک خود تصاحب کرسی های دیوان عالی کشور، مسند قضات منطقه ای و ایالتی را هدف اصلی قرار داده اند تا از بالا کلیه قوانین ارتجاعی، تبعیض آمیز و ضد زن را دوباره به جامعه تحمیل کنند. آیا مردم برای حفظ دستاوردهای نیمبند تکنونی میبایست به جناح مقابل رای دهند؟

ثریا شهابی: به نظر من این یک سنوال خیلی معتبری است. این سنوال در بریتانیا هم مطرح بود. تلاش برای بهبود، در بالا نمایندگی ندارد. تغییر برای بهبود، فشار اعتراضات و انفجارات اعتراضی در پائین، در پاریس است، در نیویورک و سیاتل و شهرهای مختلف آمریکا و در لندن است! در نتیجه تغییر برای بهبود، در این انتخابات و در بالا نمایندگی نمی شود. در بالا "حفظ وضع موجود" باخت است! حفظ وضع موجود ممکن نیست. بخصوص پس از اضافه شدن فاکتور کرونا که یکی پس از دیگری همه دولت‌ها، سیکل وار اقتصاد را به کما میبرند. در این شرایط، بازسازی اقتصاد که انتهای این پروسه است، خیلی چیزها را معلوم میکند. معلوم میشود که با کدام الگو و توسط کدام رهبری سیاسی، "(این بازسازی اقتصادی) میتواند و دارد تامین میشود. حفظ وضع موجود بازگشت به قبل ممکن نیست. یک جناح که بازگشت به قبل را میگوید، ارتجاعی و گذشته پرست، بر روی "اقتصاد ملی" به اصطلاح دارد تبلیغ میکند. درحالی که "اقتصاد ملی" معنی ندارد، نه در آمریکا و نه در اروپا. اما از نظر سیاسی میداندار است و میتواند بسیج نیرو کند.

مردم خواهان حفظ وضع موجود نیستند. حفظ وضع موجود یک جنبش ترس و ارعاب، ترس از بدتر شدن، استیصال است که تسلیم به هر چیزی را میتواند بدنبال بیاورد. در نتیجه، اگر از زاویه منافع مردم و بخشهای محروم تر جامعه نگاه کنیم، تلاش برای حفظ موجود باخت است و برد طرف مقابل است که دارد تعرض میکند برای بازپس گیری تمام دستاوردهایی که بشریت در طول دو تا سه قرن گذشته بدست آورده بود. دستاوردهایی که

ماحصلش را بخصوص مردم در آمریکا و در اروپا تجربه کرده اند. حق معیشت، حق زندگی، حق بیمه بیکاری، درمان، آموزش آزادی عقیده و بیان، برابری شهروندان، که همه مورد تعرض است. امروز شاهدیم که چطور در همه این کشورها، تحت عنوان این که با کرونا در جنگیم، یکی پس از دیگری قوانین ارتجاعی تصویب میشود. کنوانسیونهای بین‌المللی را خودشان دارند نقض میکنند. در نتیجه روند بازپس گیری، خیلی وقت است که شروع شده است. تنها راه، تعرض و پیشروی است، حتی "برای حفظ وضع موجود!" برای "حفظ وضع موجود" نمی توانید با پرچم "حفظ وضع موجود" بروید جلو. برای دفاع از دستاوردهای موجود، که باید دفاع کرد، این احزاب پارلمانی جوابگو نیستند و مردم ناچارند تعرض کنند. این تقابل دو حزب، یکی برای برگشت به گذشته باخت است و یکی "برای حفظ وضع موجود" هم باخت است. هر دو تا باخت - باخت است که مصائبشان سر مردم خراب میشود.

مینو همتی: آیا نتیجه انتخابات در آمریکا تغییر قابل ملاحظه ای در سیاست خارجی آمریکا ایجاد خواهد کرد؟

ثریا شهابی: میتواند در سیاست خارجی، تغییراتی به نظر من جزئی ایجاد کند. تغییر اساسی ایجاد نخواهد کرد. چه بایند و چه ترامپ ببرد، تغییر اساسی در سیاست خارجی آمریکا ایجاد نمی شود. زبان دیپلماسی تغییر میکند. این سرمایه‌گذاری بخش راست افراطی در اپوزیسیون ایران است که فکر میکنند که اگر ترامپ رای بیاورد، جمهوری اسلامی "می افتد" و اگر بایند برنده انتخابات شود، جمهوری اسلامی میماند. یا مثلا رابطه با چین، تغییر خواهد کرد! اقتصاد آمریکا باید با چین رقابت کند. این هم در دستور کار ترامپ است و هم در دستور کار بایند.

اینکه ترامپ جنگ تجاری خودش را همچنان غیرسنتی) پیش میبرد و مثلا با آن زبان توطئه ای که "ویروس کرونا را چین مهندسی کرده است" ادامه میدهد یا نه، سوال است. حتما بایند زبان دیپلماسی مودبانه تری استفاده میکنند.

در مورد برجام و در مورد رابطه با ایران، ایران نشان داده که همین امروز آماده است که مذاکره کند. و رای پروپاگانداها و عربده کشیها و دهن دریدگی های ترامپ، با این انتخابات روندی که در بنیاد سیاست خارجی آمریکا بود، تغییر نخواهد کرد. اما زبان دیپلماتیک و ظاهر قضیه "محکمه پسندتر" و به اصطلاح در

کمونیت ۲۵۱

چهارچوب مناسبات سنتی دیپلماسی میتواند باقی بماند. به هر حال من فکر نمی کنم دیپلماسی خارجی تغییر جدی بکند.

مینو همتی: وضعیت حکومت اسلامی را در پرتوی این انتخابات چگونه ارزیابی میکنید؟

ثریا شهابی: - به نظر من وضعیت حکومت اسلامی هم بازنده - بازنده است، و برنده ای ندارد. تبلیغات روحانی در مورد این که انتخابات امسال با برد بایند خوب میشود و "به قدرت آمدن ترامپ ما را به این بن بست کشانده" است هم تبلیغات پروپاگاندا است. تا آنجا که به مردم ایران مربوط میشود، مردم از سیاست خارجی جمهوری اسلامی، بعنوان عامل سکوت و عامل بقا جمهوری اسلامی، عبور کرده اند!

جمهوری اسلامی از پائین زیر ضرب فشار است و روز به روز سر میکند. تغییرات بقدرت رسیدن بایند یا ترامپ، تا آنجاییکه به جمهوری اسلامی برمی گردد، میتواند برای مدتی بازار تبلیغاتش را، که "ما برنده" شدیم گرم نگاه دارد. و ممکن است چند روزی در چهارچوب سو استفاده های حکومت قرار گیرد. اما فایده ای ندارد و چند روز بیشتر دوام نخواهد آورد.

به نظر من جمهوری اسلامی هم بازنده این انتخابات است. بخصوص اینکه سیاست خارجی و این بازیهای دشمن خارجی تا جایی که به مردم ایران مربوط میشود، دیگر کارایی ندارد. مردم از این سیاست خارجی عبور کرده اند و امروز برای زندگی، معیشت برای تامین آن مستقیما با جمهوری اسلامی طرف هستند. این انتخابات میتواند چند روزی بازار تبلیغاتشان را گرم نگهدارد.

با تشکر از مرضیه آدمی برای پیاده کردن متن مصاحبه.

<https://youtu.be/FTuzthzm2IU>

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیایید نیمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید. خیلی ساده است! ما مردم متری و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مختلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را میگذرانیم و این قوانین را با بودجه‌هایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد. ما کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خطاکار نگاه کند. درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال زنی شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که خودمان را عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم. آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخا محصول طبقات حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی که در ایران بر سر کارند میخورده... ما حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را هم عوض میکنیم. همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب مانده و متحجر پیدا بشود، چاره‌ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

منصور حکمت

دمکراسی، شعاری برای فریب طبقه کارگر!

(بر گرفته از فصل چهارم کتاب «تشکل های کارگری، قلب جامعه!»)

«نوشته محمد جعفری»



پایه ای آزادی و رهایی با دمکراسی را تا حدودی مشخص خواهیم کرد. همراه با نقد جنبش دمکراسی خواهی، به نقد چپ طرفدار آن نیز می پردازم تا طبقه کارگر فریب دلیل تراشی جنبه "پرولتاری" این پرچم ملون نخورد.

نتیجه ای که از این فصل حاصل می شود این است که دمکراسی پرچمی برای آزادی کارگران نبوده، بلکه پرچم سرمایه داری جهانی جهت حفظ سیستم و شرایط برده داری مدرن است و مطلقاً با آزادی یکی نیست. بنابراین، باید کمونیست ها همه جا شعار آزادی، برابری و حکومت کارگری را جایگزین آن کنند.

با یک نقل قول از نوشته "جایگاه دمکراسی از منظر سوسیالیستی" هلمت احمدیان که به تاریخ سی ام ژانویه ۲۰۱۹ در سایت آزادی بیان منتشر شد، بحث را ادامه می دهیم که به مثابه "مشیت نمونه خروار است" تا متوجه بود این چپ هنوز کجای کار است و تا چه حد به دمکراسی متوهم و سردرگم است. ایشان متوجه نیستند که بورژوازی می خواهد (کنجشک) دمکراسی را به نرخ (قناری) آزادی به طبقه کارگر و آزادیخواهان بفروشد. اینها یا فراموش می کنند یا به روی خود نمی آورند که امثال فرخ نگهدارها مانیفیست تجدید نظر از کمونیسم خود را بنام "دمکراسی برای ایران" می نویسند. هلمت احمدیان می نویسد: "بر خلاف تحریفات عامدانه ای که می شود، کمونیست ها نه تنها به مبارزه برای دمکراسی بی توجه نیستند، بلکه آن را عین شده با مبارزه طبقاتی و سوسیالیستی می بینند... از این روی دمکراسی خواهی کمونیست ها، نه تنها مغایرتی با اهداف و آرمان های آنها ندارد، بلکه برایشان امر ضروری و حیاتی است و به این اعتبار یک انسان کمونیست دمکرات ترین نوع انسان است. دمکراسی خواهی از منظر کمونیست ها، آزادی نه فقط برای کارگران، بلکه برای همه جامعه و همه کسانی که حقوقشان به بهانه ملیت، جنسیت، مذهب و... هم پایمال شده، در عین حال و فراتر از ستم های فوق، نان و زندگی و معیشتشان هم به گرو گرفته شده است، می باشد".

در جواب باید گفت خیر! کمونیست ها برای آزادی و سوسیالیسم مبارزه می کنند و بورژوازی برای تهی کردن مبارزات آنان از محتوای برابری اقتصادی سوسیالیستی، دمکراسی را در مقابل آنان علم کرده است. این برای یک کمونیست نشانه سقوط است که درک خود را از آزادی به سطح درک بورژوازی از آزادی یعنی به دمکراسی تقلیل بدهد. محتوا و مفهوم مباحثات چپ در باب اهمیت دمکراسی، اصلاً سوسیالیستی نیست، بلکه پذیرش صورت مسأله از جانب بورژوازی است. بدین معنی که اولاً دمکراسی مساوی با آزادی بوده و در ثانی، مادامیکه دمکراسی معادل آزادی است، پس ایشان دمکراسی خواه تر از بورژوازی است! اینکه در یکصد سال پیش واژه دمکراسی چه مفهومی داشت، مورد بحث امروز من نیست. بحث امروز من این است که باید جنبش کمونیستی تکلیف جنبش دمکراسی خواهی بورژوازی را به عنوان یکی از موانع اصلی دسترسی مردم به برابری اقتصادی و حکومت کارگری مشخص کند. اگر دمکراسی در زمانی دور دست به طور کجدار و مریز مفهوم آزادیخواهانه ای داشت و ضمن به رسمیت شناختن حق مالکیت سرمایه دار میانجیگر بین پرولترها و بورژواها و خواهان بالانس بین این دو بود، امروزه به عبارتی بنجل، پوسیده و تهی شده از هر گونه آزادیخواهی کمونیستی، تماماً به چماق دست مارگریت تاجرها، ریگان ها و... تبدیل شده است. در نتیجه نقد و رمزگشایی محتوای کاربرد دمکراسی در امروز، پیش شرط کمونیست بودن است. از همینجا باید یادآوری کرد که استفاده از ترمینولوژی دمکراسی به جای آزادی و برابری توسط کمونیست ها و کارگران، اصلاً کمکی به پیشبرد جنبش کمونیستی برای تحقق برابری و رهایی انسان از بردگی کارمزدی نمی کند. اگر توده های ستمکش هنوز نسبت به دمکراسی توهم دارند، ما، راهی جز توهم زدایی نداریم. باید آنقدر این جنبش را نقد کرد، (هر چقدر این پروسه طولانی باشد) تا کسانی که برای آزادی و برابری اقتصادی مبارزه می کنند، به درک واحدی از این مقوله مبهم برسیم.

دمکراسی سلاح دفاع از برده داری مدرن!

دمکراسی عالیترین مدل حکومتی، بهترین موازین تنظیم مناسبات

بین طبقات و مدرن ترین مانیفیست سرمایه داری برای جامعه امروز است که به هیچ وجه نافی تضاد طبقاتی نیست. بنابر این تعارض دمکراسی با آزادی از این نقطه شروع می شود. دمکرات ها نیز از تغییر حکومت ها و وضعیت نابسامان نظم موجود صحبت می کنند، اما منظورشان از تغییر، تغییر در چارچوب نظم موجود و حفظ مالکیت خصوصی است: سلطنت مشروطه به جای سلطنت مطلقه؛ جمهوری به جای پادشاهی؛ سوسیال دمکراسی به جای دمکرات مسیحی؛ لیبرالیسم به جای محافظه کار و ...

اگر دمکراسی با یکی از این مدل های حکومتی مشکلی داشته باشد، مشکلی درون خانوادگی است و نه ساختاری. هیچ جا اثری از انتقاد دمکراسی به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید دیده نمی شود. خط قرمز دمکراسی جایی کشیده می شود که مردم جهت پایان دادن به سلطه یک طبقه و بی نیاز کردن جامعه از ضرورت هر نوع حکومتی، حکومت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا) را انتخاب کنند. اینجا دمکراسی در نقطه مقابل آزادی انسان قرار می گیرد: زیرا رسالت آزادی، رهایی انسان از انواع ستم بطور کلی از جمله ستم طبقاتی از طریق پایان دادن به جامعه طبقاتی است. دمکراسی چه به عنوان پرچم جنبش یک مکتب سیاسی و چه به عنوان سیستم و مدل حکومتی، نه آزادیخواه بلکه جنبش و مکتبی متناسب با زیربنای اقتصاد و روبنای سیاسی نظام سرمایه داری است.

مدافعان و ایندولوگهای اصلی انواع مدل های جنبش دمکراسی طلبی، آن را اساساً در مقابل جنبش کمونیستی مطرح کرده و نهایت حرف آنان چنین است: کمونیستی خیر، دمکراسی آری. از نقطه نظر تاریخی هم اگر آن را در نظر بگیریم، ارجاع به "افسانه" دمکراسی آتن و یونان باستان، تنها ابزاری تبلیغی برای مقبولیت این مدل در دنیای امروز است. اگر دمکراسی آتنی را بچلانیم که یک طرف آن صد هزار برده و طرف دیگرش شصت هزار نفر مردان آزاد بود؛ زنان هیچ حقوقی در تعیین سیاست آن نداشتند و مهاجران را جزو شهروندان به حساب نمی آورد، همان دمکراسی پارلمانی امروز از آن باقی خواهد ماند. با درکی که ما امروز از مفهوم آزادی انسان داریم، دمکراسی یونان باستان فقط یک افسانه است.

از نیم قرن پیش در دوران "کمونیسم" بلوک شرق که دمکراسی به مثابه جنبش بین المللی بورژوازی جهت مبارزه با آن بلوک ظهور کرد و چهره جهانشمول به خود گرفت و پس از پیروزی غرب بر مدل سرمایه داری دولتی که این پرچم را بر خاکستر "کمونیسم" برافراشتند تا بزعم خود نه فقط کفن کمونیسم بلوک شرق، بلکه کفن هر نوع کمونیسمی در جهان را از آن ببافند. علاوه بر این خاصیت دورانی، اگر در بُعد مضمونی و محتوایی و قائم بالذات این جنبش را بطور ابژکتیو نگاه کنیم و با معیار آزادی اقتصادی طبقه کارگر آن را مورد بررسی قرار دهیم، به سهولت قابل درک است که در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، ایندولوژیکی و زندگی اجتماعی، (البته با بیان متفاوت مدافعان آن)، مدلی اساساً متمایز از سرمایه داری نیست و یک راه حل اقتصادی متفاوت از سرمایه داری برای جامعه سراغ ندارد. دمکراسی مدل حکومت یک طبقه بر طبقه دیگر در اشکال مدرن و امروزی آن است.

تفاوت دمکراسی با آزادی

مقبولیت دمکراسی برای کل طبقه بورژوا اساساً این است که ظرفیتی دارد تا این طبقه منافع خود را در آن ظرف به نام عموم مردم به این پرچم آویزان کند و به نام حکومت مردم، علیه خواست تغییر و تحول بنیادی طبقه کارگر و همه ستمکشان، البته در لباس آزادی ظاهر شود. بورژوازی جهانی با علم کردن دمکراسی در مقابل آزادی تا همین امروز توانسته است با خواسته آزادی اقتصادی اکثریت مردم جهان مخالفت نماید. معنی دمکراسی در همه کشورهای مهد دمکراسی این نیست که مردم خود حکومت می کنند، بلکه به این معنی است که در میان اجزایی که فرمانروایان جلوی مردم گذاشته اند، یکی را برای حکومت بر کرده خود بپذیرند. آزادی فرد که مرکز ثقل دمکراسی و هسته اصلی و در واقع محتوا و جوهر آن را تشکیل می دهد، از نظر محتوایی ارتجاعی است. زیرا آن را منوط به دفاع از سیستم سرمایه داری کرده و عملاً در مقابل اکثریت مردم کشورهای مهد دمکراسی قرار گرفته است. به طوریکه زندگی و حیات مادی آنان را چنان به حکومت ها وابسته کرده که اراده مردم برای تغییر انقلابی و سرنگون کردن این حکومت ها را از آنان سلب نموده و تغییر انقلابی را به چیزی تقریباً محال و خارج از اراده و کنترل انسان تبدیل کرده است! اگر شما با بسیاری از کسانی که زندگیشان در

جنبش دمکراسی خواهی امروز در جهان، صاحبان و شیفتگان فراوانی دارد که هر کدام ورژنی را مانند "دمکراسی حمایتی، دمکراسی تکاملی، دمکراسی رقابتی، دمکراسی نخبه گرایی، دمکراسی تکثر گرایی، دمکراسی مشارکتی و..." ارائه می دهند که علیرغم تعاریف متفاوت هر کدام از دمکراسی مورد نظرش، مفهوم متعارف همه آنها انتخابات آزاد، رأی گیری، پرهیز از سرنگونی و انقلاب و به "گور سپردن کمونیسم" است. سکان این جنبش اساساً در دست حکومت ها و احزابی است که خود بی پرده اعتراف می کنند که دمکراسی به معنی نفی جامعه طبقاتی و برابری اقتصادی (سوسیالیسم) همه مردم نیست. آنان همه جا با افتخار تأکید می کنند که با به دست گرفتن این پرچم، تنوریزه کردن و حمایت بی چون و چرا از آن بود که توانستند کمونیسم را منزوی، از میدان خارج و به شکست بکشانند. به این دلایل، دمکراسی برای بورژوازی جهانی، پرچم ظفرمند "از ادیخواهی"، سلاح تهاجم و رمز پیروزی بر "توتالیتریستی و دیکتاتوری پرولتاریا" و تعرض به جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. سجده بردن صاحبان اصلی جنبش دمکراسی خواهی به دمکراسی به دلایل فوق، قابل درک است. اما تعجب من اینجاست که چپ هایی هستند علیرغم این فاکتورها، قواعد بازی و تعاریف راست ها از این پدیده رنگارنگ را پذیرفته و ضمن تأیید آن، مایوسانه اظهار می دارند که کمبود دمکراسی در احزاب کمونیستی و به دست نرفتن این پرچم "محکم تر از بورژوازی"، باعث انزوا، از میدان خارج شدن و شکست جنبش کمونیستی و کارگری شده است! نامبرندگان تصور می کنند اگر کمونیست ها به اندازه کافی دمکرات بودند، سرنوشت "کمونیسم" به وضعیت فعلی دچار نمی شد. لذا چنانکه می بینیم هر دو با تعاریف و تفاسیر در شکل متفاوت و در محتوا یکسان، دمکراسی را مرکز ثقل جهان و شریان حیات بشر و درمان دردهای جامعه می دانند!

اما هیچ بعید نیست افرادی (خواننده کنجکاو یا بهانه جو) که خود شیفته دمکراسی هستند، از ما بپرسند: "بالآخره تکلیف دمکراسی پرولتاری یا مستقیم چه می شود؟ در جواب ایشان باید گفت منظور ما این نیست هر آن کسی که با شعار دمکراسی پرولتاری یا مستقیم به میدان آید دشمن کمونیسم است؛ بلکه منظورم این است هر آن کسی که برای هژمونی پرولتاریا و جامعه کمونیستی در امروز مبارزه می کند- باید با شعار آزادی، برابری و حکومت کارگری آنها را مطرح نماید. استدلال چپ هایی که (با نیت خیر) جایگاه واقعی این جنبش در متن مبارزه طبقاتی در امروز را نادیده می گیرند و هنوز مشغول غربال کردن جنبه خوب "پرولتاری" از بورژوایی آن هستند، این گفته هگل را به خاطر می آورد: "در عصر اندیشه مند و علت تراشی ما، کسی که نتواند برای هر چیزی و حتی بدترین و فاسدترین چیزها دلیلی بیابد، باید واقعاً آدم بیچاره ای باشد. هر آنچه در جهان فاسد شده، بر اساس دلایل خوب فاسد شده است". دائره المعارف بخش نخست؛ صفحه ۲۴۹

پس مسأله مشخص نبودن ماهیت دمکراسی و حکومت های دمکراتیک طبقه بورژوا و متفکرین دمکراتی که در تکریم دمکراسی قلم فرسایی کرده و به همین خاطر دستمزد و حقوق بیشتری از کارگر می گیرند، نیست. مشکل تقدیس این مقوله مبهم توسط چپ هایی است که هنوز قادر به تعیین تکلیف با نامبرندگان نشده اند. برعکس تعاریف، تفاسیر و دلیل تراشی چپ برای حمایت از دمکراسی، ارزش و خاصیت آن را می توان در ابعادی چند مشخص کرد: در بُعد نظری، محتوایی، جوهری و اهداف قائم بالذات و همچنین در زمینه کارکرد و ماهیت نیروهایی که شعار دمکراسی را بدست گرفته و می گیرند. واقعیت این است امروزه در متن مبارزه طبقاتی کارگر با راست جامعه در هر کشوری، دمکراسی طلبی تداعی کننده مواضع راست ها (پیروزی مارگریت تاجر بر معدنچیان انگلیس) و در سطح بین المللی هم نشانه پیروزی سرمایه داری مدل غربی بر مدل سرمایه داری دولتی (بلوک شرق و انقلاب مخملی) است. در مقدمه این کتاب تأکید کردم که یکی از موانع اصلی تشکل یابی و درک ضرورت متحد شدن کارگران به عنوان یک طبقه مستقل، همین تعیین تکلیف با جنبش دمکراسی خواهی است. در این فصل، به جایگاه واقعی این جنبش در متن زندگی واقعی طبقه کارگر و کل جامعه می پردازیم و تفاوت های

دمکراسی، **شعاری برای ...**

این جوامع به دست حکومت ها طلسم شده است از انقلاب و پایان دادن به نظام کارمزدی و سرنگونی حکومت های استنمارگر این کشورها صحبت کنید، صحبت های شما را هذیان گویی و کفر می دانند. با توجه به این فاکتورها، کجای دمکراسی آزادی فرد است؟ اعطای حق (حق استنمار دیگران) به فرد حقی وارونه است، چرا که با تحقق آن عملاً دیگران از داشتن حق هر گونه مالکیتی بر ابزار تولید خلع ید می شوند. نتیجتاً اگر جامعه به هر بهانه ای، امتیاز بیشتری برای بخشی از اعضای خود بپذیرد و به رسمیت بشناسد، مسأله در آن حد فیصله پیدا نخواهد کرد. امتیاز فردی در سطح فردی باقی نمانده و منجر به باز تولید طبقات می شود و این از نظر روش شناختی، یعنی دوباره برگشتن به نقطه صفر! چنانچه از نظر دیالکتیکی این حکم را قبول داشته باشیم که هر روشی، دینامیسم رشد مردم (جامعه) را در مقابل وضع موجود سد کند روشی ارتجاعی است، دمکراسی از این نظر نیز هیچ کمکی به خود پدیده آزادی فرد نمی کند، بلکه فرد را در انقیاد سیستم قرار داده و به این معنی جنبشی ارتجاعی است.

اگر از سازمانهای کوچک بی تأثیر و رانده شده از حاکمیت و فاقد قدرت جابجایی نیرو و جامعه بگذریم که رویای بزرگ شدن و اجتماعی شدن خود را در همراهی با هیأت حاکمه در نشخوار کردن دمکراسی دمکراسی می دانند؛ به طور ایژکتیو و مستند به مسأله دمکراسی نگاه کنیم، معنی و مفهوم آن در سطح وسیع تر و نزد نیرووهایی که ستون فقرات این جنبش هستند، همان مقابله با برابری و آزادی اقتصادی و کمونیسم است. تقریباً نزد همه پذیرفته شده است که منظور جنبش دمکراسی طلبی از برابری انسان، برابری اقتصادی وی نیست، چرا که اگر منظورش برابری اقتصادی انسان بود، دمکراسی چه مشکلی با شعار آزادی و برابری کمونیستی دارد که حداقل طی ۱۷۳ سال گذشته خواست برابری اقتصادی، حقوقی و مساوات انسان را بر پرچم خود حک کرده است؟ دمکراسی چه مشکلی با شعار آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی و آزادی، برابری و حکومت کارگری ما کمونیست ها دارد؟ بسیار بعید به نظر می رسد که جنبشی اهداف خود را مساوات و برابری همه انسانها تعیین کرده باشد، ولی سر از خصومت با کمونیسم در بیاورد! آنانی که با کمونیسم سر سازش ندارند، هدفشان آزادی خود برای ریاست بر انسانهای دیگر است. دمکراسی دقیقاً به این خاطر در نقطه مقابل آزادی و کمونیسم ایستاده است تا در فرم و ظاهر آزادی، با محتوای آزادی اقتصادی طبقه کارگر مخالفت کند. خلاصه، دمکراسی هیچگاه به طور بی قید و شرط در هیچکدام از عرصه های زندگی، سرراست و همه جانبه از آزادی اقتصادی انسان و فاصله گرفتن (نفی) سرمایه داری دفاع نمی کند. اگر آن را به عنوان ابزار و موازین حکومتی هم در نظر بگیریم، عملاً وسیله ای در دست قدرت های حاکم جهت وادار کردن و مطیع نگه داشتن طبقه کارگر به اوامر فرمانروایان است.

تکلیف خود را با جنبش دمکراسی مشخص کنیم

در رادیکال ترین نوع جامعه دمکراتیک مورد نظر دمکراسی، هنوز بنیادهای جامعه طبقاتی و نابرابری اقتصادی انسان ها مفروض است؛ در رادیکال ترین نوع دمکراسی، جامعه بر استنمار انسان توسط انسان استوار بوده و در دل حفظ این شرایط است که دم از آزادی و برابری حقوقی - نه برابری اقتصادی - می زنند؛ در رادیکال ترین نوع جامعه دمکراتیک مورد نظر دمکراسی، محور حرکت تولید اقتصادی بر مدار پول، بازار و دستمزد می چرخد. تمام ساختارهای ارزشی دمکراسی، به فرض و بر مبنای تقدیس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است. دمکراسی در کلیه سطوح مبارزه طبقاتی خود را متعهد به حفظ ارکان این نظام مالکیتی می داند. وجود نظام کارمزدی و کالا شدن نیروی کار و مناسبات پولی- که در تحلیل نهایی منشاء و شاخص اسارت آور انسان امروزی در شیوه تولید سرمایه داری هستند - باقی مانده و تنها اشکال ظاهری آنها تغییر می کند. دمکراسی ابتدا ادعای برجیدن نظام تولیدی موجود، کار مزدی و کالا شدن نیروی کار و مناسبات پولی ندارد، بلکه هدف نهایی خود را تنظیم چگونگی رابطه "آزادانه" و بهره مند شدن همه طبقات "احاد بشر" از این سیستم، هم در شکل و هم در محتوا قرار داده است. در بهشت موعود دمکراسی، کارگر و صاحبکار وجود دارد و پول از بازار و از کل جامعه حذف نمی شود. بزعم دمکراسی، انسانها از آن لحاظ خوشبخت اند که همه در بدست آوردن پول آزاد هستند! اما این تناقض که فلسفه ضرورت پول در جامعه این است که کسی بیشتر و کسی کمتر داشته باشد، مسأله جنبش یاد شده نیست و اصولاً جوابی به این تناقض ندارد. یعنی اگر بر فرض محال همه به یکسان پول داشته باشند، دیگر پول چه خاصیتی دارد؟ وقتی مردم همه به تساوی یک کالا را داشته باشند، چه لزومی دارد برای مبادله آن کالا در بازار با همدیگر مدام مشغول مبادله، داد و ستد و فریب دادن همدیگر باشند؟ دنگ و فنگ حمل این همه "واحد پول" و تلاش برای بدست آوردن بیشتر آن چه فایده ای دارد؟ دو سوی

تعاریف دمکراسی از این مفاهیم متناقض است. یک طرف آن دور باطلی است که وقتی همه در این زمینه مساوی باشند، دیگر تبادل پول به هیچ دردی نمی خورد و طرف دیگر آن، ضرورت آزادی برای تبادل آن جهت ثروتمند شدن عده ای از اعضای جامعه است. لذا با حفظ پول در جامعه، اصل برابری انسان در دمکراسی پوچ می شود و عملاً این دومی یعنی تبادل برای ثروتمند شدن عده ای از اعضای جامعه است که هدف اصلی و ضرورت غایی آن را تشکیل داده است. تنها فرق (افتخار) نظام ارزشی دمکراسی با نظام های فنودالی و اریستوکراسی این است که در جهان مورد نظرش، کارگر به شکل دهقان و برده استنمار نمی شود، بلکه هر کس ”آزادانه“ برای فروش نیروی کارش به بازار رفته و به اندازه توانش وارد میدان پراتیک دمکراسی و رقابت برای پولدار شدن و ثروتمند تر شدن می شود!

مدافعین دمکراسی می توانند ادعا کنند که بالأخره در دمکراسی حق همه برای کسب پول بیشتر محفوظ است. هر که بام اش بیش، برف اش بیشتر! این پاسخ اقتصادی عادلانه به تضاد طبقاتی و از خود بیگانگی انسان نشد.این فرض که گویا کارگر و بورژوا در دنیای موجود به تساوی وارد میادین رقابت (تمرین و پراتیک دمکراسی) و مسابقه برای ثروتمندتر شدن می شوند، فرض غلطی است . بله، از نظر قانونی هم بورژوای منفرد آزاد است که موقعیت خود را به کارگر تقلیل دهد و هم کارگر منفرد "آزاد" است تا موقعیت خود را به بورژوا ارتقاء دهد، ولی خود قانون "بازی" این دو موقعیت بورژوا و کارگر در جامعه به صورت دو نهاد نابرابر پابرجا و دست نخورده می ماند. حقه بازی سیستم دمکراسی این حقیقت را از چشم مردم دور نگاه داشته است. در میدان رقابت کسی برنده است که دست اش به اهرم های قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی وصل است. در نظام موجود و با در دست داشتن امکانات حکومتی، اقتصادی، نظامی، رسانه ای و... در دست طبقه حاکم، صندلی های این دو طبقه از قیل اشغال و رزرو شده اند و تا زمانیکه مکانیسم جامعه و در رأس آنها مناسبات تولید اقتصادی عوض نشده، همه اعضای جامعه از یک خط مساوی، شروع به رقابت و ماراتون پولدار شدن نمی کنند. این دو طبقه در دو موقعیت بسیار متفاوت و نابرابر مسابقه را آغاز کرده و به پایان می رسانند. در بازار رقابت (بُرد و باخت دنیای مفروض دمکراسی) کارگر "نه بامی دارد و نه برفی" ؛ پارلمان ندارد؛ دولت ندارد؛ رسانه سراسری ندارد؛ قدرت اجیر کردن پروفیسورها، ژورنالیست ها و دادگاه ها را ندارد؛ دانشگاه، خدا، کلیسا ندارد؛ پلیس و ارتش ندارد و پول برای اجیر کردن این نهادها و بار آوردن اقتشار لمپن ندارد. وقتی این مکتب، کاری به ماهیت ماشین دولتی پارلمانتاریسم به مثابه ابزار و امکان یک طبقه جهت استنمار و سرکوب دیگران ندارد، دست به ریشه نابرابری اقتصادی مردم با مالکین ابزار تولید نمی برد و در بهترین حالت راه حل او استفاده هر کسی به اندازه قدرت اش از این ماشین سرکوب است. با حفظ نهادهای یاد شده در دمکراسی، از قبل نتیجه هر رقابتی معلوم است: میوه درخت دمکراسی برای جامعه یعنی آزادی، دست بازار است تا عرضه و تقاضا را تنظیم کند و دست نهادهای گریز از مرکز را باز بگذارد تا افسارگسیخته تر از قبل به استنمار و کسب سود بیشتر بپردازند.

کسی این را انکار نمی کند که دمکراسی موافق هژمونی (دیکتاتوری) طبقاتی بر سرنوشت جامعه است به شرطی که این هژمونی از مجاری آن تقویض شود و بر خلاف آن، فقط مخالف هژمونی طبقه کارگر (دیکتاتوری پرولتاریا) است. دمکراسی از جانب کل بورژوازی، هژمونی طبقه کارگر بر جامعه را دیکتاتوری صرف و غیر قابل قبول می داند! در مورد ماهیت، مضمون و محتوای این دو نوع هژمونی، خود را به نفهمی می زند و مزورانه ادعا می کند: چه فرقی می کند؟ بالأخره دیکتاتوری، دیکتاتوری است، چه پرولتری و چه غیر آن. در جواب به این سفسطه باید تصریح کرد که در رویکرد کمونیستی به دولت و حاکمیت، هژمونی پرولتاریا بر جامعه، تنها مختص به دوره گذار و خلع ید یک طبقه جهت زوال دولت به منظور رهایی بشر است. یعنی دیکتاتوری دولت در دوره گذار است. در عوض، دمکراسی نظام طبقاتی را ازلی و ابدی فرض می گیرد و هیچ جا از پایان دادن به آن و به تبع آن از پایان دادن به خود، حرفی نمی زند.

دمکراسی معیار آزادی انسانی است که آزادی خودش را می خواهد و نه آزادی همه را. اگر بورژوازی قصد فریب کارگران ندارد، باید ابتدا اهرم های سلطه بر انسان های دیگر را کنار گذاشته، ابزار تولید را به جامعه واگذار کرده و با دست خالی پرچم سفید را بلند کند تا ادعایش برای“ تمرین دمکراسی" را صادقانه دانست. اما دست به اسلحه ادعا می کند که خواهان صلح و عدالت است! نمی توان مدعی آزادی انسان بود، ولی عامل اصلی اسارت بشر یعنی شرایط، مناسبات و شیوه تولید اقتصادی سرمایه داری را از آنان پنهان نمود و ضرورت دگرگون کردن آن را پایه آزادی قرار نداد. وقتی شما کلیسا، ارتش، اسلحه و خدا در دست دارید، آزادیخواه کسی است که این اهرم ها را از دست شما می گیرد.

کمونیست ۲۵۱

هر روشی خلاف این، تسلیم شدن یکجانبه سایر احاد جامعه به بورژوازی است. دمکراسی این سلاح را از طبقه حاکم نمی گیرد و به اصطلاح خشونت - یعنی اقدامات سلبی کسانیکه زیر دست و پای این اهرم ها له می شوند- را محکوم می کند! چون جنبش دمکراسی طلبی به نیابت از طبقه حاکم هیچ یک از اهرم های قدرت خویش را جز با مبارزه سلبی از دست نمی دهد. هر طبقه ای به اندازه توان اش وارد میدان اجرای دمکراسی می شود. توده های طبقه کارگر در صورت وجود سوخت و ساز و ابزارهای استنمارگران (خدا، کلیسا، ارتش، پول و...) غیر از توهم چیزی عایدشان نمی شود.

خلاصه کلام، آزادی برای کارگر مقوله مادی و محتوایی در بُعد اقتصادی است. آزادی یعنی رهایی از شر مناسبات ظالمانه تولیدی سرمایه داری. دمکراسی اصول و ارکان خود را اساساً بر حفظ آن نهادها بنا نهاده است. از منظر کارگر، امروزه صورت مسأله حیاتی بشر این است که بورژوا و کارگر شدن انسانها را برای همیشه خاتمه دهد. در دمکراسی، وجود کارگر و بورژوا مفروض است. معمای کنونی بشر این است که برای زندگی شایسته و سعادتمند، نیازی به کارگر ماندن عده ای (من بورژوا و شما کارگر) نداشته باشد. بر این اساس، تا بشر با مناسبات ظالمانه تولید سرمایه داری و نهادهای مربوطه تعیین تکلیف نکند، پندار های جنبش دمکراسی طلبی اندر باب آزادی بردگان درست همانند پندارهای مذهبی است و چیزی را در دنیای مادی تغییر نخواهد داد. اگر دمکراسی در نهایت بنیان سرمایه داری را مورد نقد قرار داده بود، بورژوازی به مانند مخالفت کردن با کمونیسم، با دمکراسی نیز مخالفت و ضدیت می کرد. ولی از آنجا که دمکراسی قدرت را از مردم می گیرد و به پارلمان و نخبگان تحویل می دهد، بورژوازی دمکراسی خواه می شود!

مماشات جنبش های دمکراسی خواهی با خرافات!

شکافتن لایه دیگری از جایگاه دمکراسی، بررسی موضعگیری این جنبش در قبال خرافات به خصوص خرافات مذهبی است: در منطق و سرشت دمکراسی، نقد به مذهب، عملی غیر دمکراتیک، نفی گرایانه و در افتادن با (معنویات) مردم تلقی می شود! موضع جنبش دمکراسی خواهی چه در ظرفیت یک پرچم سیاسی و چه به عنوان یک مکتب فکری در قبال صنعت مذهب، موضعی جانبدارانه، ماشات جویانه و ایستادن در کنار هر نوع مذهبی است. رویکرد کلی دمکراسی به آزادی عقیده و بیان، عملاً تنها عقاید رسمی، مذاهب رایج و جاافتاده کنونی را در بر می گیرد که مورد احترام اند و نه هر عقیده ای! به بیانی دقیق تر، عقاید تا در مورد (در باب) آزادی مذهب است تحت عنوان احترام به عقاید مردم و با این توجیه که جامعه به معنویات احتیاج دارد مورد ستایش قرار می گیرد: پرستش و سجده انسان بر گاو، بُت، شیطان، خدا و هر نوع خرافاتی ستایش می شود. دمکراسی اصرار دارد که معنویات انسان باید حتماً باور به خرافات و چیزی باشد که وجود خارجی ندارد یا اگر وجود خارجی هم داشته باشد، با ذات آزادی در تناقض است. چرا باور به آزادی و رهایی انسان از انواع ستم؛ باور به برابری و پایان دادن به از خود بیگانگی انسان به اندازه پرستش گاو، مجسمه بودا و مزخرفات دین اسلام و مسیحیت مقبول نیست؟ دمکراسی با اتخاذ این موضع در قبال خرافات، در مقابل جبهه آزداندیشی، خدا ناباوری، علم و آگاهی طبقاتی قرار گرفته است. این جنبش نه فقط به جمعیت عظیمی بی احترامی کرده و عقیده آنان را هم سطح دیگران " پیروان اهل کتاب" قرار نمی دهد، بلکه پایبند به آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی شهروندان نیست. با بهره گرفتن از زادخانه مذاهب، با یک عقیده معین "منحرف کمونیستی" ضدیت می کند تا آن را حتی در کشورهای مهد دمکراسی در محل کار و اکثر اماکن عمومی ممنوع نماید! البته چون این پرچم یک پرچم سیاسی نیز هست، حمایت اش از مذاهب و دشمنی با کمونیسم را مقداری متفاوت از خود جریانات جنبش اسلام سیاسی به خورد جامعه می دهد: سیاست حمایت از مذاهب را با مانع تراشی برای بی خدایان در قالب " بالأخره جامعه به معنویات احتیاج دارد" و با رواج دادن فرهنگ و تقالید مذهبی پیش می برد. دمکراسی در این کارزار مستقیماً با شعار مرگ بر آزادی و درود بر اختناق یا لعنت بر شیطان و درود بر رحمن ظاهر نمی شود، بلکه با این توجیه که کاری به ماهیت مذهب ندارد و وظیفه او احترام متساوی به عقاید مردم- صرف نظر از درستی یا نادرستی آن عقاید - دنبال می کند. با این چیره دستی، اهداف طبقه حاکم را به پیش می راند و به این مفتخر است که بطور مساوی به همه ادیان و باورهای مردم (غیر از یکی!) احترام می گذارد. لذا از منظر دمکراسی، مسأله تا به روشن کردن ماهیت علم و خرافات، حقیقت و ضد حقیقت، شناخت و عدم شناخت و ماهیت پدیده ها مربوط است، همه دارای یک وزن هستند. تنها در کشمکش کارگر و بورژوا در جبهه های نبرد بر سر خواسته های کارگری نیست که با "جرم" عبور از خط قرمز کارفرما هر تظاهرات و اعتراضی را اغتشاش و خشونت می نامد،

←

کمونیست ۲۵۱

دمکراسی، شعاری برای ...

بلکه بر سر صحت و سقم مفاهیم مبارزه ایدئولوژیکی یاد شده نیز، در بهترین حالت ممتنع است و با نشان دادن رأی سفید(ممتنع) خویش، ماهیت مذهب را از توده های مردم پنهان کرده و خدماتی به صنعت مذهب ارائه می دهد که مستقیماً از عهده خود جنبش های مذهبی ساخته نیست. فراموش نکنیم که اینجا مسأله تعیین ماهیت پدیده مذهب است و نه چگونگی برخورد کردن به مردم آلوده به این ویروس ها.

مسأله این نیست که نباید اجازه داد حکومت ها و جریاناتی با توسل به زور برای مردم تعیین تکلیف کنند که چه عقیده ای - یا هیچ عقیده ای - را برگزینند. مسأله شناخت دینامیسم مذهب، کارکرد اجتماعی آن و جهانی است که در آن نهفته می باشد. حرفی نیست که انسان ها در اختیار کردن مزخرف ترین ایده ها آزاد هستند و باید آزاد باشند، اما ما داریم روی موضع دمکراسی در قبال خرافات و جایگاه نقد و روشنگری در این زمینه مشخص بحث می کنیم. در این جایگاه و در این سطح، هیچ جنبشی حق ندارد با اغماض از کنار این "افیون توده ها" بگذرد. جنبش دمکراسی به جای نقد خرافات، سر تعظیم در برابر آن فرود می آورد و راه سازش، ماماشات و مدارا با آنان پیشه کرده که عملاً به پیشرفت بشر در مبارزه با خرافات زدایی، کمکی نمی کند.

انسان های گرفتار دست قوانین مذهبی محق اند از صاحبنظران مکتب دمکراسی سؤال کنند: چگونه می توانید از آزادی انسان حرف بزنید ولی آشکارا و با شدت تمام علیه جنایات مذهب در حق انسان ها و آزادی عقیده و بیان سکوت می کنید؟ مگر امکان دارد به جوهر مبارزه ای که بین بشریت متمدن با توحش صنعت مذهب در سراسر جهان در جریان است کاری نداشت و وظیفه خود را دفاع متساوی از همه آنها اعلام نمایید؟ شما حتی صد البته در وظیفه (حراست متساوی بدون در نظر گرفتن ماهیت و محتوای عقاید مردم) که صادق و بی طرف نیستید. در عمل تنها از دین و مذاهب رایج و رسمی حکومت ها - آنهم به شکل مزورانه، به صورت شعبده بازی، ریاکارانه و به شدت ارتجاعی (تر و خشک باهم سوزاندن) حمایت می کنید. در این قلمرو یعنی دفاع صرف از عقاید- صرفنظر از درستی و نادرستی آنها- بدون پرنسیپ، معامله گرانه و کاسبکارانه رفتار کرده و اصلاً یکسان برخورد نمی کنید. این پُز که گویا دمکراسی باورهای مردم را به چشمی یکسان نگاه می کند، دروغ است. هدف فقط این است که از منافذ جامعه آلوده به خرافات باورهای طبقه سرمایه دار را به توده های مردم بقیولانند. از سنگر جنبش های ارتجاعی علیه یک عقیده خاص، علیه یک جنبش اجتماعی خاص، یعنی جنبش کمونیستی طبقه کارگر و برابری اقتصادی انسان، از بخش دیگر (سرمایه دار) مردم حمایت کنند و به امید به بهشت "آن دنیا" جهنم این دنیا را برای کارگر قابل تحمل نمایند. تقدیس انجیل، تورات و قرآن - سه منبع اصلی جهالت بشر- ابزار توجیه استثمار انسان از طریق سیستم کار مزدی است.

کسانی که تعاریف دمکراسی را جای واقعیت می نشانند و آن را به صورت فرایندی تاریخی درک نمی کنند، تعریف ابژکتیو ما از دمکراسی را اغراق آمیز و نادرست می دانند. می پرسند: دمکرات ها کجا همچنین حرفی زده اند که تمام عقاید آزاد است بجز یکی؟ دمکراسی یعنی همه عقاید آزاد است!

در جواب باید گفت آیا ریاکاری محض نیست که دمکراسی روزی پنج مرتبه پخش کردن "الله اکبر" از بلندگوی مساجد که خواب و استراحت از مردم می گیرد را امری عادی تلقی کرده، ولی آزادی کفرگویی و لعنت فرستادن بر خدا در همان مساجد را، برای بی خدایان تأمین نمی کند؟ دمکراسی از زاویه دید مسلمانان به خداناباوران، کمونیست ها و پیروان ادیان دیگر نگاه می کند. اگر شهروندان غیرمسلمان دوست ندارند هر بیست و چهار ساعت پنج بار و کل روزهای سال این صدای ناهنجار را بشنوند، باید چکار کند؟ دمکراسی هیچ تضمینی به غیرمسلمان نمی دهد تا آن صدای ناهنجار را نشنود. ماماشات با مذهب در کشور های اسلامزده مانند پاکستان، ایران، عراق و ترکیه و... را تحت این عنوان که مسلمانان اکثریت جامعه هستند توجیه می کند، ولی چرا در کشور های اروپایی که مسلمانان اکثریت نیستند، باز سر و صدای ناهنجار در مساجد بلند می شود و افسار جریانات اسلامی شل شده است تا آزادی دیگران را پایمال کنند؟ آیا وقتی دمکراسی کمونیسم را "فسیل" و تروریسم اسلام سیاسی را "بنیادگرایی" توصیف می کند، بدین منظور نیست که تمام جرم و جنایت تروریسم اسلام سیاسی را به بنیادگرایی تقلیل دهد؟ دمکراسی خواهان، سعی دارند با تیری دو نشان بزنند: یکی، هر نوع اصولگرایی، دست به ریشه بردن و رادیکالیسم را هموزن تروریسم اسلام سیاسی و بنیادگرایی عنوان کنند. دوم، کسانی بخواهند اصولی دست به ریشه مسائل ببرند، را بنیادگرا و رادیکالیست - درست همانند اسلام سیاسی - معرفی نمایند تا اگر مردم از تروریسم نفرت پیدا کردند، خیر آن به جیب کمونیسم نرود. وقتی آکادمسین های کشور های دمکراتیک بخشی از ظرفیت دانشگاه های غرب را به اسلام شناسی، شرق

شناسی و برگزاری "سخنرانی" برای عبدالکریم سروش ها... اختصاص می دهند، سخت نیست تا متوجه شد که حاصل آن "اسلام شناسی" این می شود که مردم محلات فقیر نشین "بتتال گرین لندن" به جهادگران در سوریه پیوسته و اسلحه داعش بدست بگیرند. اصولگرا، بنیادگرا و رادیکالیست توصیف کردن تروریسم اسلام سیاسی، سنکری است تا مذهب را از زیر نقد ریشه ای و کمونیستی خارج کنند. در این وارونگی هر چیزی سطحی را اصولی و هر آنچه اصولی است را ، بنیادگرایی، رادیکالیسم و خشونت جلوه می دهند ! دمکراسی باید به بشریتی که زیر تیغ جهادگران مذهبی قصابی می شوند، پاسخگو باشد. کجا و کی این جنبش نقد عمیقی به مساجد، پیغمبران، امامان و صنعت مذهب داشته است؟ کجا و کی به دفاع از زنان گرفتار دست این قوانین، بی خدایان و همجنسگرایان سنگر گرفته است؟ کی و کجا شمشیر، قمه و بطری اسید را از دست اسیدپاش و چاقوکش های لمپن این جنبش ها گرفته است؟ اینجا منظور در افتادن با سر چشمه این جنایت ها و خشکاندن آنها از طریق نقد مذهب است و نه انتقام کور (چاقوکش های لمپن این جنبش عامل جنایت "لندن بریج" را پس از سلاخی چند نفر، با تیر نمی زند). بدتر از این، چرا حتی نقد انسان های سکولار، ” مشرک“ و ” کمونیست“ به مذهب، ناسیونالیسم، تقدیس مالکیت خصوصی و افسار کردن جهادگران را بی هویت کردن مردم، عملی غیر دمکراتیک و غیر اخلاقی قلمداد می کند؟ دمکراسی در نقش "ادایه مهربان تر از مادر" مردم به تنگ آمده از حکومت مذهبی را نصیحت می کند که نباید توحش جهادگران و ملایان مساجد را به پای مذهب نوشت، بلکه باید آن را " گروگان گرفتن مذهب توسط تروریست ها ” نامید! دمکراسی از جنبش های مذهبی دلجویی می کند تا زمینه رشد آنها برای تقابل با کمونیسم را فراهم نماید. آیا عقل زیادی می خواهد که متوجه ماماشات دمکراسی با جنبش های ارتجاعی - یعنی آزاد کردن قلاذه مرتجعین و رها کردنشان به جان جامعه - شد؟ متوهمین به دمکراسی قبل از ورود به جنبه نظری مکتب خویش، باید کارنامه نیم قرن گذشته این جنبش در عرصه های یاد شده را به خاطر بیاورند که چگونه به بهانه سیاسی بودن عقاید کمونیستی در محل کار، مانع تبلیغ آن شدند و آزادی علانم مذهبی را عقاید غیر سیاسی قلمداد کرده اند. دمکراسی به نهاد مذهب احتیاج دارد تا فضای سیاسی و روشنگری و سکولاریسم را چنان مسموم کند که هیچ اندیشمندی بدون ترس از فتوا، هیچ زنی بدون ترس از انتقام و هیچ کمونیستی بدون عبور از موانع بایکوت و سانسور دستگاه دمکراسی از این موانع عبور نکند. نهاد "مقدس" مذهب را می خواهد، تا کسی بی باکانه علیه خرافات مذهبی و جنبش های ذینفع در آن افشاگری نکند. دمکراسی از علم، آزادی بیان و حرمت انسان دفاع نمی کند و حتی بین باورمندان و منتقدین مذهب نقش میانجی با وجدان ایفا نکرده، بلکه دو آتشه تر از باورمندان، شاکی منتقدین است. آیا این همه انسان بزرگ و محترمی که طی چند دهه گذشته به جرم سازش نکردن با جهل، توسط تروریست های دولتی و غیردولتی بعنوان کافر، مشرک و خائن به وطن ترور و سلاخی شده اند کافی نیست تا دمکراسی دست از ماماشات با صنعت مذهب بردارد؟

دمکراسی، وطن پرستی و ناسیونالیسم

دمکراسی به زبان حاکمیت و سیاست، یعنی این که مردم آزاد باشند هر کاری که دلشان می خواهد انجام دهند، اما درمورد ماهیت خود این کار چیزی را مشخص نمی کند. مثلاً شما حق انجام کاری را داشته باشید با اینکه شرایط آن کار را فراهم کنند، متفاوت است. با توجه به موانع اقتصادی اصلاً امکان انجام آن را دارید؟ حتی حقوق مندرج در بیبانه ” حقوق بشر" که مانیفست دمکراسی است و سال ۱۹۴۸ نوشته شده، به علت سلطه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، ضرورت بقای خرافات ملی و مذهبی در خدمت تحکیم سلطه سرمایه داری و عدم دسترسی مردم به برابری اقتصادی پس از این همه سال هنوز در یک سوم از کره زمین پیاده نشده است. اگر جاهایی هم اجرا شده، از آنجا که این سند مبتنی بر حفظ طبقات است، تضاد طبقاتی و نابرابری اقتصادی را از بین نبرده وشرایط استثمار به قوت خود باقی است. این نمونه دیگری است که با وجود طبقات، امکان اجرای آزادی همگان تضمین نمی شود.

به لحاظ تاریخی، جنبش دمکراسی طلبی خود را پدرخوانده و قِیم اقلیت های قومی و حقوق ملی می داند و ”کشته و مرده ” ملت است. اما در همان سطح ظاهری و حقوقی نیز طی این تاریخ، نتوانسته حتی یک مسأله ملی را عادلانه حل نماید! اساساً راه حلی عادلانه برای ستم ملی ندارد. به علاوه، در هر نزاع ملی که مداخله کرده و هر جایی که پاگذاشته است، آن را بغرنج تر و مشقت بارتر کرده است که مسأله فلسطین و مسأله گُرد دو نمونه گویا هستند.

مردم کردستان عراق روز بیست و پنجم سپتامبر ۲۰۱۷ با اکثریت ۹۳ درصدی رأی به استقلال دادند، اما سازمان ملل آن را رد کرد! در ارتباط با دو نمونه مذکور و کلاً در رابطه با ستم ملی، این

۲۵

جنبش طی نیم قرن گذشته کثیف ترین سیاست ها را در قبال جنبش های ملی و حرکات وطن پرستانه اتخاذ کرده است. از یک سو، مروج و مشوق انشقاق مردم از جوامع بزرگ به گروههای کوچک قومی به بهانه احقاق حقوق غصب شده ملی(نمونه کشور های بالکان) بوده و هست و از طرف دیگر، در تعیین ماهیت جنبش های ناسیونالیستی غیر از تقدیس ملت حرفی برای مردم ندارد. یا مانند نمونه کردستان عراق همیشه جانب ناسیونالیست های بالادست را گرفته و در قبال قلدری(حکومت های اسرائیل، ایران، ترکیه (۱) و عراق) ساکت و لال بوده و کاری از دستش ساخته نیست. جنبش دمکراسی ضمن باد زدن آتش جنگهای ناسیونالیستی و نژاد پرستانه مدام جانب بالادست های مقتدر و تمامیت ارضی خواهان (و تو کردن هر قرار سازمان ملل علیه اسرائیل) گرفته است. با دو رویی و بی اصولی هم به نعل می زند و هم به میخ. هم طرفدار ملت سازی است و هم مَزورانه بین حکومت ستمگر و مردم ستمدیده نقش میانجی ایفا می کند. اینها را به عنوان نمونه برشمردم تا در سطح و ظاهر و در بُعد حقوقی مسأله، اسیر نشده و به عمق برویم. اگر در همین سطح فعلی - یعنی در صورتیکه باید یک مسأله ملی را عملاً حل کرد- به نقش دمکراسی اشاره کنیم، باز یک دنیا تناقض در طرز برخورد آن وجود دارد. حال به این فکر کنید که همه جانبه تر به این مسأله بپردازیم که چرا این جنبش ها و این تضادها هنوز موجود هستند؟ دمکراسی به عمق مسأله دست نمی برد و تجزیه و تحلیلی واقعی از علل پیدایش ستم ملی بدست نمی دهد. در حالیکه وظیفه جنبش پیشرو و انقلابی، بدست دادن تبیین علمی، واقعی و طبقاتی از ماهیت جنبش های ملی و حرکات جمعی و جنبش های توده ای از پایه است. وظیفه جنبش مسئول و انقلابی، آگاه کردن انسان به عواقب رفتارش قبل از وقوع تراژدی ها و پاکسازی های قومی و آوارگی است. وظیفه جنبش مسؤل، پیشرو و انقلابی این است که مشخص نماید کدام منافع و عواملی باعث به وجود آمدن ستم ملی و ناسیونالیسم و بقای آنان است. توضیح بدهد که ناسیونالیسم چه فرقی با ستم ملی دارد و چرا از کاتال دفاع از ملت نمی توان ستم ملی را عادلانه رفع نمود. در تمام این عرصه ها دمکراسی هدف خود را نقد خرافات مذهبی و خرافات ملی تعیین نکرده، بلکه هدف اش آزادی همه افراد در پراتیک کردن این خرافات و تطبیق دادن آنها با ارکان دمکراسی است. از آنجاکه دمکراسی آزادی را به مسأله اقتصادی مردم وصل نکرده است، تنها فقر آزادیخواهی خود را به نمایش می گذارد.

بُعد دیگری از ناخوانایی برخورد دمکراسی به ناسیونالیسم این است که با معیارهای ارزشی آن، انسان نمی توان ثابت کند که ناسیونالیسم و وطن پرستی اشتباه است. برای مثال اگر ناسیونالیسم هیتلری با ناسیونالیسم استالینی امروز باهم تسویه حساب می کردند، دمکراسی با چشمی یکسان به آنها نگاه کرده و از هر دو سوی این جنبش ها را حمایت می کرد! چرا که طبق اصول و معیار دمکراسی، همه ملل در دفاع از خود محق اند! همین امروز شما با راه حل دمکراسی، هرگز نمی توانید تکلیف جنبش ناسیونالیسم ترک، کرد، ارمنی و عرب و فارس را مشخص کنید که مشغول جنگ و جدال با همدیگرند. برعکس، اگر در این جوامع جنبشی کمونیستی سر بلند کند و مخالف تقسیم مردم این جوامع به این دسته های های ملی، قومی و مذهبی باشد، یا برای پایان دادن به تفرقه میان طبقه کارگر دو سوی این نزاع ها خواهان جدایی و تشکیل دولت مستقل فلان مردم تحت ستم (مثلاً کردستان عراق) باشند، دمکراسی "عقل دارد" و فوری با آن مخالفت خواهد کرد. حتی اگر این مطالبه استقلال ، مطالبه بخشی بزرگی از مردم هم باشد به آن گردن نمی نهد. بلکه با وام گرفتن ادبیات جنبش ملی از حکومت بالادست حمایت کرده و با راه حل کمونیستی، ستیز و دشمنی می کند. از سوی دیگر وقتی کمونیست ها شعار "کارگران جهان متحد شوید" را سر می دهند، ما را متهم می کند که هویت، شخصیت، فرهنگ و سنت های "ملی" مردم را از آنان خواهیم گرفت. دمکراسی تنها هنگامی از جدایی دفاع می کند که در چارچوب منافع بورژوازی بین المللی بگنجد و بذر نفاق و کینه ملی به آینده و دو سوی نزاع بپاشد. خلاصه دمکراسی پرچمی برای رفع نزاع ملی، انشقاق، جدایی و پاکسازی های قومی نیست، بلکه مدام مردم را برای ملت سازی و عقبگرد تاریخی، تحریک می کند. طی صد سال اخیر، هر اعتراض کوری که توسط مشتئ از بورژواهای ناراضی هدایت شده است را، محق دانسته و به عنوان حق مردم باد زده است.

شعبده بازی و دروغگویی مدرن

در دمکراسی حکومت، سیاست، مذهب، اقتصاد، تحصیلات و مهم تر از همه آنها، تبلیغات و دروغگویی مدرن است! از تبلیغات رسانه ها در حقنه کردن دولت به عنوان نیروی اراده جمعی همه مردم یعنی بزرگترین دروغ گرفته، تا تبلیغات پیتزا فروشی ها همه

←

دمکراسی، شعاری برای ...

به صورت مدرن، ملون و نظام مند به مردم تحمیل می شود. امروزه چشم مسلح می خواهد تا از تضاد آزادی با دمکراسی در شالوده های مناسبات اجتماعی کشور‌های دمکراتیک سرمایه داری رونمایی کرد. تضادها و دروغوگیی در این جامعه مدرن، مثل کشور‌های اسلام زده شرقی نیست که از جوانان خواهان خلاصی فرهنگی گرفته تا دانشجو، سکولار و همجنسگرا تا کارگر و کمونیست، همه علیه آن حرفی برای گفتن دارند. در کشور‌های دمکراتیک، باید کمونیست بود تا به ریشه استثمار انسان نقد ریشه ای داشت. در جوامع مدرن، گوش پر نشده از تبلیغات رسانه ای دمکراسی طلب می خواهد تا صدای دیکتاتوری را شنید. گلوی خفه نشده به دمکراسی می خواهد تا درد بیکاران، معتادان و خانه به دوش ها را فریاد زد. امپراتوری رسانه ای دمکراسی به حدی فضا را بر شهروندان سنگین کرده که تردید به دمکراسی را مانند تردید در چرخش زمین به دور خورشید پیش از گالیله می دانند. اما این ها هنوز کل واقعیت این پرچم سیاسی نیستند. بنیاد آزدیخواهی اپوزیسیون پوپولیست چپ، هم سطح دمکراسی است و قادر نیست آن را دور انداخته و پرچم رادیکال و نوین کمونیستی بر ویرانه آن بر افرازد. در عوض مدام مشغول وصله و پینه و روتوش کردن آن هستند. یکی از علل بی تأثیری چپ این کشور‌ها این است که هنوز در چارچوب دمکراسی به این نظام انتقاد دارد و خواسته های خود را در محدوده دمکراسی عرضه و مطرح می کند. بهتر است بگوییم که کمونیسم این کشور‌ها هنوز تکلیف خود با دمکراسی را مشخص نکرده است. از سوی دیگر به خاطر ماهیت سرمایه دارانه جوامع کنونی پرچم و تناقضات آن با آزادی، نه تنها روی دست حکومت های دمکرات، بلکه روی دست اپوزیسیون چپ پوپولیست هم مانده است. مدل دمکراسی شورایی و مستقیم یا دمکراسی پرولتری (ترمینولوژی پوپولیست های امثال هلمت احمدیان) که ظاهراً متمایز کننده مرز میان دمکراسی آنان و بورژوایی است نیز کمی به رفع تناقضات کلی این جنبش نمی کند. هر شاخه ای از این جنبش، جهت رفع این تناقضات ذاتی، نسخه ای از دمکراسی ارائه می دهد: دمکراسی حمایتی، تکاملی، رقابتی، نخبه گرا، تکثر گرا، شورایی، مستقیم، پرولتری، مشارکتی و ... مجموع این نُسخ به مانند اشیای کهنه که صاحب اش به آن عادت کرده و نمی تواند از آن دل بکند روی دست پوپولیست ها نیز مانده است و نمی دانند چکارش کنند. ضمن اینکه هر کدام بر اصالت نسخه خود تأکید دارد، ولی هیچکدام نمی تواند آن را از سیطره معانی متعارف نجات دهد. یعنی اگر کسی بخواهد رضا پهلوی سر کار بیاید، با علم کردن دمکراسی در مقابل کمونیست ها و طبقه کارگر این کار را می کند. کسی بخواهد از سیاست خصمانه آمریکا علیه کوبا حمایت کند، آن را دفاع از دمکراسی در مقابل توتالیتر می نامد و ...

طرفداران پوپولیست دمکراسی خیلی روی این موضوع سرمایه گذاری می کنند که تعریف ما از دمکراسی تعریفی نیست که مردم دارند. اینکه طبقه کارگر جایی زورش نمی رسد در قدم اول خواسته های شفاف و عدالت خواهانه خود را که به جرم سرنگونی طلبی، براندازی و خشونت طلبی سرکوب می کنند، سر راست مطرح نماید و به اصطلاح برای کاهش "جرم" آنها را تحت عنوان دمکراسی بیان می کند، اغلب به این منظور است که هجوم ماشین سرکوب حکومت های مورد تأیید دمکراسی را تا حدودی خنثی نمایند. اگر کارگر لخت و عریان و مستقیماً خواسته های خود را بیان نمی کند، به این خاطر است که اولاً در سطح بین المللی چسبیدن به دمکراسی معنی انقلاب و مبارزه کمونیستی و سرنگونی طلبی... ندارد. دوماً توده های مردم مکاتبی جدا از مکاتب موجود در جامعه ندارند. در مواردی به دلیل توازن قوا و حفظ تعادل بین انقلابیگری و رفرم، حتی ممکن است مردم خواسته های خود را به زبان مذهبی و ملی بیان کنند. این فرق می کند با کسی که در روز آفتابی از زبان توده ها برای دمکراسی تئوری می تراشد و برایش حقانیت، اعتبار و آبرو می خرد. لذا ارجاع به استعاره "تعریف مردم از دمکراسی" در این متن، نشانه تمکین چپ به تعریف متعارف آن است. اینکه توده های مردم چه تعریفی از آن دارند، با تفکیک ماهیت مکتب دمکراسی و برداشت کارگران از آن دو مقوله متفاوت است. کسی حق ندارد به دلیل عدم توانایی توده ها در این جنگ نابرابر به طرفداری از عناصری برخیزد که مانع آزادی آنان است.

با توجه به این فاکتور‌ها، من طرفدار به کارگیری اصطلاح دمکراسی حتی نوع به اصطلاح پرولتری آن، به عنوان شاخص آزادی نیستم. امروزه دمکراسی، حتی به اصطلاح نوع پرولتری آن، روزنه هایی برای بقای مالکیت خصوصی باز می کند که به اندازه شعار آزادی و برابری اقتصادی برای استثمارشوندگان، سر راست نیست. توده هایی که در یک شرایط نابرابر دست به مبارزه می زنند، شانس کافی ندارند تا متوجه شوند که هدف دمکراسی خریدن مشروعیت به نام مردم برای اعمال هژمونی (دیکتاتوری) طبقه بورژوا است. چه کسانی باید به توده مردم این حقیقت

را یاد آوری کنند که مسأله تا به محتوی آزادی بر می گردد، جنبش کمونیستی درک عینی تر و مادی تری از آزادی و برابری اقتصادی بدست می دهد؟ وقتی دمکراسی به عنوان یک مکتب فکری، یک صدم کمونیسم مدافع برابری انسان ها نیست، چه مجبوریم خود را به این پرچم آویزان کنیم؟ همچنین در بُعد فرموله کردن مطالبات و شعار‌های مبارزاتی، ما توصیه می کنیم که طبقه کارگر شعار‌های و خواسته های روشن خود مثلاً اگر نان، آزادی و برابری است، آنها را همانگونه مطرح کند. اگر آزادی زن و مرد می خواهیم، باید شعارمان برابری زن و مرد باشد. اگر برابری اقتصادی می خواهیم، باید آن را روشن مطرح کنیم. اگر مسؤلیت و تعهد جامعه در قبال کودکان یا آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی و هر چیزی دیگری... می خواهیم، چرا باید آنها را با شعار مبهم و تفسیربردار دمکراسی آغشته کنیم؟ به ویژه وقتی صاحبان اصلی جنبش دمکراسی طلبی، بدون هیچ ابهامی آن را در مقابل کمونسیم علم می کنند، دیگر برای ما دیر شده است تا بتوانیم با شعار دمکراسی کاروان خود را از کمین دمکراسی نجات دهیم. باید ما خواسته های جامعه را در ظرف و ترمینولوژی جنبش خود بیان کنیم، نه در قالب شعار‌های جنبش دمکراسی طلبی. صف سوسیالیست ها از دمکرات ها و هر نوع سرمایه داری، هویتی، جنبشی و ماهیتاً متفاوت است. تفکیک این دو به طریق اولی امروز ضروری است. نباید پرچم آزادی را با هر شکل از دمکراسی عوضی گرفت. امروز دیگر شعار دمکراسی برای ما نان و آب نمی شود. وقتی سنت های جنبش اجتماعی ما سر جای خود قرار گرفتند، کفر نیست آنگاه اگر کسی آن را سیستم شورایی (در بُعد چگونگی مداخله مردم در امور انتخاب و عزل و نصب نهادهای اداری) و دمکراسی پرولتری بخواند، اما به شرطی که تکلیف کلیت این جنبش را مشخص کرده باشیم.

منظور مردم از دمکراسی، همان آزادی است!

مقولاتی مانند دمکراسی، آزادی، حق و رهایی نزد جنبش های طبقاتی یک معنی توافق شده برای همه ندارند و این مشکلی است که باید به کمک ابزار‌های دیگری جایگاه واقعی آنها را در هر زمانی تعیین نمود. هنگامی که بحث بر سر ارزش و تعاریف این مقولات است، حتی المقدور باید معنی این مفاهیم، اصطلاحات و عبارات بر ما روشن باشد. بله، ممکن است بکارگیری کلمه دمکراسی نزد کسانی همان آزادی و رهایی تصور شود. ضمن اینکه دستکم بنظر می رسد برخی شعار‌ها استاندارد، سراسر است و غیر قابل تفسیرند، ولی باز عملاً این ما هستیم از روی خاصیت تاریخی، جنبشی و اجتماعی در هر مرحله از رشد مبارزه طبقاتی به آنها معنی کنکرت می بخشیم. بنابه رشد مبارزه طبقاتی باید یکی از آنها را در یک مرحله بدست گرفته و دیگری را از دور خارج کرد. ما هستیم تشخیص خواهیم داد که در هر مرحله تاریخی آن مقولات را برای چه هدف طبقاتی طرح می نمایند. ما ناچاریم با پسوند و پیشوندهایی که کاربران هر شعاری از جمله دمکراسی، حق و آزادی ضمیمه آن می کند، منظور ایشان از آزادی و رهایی، آزادی از چه (طوق و زنجیری) است، عیان کنیم. یکی از ضرورت های تفکیک مفهوم آزادی از دمکراسی دقیقاً تفاسیر چندگانه از آن است. با این قیاس می توان درک کرد که چرا همه جریاناتی که خود را مارکسیست می نامند و مدعی هستند که تئوری هایشان مارکسیستی و مبنی بر مانیفست، ایدئولوژی آلمانی و کاپیتال است، ولی به اندازه تعداد سازمان ها برداشت و تفاسیر مختلف از این منابع وجود دارد. پس بدون کمک گرفتن از مبارزه کارگر با سرمایه داری، نمی توان حتی معنی یکسان برای پدیده ها و مفاهیم و جایگاه احزاب و اشخاص یافت. اکنون مشخص شده که نه فقط باید با جریانات اصلی جنبش دمکراسی طلبی، بلکه باید با جریان های پوپولیست و تازه دمکرات شده نیز، مرزبندی داشته و تعریف درستی از مقولات "مردم و دمکراسی مردمی" داشته باشیم. چرا که مگر کدام سیاست و شعار بورژوازی در جهان یافت می شود که آن را به نام مردم عرضه نکنند؟ در واقع بورژوازی توانسته است آراء، افق و راه و روش یک طبقه را به افق و راه و روش بخش هایی از مردم تبدیل کند و آنان را با خود همراه و هم‌رنگ نماید. در این متن عوض اینکه به معنی لغوی دمکراسی بجسبیم و تاریخاً منظور مردم از آن را سبک و سنگین کنیم، باید کارکرد واقعی و امروزی آن جنبش را توضیح دهیم. اینجاست که برای تفکیک پراتیک کمونیست ها از لیبرالیست ها و دمکرات ها ترمینولوژی آزادی بسیار معتبرتر است. زیرا آزادی، یعنی رهایی از قید و بندهای مناسبات موجود. رهایی از بیکاری، از بی مسکنی، از بی دارویی و رهایی از ترس و جنگ و نابرابری اقتصادی و از هر چیزی که با وجدان جور در نیاید. یعنی آزاد باشید هر کاری که دوست دارید انجام دهید و هر طوری که مایل اید زندگی کرده، بنویسید و بخوانید و هر چیزی را که با وجدانتان منافات ندارد، انجام دهید.

آیا "وجدان" می تواند معیار درستی برای پذیرش و عدم پذیرش مفاهیم و فعالیت های ما باشد؟ تشخیص صحت و سقم درستی

کمونیست ۲۵۱

"وجدان خود" با چه معیاری قابل اندازه گیری است؟ بی شک بدون در نظر گرفتن اینکه "این خود کیست" و در هر عصری، چه چیزی را با وجدانی و کدام را بی وجدانی می نامند، حاصلی از این مبحث نخواهیم داشت. بدون درک شعار‌های جنبش های اجتماعی و خاصیت دورانی آنها برای طبقات، مشکل بتوان معانی صد در صد توافق شده ای برای این عبارات یافت. در پروسه تاریخی بعضی از شعار‌ها (از جمله دمکراسی)، به جایی می رسد که کاربرد اولیه خود را از دست می دهد و نتیجه حاصله از آن، با مفهوم لغوی و مورد نظر توده ها یکی نباشد. حلقه تکمیلی معانی کنکرت این مقولات، بخشاً به این مربوط می شود که در متن چه شرایطی و توسط چه مکتبی و برای تحقق کدام ارزشهای طبقاتی به کار گرفته می شوند.

وقتی جنبش دمکراسی طلبی تهاجم و اقدامات سلبی مردم علیه این سیستم و حکومت های مدافع آن را غیر دمکراتیک می داند، پس عملاً نه همراه مردم جهت کسب آزادی، بلکه علیه آنها و عامل بازدارنده و نقشی ارتجاعی ایفا می کنند. با گذاشتن دمکراسی در این متن، تعاریف روح فرشته گونه تبدیل به دیو بیکاری، زشتی نابرابری و لشکرکشی ها می شود و از اول تا آخر به زبان بورژواپی سخن می گوید. با توجه به همه این مؤلفه ها، اهمیت تفکیک جایگاه امروزی جنبش دمکراسی و زمان تعیین تکلیف آزادی با دمکراسی فرا رسیده است. قاعدتاً نیرو‌هایی که خود را چپ و کمونیست می نامند، باید تفاوت های اساسی بین دمکراسی با آزادی را شیر فهم باشند که این جنبش، جنبشی برای آزادی و برابری واقعی انسان ها نیست. شیر فهم باشند که پیش شرط تحقق برابری کامل انسان منوط به تغییر دادن و زیرو رو کردن مناسبات تولید، یعنی مناسبات سرمایه داری و در رأس آن تحقق برابری اقتصادی است. طنز تلخ این است که ما اغلب با این سؤال از طرف نیرو‌های چپ و "کمونیست" روبرو می شویم که آیا در مقابل تعریف مردمی و پرولتری دمکراسی چه جوابی داریم؟ قبلاً تا حدودی به این سؤال پاسخ داده شد و اکنون اجازه بدهید که تعریف پرولتری آن و مقوله "مردم" را قدری بیشتر بشکافیم.

با وجود اینکه بندرت می توان از سیاست، جامعه، ایدئولوژی و اقتصاد صحبت کرد و از کلمه مردم استفاده نکرد، در عین حال باید بر ما مشخص باشد که کلمه مردم علاوه بر یک مفهوم کلی نزد کاربر، به چه منظوری به کار می رود. اگر از قبل استفاده از کلمه مردم روشن نباشد، دروازه ای برای تفاسیر مختلف و متضاد باز می شود که قصد دارد منافع گوناگون پشت کلمه مردم را یکسان نشان دهد. کلمه مردم بسیار کلی است که در بعضی از متون هیچ معنی کنکرتی ندارد. اما این بدان معنی نیست که باید ساده از کنارش گذشت. در جامعه طبقاتی اگر عباراتی گنگ باشد، معنی اش این نیست که خنثی است. گنگ بیان کردن عبارات و مقولات در تحلیل نهایی به سود طبقه ای تمام می شود که اکنون در حاکمیت است. علاوه بر اینها، در اغلب موارد نتیجه حاصله از شعار‌ها با منظوری که مردم از آن دارند، یکی نیست. مردم منظورشان از انتخاب حزب محافظه کار در مقابل حزب لیبر، انتخاب دونالد ترامپ و ... گشایش و بهبود زندگی است. اما هنوز دوران "خدمت" منتخبین به سر نرسیده، از رأی خود پشیمان می شوند. مردم منظورشان از داشتن مذهب، صلح، صفا و آرامش است، اما سر از جهاد با کفار در صفوف داعش، مجاهدین و جمهوری اسلامی در می آورند. مردم از حب وطن بهبود زندگی را مد نظر دارند، اما بورژوازی با این شعار‌ها سوخت جنگ دوم جهانی تهیه کردند و نازیسم و ناسیونالیسم ترک و... را سازماندهی می کند. منظور مردم از "آن دنیا" و روز "آخرت"، رسیدن به "بهشت موعود" است، بی خبر از اینکه وعده بهشت آن دنیا، به کارگران نسخه دست کشیدن از زندگی شایسته در همین دنیای موجود است. مهمتر از اینها، مردم چه چیزهایی را درست و کدام را غلط می دانند، از جیب خود بیرون نمی آورند. روندهایی در جریان اند که این توهمات را به ایشان بقبولاند.

علت اینکه چرا مردم در جهنم این دنیا به توهمات "بهشت آن دنیا " فکر می کنند، قابل درک و واقعی است. اما توهم شان بجای واقعیت، واقعی نیست. بنابراین، اگر منظور مردم از دمکراسی همان آزادی و برابری باشد، به خاطر عدم شناخت وجه تمایز افق ها و پرچم های غیر انقلابی از جمله جایگاه دمکراسی طلبی در عصر امروز است. این یکی دیگر از دلایلی است که افق بورژواپی بر جامعه حاکم است و بعداً بر قیام ها و انقلابات مردم حاکم شده و بعد از نافرجامی بعد از یک دور باطل، همه را دنبال نخود سیاه می فرستند. در نتیجه، منظور مردم از جنبش دمکراسی طلبی هر چه باشد، جنبه بورژوایی آن را تغییر نخواهد داد. اگر مردم از اول تا آخر هر پدیده ای را می شناختند، دیگر چه نیازی به علم، تجربه و مارکسیسم جهت شناخت ماهیت جنبش ها، مکاتب و مقولات بود؟ به این خاطر برای کسب آگاهی باید به علم، تئوری و آگاهی طبقاتی مراجعه کرد. اینها تعیین کننده هستند و نه نیت توده های آلوده به جهانیبی مذهبی و بورژوایی در جهان معاصر. تعریف نیرو‌های اصلی بورژوازی از دمکراسی مشخص

←

کمونیست ۲۵۱

دمکراسی، شعاری برای ...

و سرراست علیه انقلاب کارگری و کمونیستی است، این پوپولیست های تازه دمکرات شده و شیفته دمکراسی هستند که با دمکراسی سر خود و آزادی مردم کلاه می گذارند.

در جامعه طبقاتی بکارگیری کلمه مردم توسط احزاب سیاسی در اغلب موارد - به خصوص وقتی راجع به وضع طبقه کارگر بحث می کنند - نقابی است برای پوشاندن منافع متضاد طبقاتی. در بحث مشخص کردن جایگاه و ماهیت جنبش های اجتماعی، واژه مردم بشدت غیر طبقاتی و گمراه کننده است. مردم طبقات و اقشار اجتماعی از کارگر و بورژوا تا خرده بورژوا و... را در بر می گیرد. تا جامعه طبقاتی است، مردم نه اهدافی مشترک دارند و نه منافع مشترکی دنبال می کنند. مادامی که جامعه هر دو طبقه، پرولتاریا و بورژوازی را در متن خود جای داده است، مرز آراء و افکار توده ها با آراء و افکار طبقه حاکم، با دیوار چین از هم جدا نشده است. نه فقط کلمه مردم، بلکه عبارات، شعارها و مقولات بار معنایی و محتوایی دارند. باید سعی کرد حتی المقدور گفته ها و نوشته های ما شفاف و در خود منظور را برساند تا از تفاسیر متعدد جلوگیری شود. در ضمن باید به این مسأله آگاه بود که در جامعه، خارج از بخش متوهم مردم، کاراکترهای اصلی گردانندگان و افکارسازان طبقه بورژوازی نیز هستند که منظورشان از دمکراسی بسیار سرراست آزادی مردم نیست، بلکه نوعی مدل حکومتی و انتخابات پارلمانی است که هر چهارسال یک بار عده ای را انتخاب می کنند و پس از انتخاب این عده، سیستم دمکراسی آنان را تا چهارسال دیگر به خانه بفرستد! در واقع دمکراسی برخلاف تصور مردم از آن، اسم مستعار مدل حکومتی نزدیک به بلوک غرب است، (بنگرید به پاورقی "۵" این فصل). اسم مستعاری است برای مخالفت کردن با حکومت های چپگرا و جریانات کمونیست و البته با ماسک آزادی. در این گیرودار تا ما بیابیم منظور مردم از دمکراسی را مشخص کنیم، چرا سرراست شعار آزادی و برابری را در مقابل استثمارگران مطرح نکنیم تا آب از سرمان نگذرد؟

همچنین باید از کلمات و شعارها در جای درست استفاده کرد. در این متن است که باید از کارگران متوهم پرسید: دمکراسی چه شعاری است که امروز هم کارفرما و هم کارگر به نشانه دفاع از منافع خود باید آن را علم کنند؟ در واقع بخشی از وجه تمایزات خواست کارگران بوسیله شعارها و سنت مبارزاتی آنان مشخص می شود که باید دقت کافی را در استفاده نه تنها شعارها، بلکه واژه ها و استفاده درست از مقولات بخرج داد. فراموش کنیم که در دوره تاریخی معینی، ترم دمکراسی مستقیم یا دمکراسی پرولتری به معنای آزادی بود. اکنون با تحولات دنیای معاصر و گذشت زمان، دیگر حتی استفاده از این ترم به معنی دمکراسی پارلمانی است. وظیفه آگاهی این است که سعی کند توده ها هر آنچه را که می خواهند دقیق بیان کنند و نه افق بورژوازی گذاشته شده در زبان شان و به اسم باورهای توده ها را از بورژوازی تحویل بگیرند. تأکید چندباره بر آزادی، رهایی و برابری اقتصادی به جای دمکراسی به این خاطر مهم است که بورژوازی و سفسطه بازان نمی توانند راحت آن را لوٹ کنند. علیرغم هر سفسطه بازی و بازی با کلمات کارگزاران طبقه حاکم در دنیای سیاست، شعارها و مقولاتی مانند آزادی، حکومت کارگری و سوسیالیستی، مقولات کلیدی بوده و کمتر تفسیربردار هستند. برابری اقتصادی را میتوان با آمار و ارقام، ساعت کار کمتر، استراحت بیشتر و تشکل کارگری نشان داد. نه با انگشت نشان دادن به نشان پیروزی در انتخاب فلان رئیس جمهور.

نقد سیاسی جنبش دمکراسی طلب، نباید به برداشتی اسکولاستیکی منجر شود یا آن را تا سطحی تقلیل داد که گویا تنها با فشار و ضرب واژه ها و استفاده درست از کلمات (آزادی بجای دمکراسی)، بدون کارکرد هر کدام از این شعارها و خارج از زمان و مکان ترجمه شود. تضاد دمکراسی با آزادی و رهایی، فقط تفاوت لغوی دمکراسی با آزادی نیست، بلکه تفاوت در جایگاه این دو پرچم برای دو طبقه کارگر و سرمایه دار در دنیای امروز است. ضرورت تفکیک آزادی از دمکراسی، نیاز تفکیک دو جنبش متضاد اجتماعی در کلیه سطوح زندگی است. به خصوص تا جامعه طبقاتی است، همیشه سفسطه بازانی پیدا خواهند شد که بخواهند با حرفی و بازی با کلمات، واقعیت های بزرگ را بصورت جملات بی جوهر و شعارهای کلیشه ای از محتوا تهی کنند. دمکراسی و شعارهای آن را باید به صورت زنده، تاریخی و واقعی نگاه کرد. باید رسالت، پیام و جایگاه آنها در هر زمانی را بطور زنده در نظر گرفت. ظاهراً این خلاف چیزی است که جایی در همین مطلب گفته شد که می توان جنبش ها را در بُعد نظری، محتوایی، جوهری و اهداف قائم بالذات آنها از هم تفکیک نمود. اینجا تأکید می شود که آنها را باید به صورت تاریخی، طبقاتی و مؤلفه های مرکب و مرتبط باهم در نظر گرفت. سرمایه داری یک نظام پیچیده است و قادر است در اشکال پیچیده خود را بازتولید کند. نوعی از سرمایه داری ممکن است این ظرفیت را از خود نشان بدهد که شعار

آزادی، رهایی و برابری را بمانند دمکراسی در خدمت حفظ نظام استثمارگر ترجمه کند. بحث این است که باید این پیچیدگی را درک کرده و در هر لباسی شاخص ها و علائم استثمار را بشناسیم. باید محتوای پشت اشکال ظاهری و فرم جنبش ها و شعارهای آنها را در متن مبارزه طبقاتی معنی کرد. اگر امروز با شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری مرز خود را با جریانات مختلف دمکراسی خواه مشخص کنیم، زمینه را مساعد می کند تفاسیر دقیقی از آزادی داشته باشیم. در غیر این صورت منظور یک ناسیونالیست از آزادی، از آمدن از سلطه فلان حکومت اشغالگر و "حق حاکمیت ملی" و در واقع حق استثمار کارگران وطن خویش است، نه حق تشکل کارگر، رهایی انسان از کار مزدی، رهایی از جنگ، ترس و غیره. منظور بورژوازی صاحب سرمایه از دمکراسی، آزادی در داشتن حق مالکیت خصوصی و منظورش از برابری، برابری حقوقی شهروندان است. لذا بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی و پیامی که یک پرچم سیاسی در آن ایام برای جامعه دارد و بدون در نظر گرفتن رابطه ارگانیک آن با مبارزه برای (لغو کارمزدی یا بقای آن) مشکل بتوان در خود، جایگاه اجتماعی طبقاتی دمکراسی را مشخص کرد. شعارها در متن مبارزه زنده در مراحل تاریخی معنی کنکرت پیدا کرده و در جای درست قرار خواهند گرفت.

امروزه جنبش دمکراسی طلبی در کشمکش استثمار شوندهگان با استثمارگران نمی تواند، آزادی، رهایی و برابری اقتصادی را بسان دمکراسی از محتوی تهی نماید. اگر فرضاً روزی نوعی از سرمایه داری توانست شعارهای رادیکال و بی تفاسیر گوناگون امروز، مانند آزادی، حکومت کارگری، سوسیالیسم و... را چون دمکراسی از محتوی رادیکال خالی کرده و به الفاظ و کلمات تبدیل کند، آنگاه باید در فکر پرچم و شعارهای دیگری باشیم که ما را قادر کند با نابرابری پنهان پشت آن مفاهیم مبارزه کنیم. هر زمانی باید شعاری بلند کنیم که با استراتژی مان جهت نفی هرگونه نابرابری انسانها منطبق باشد.

هر جریانی مدعی مارکسیسم، اگر امروزه با پرچم دمکراسی تعیین تکلیف نکند، در واقع مفهوم آگاهی طبقاتی و محتوی آزادی را به جملات فریبنده و توخالی به سطح دمکراسی تقلیل داده است. "مارکسیست" های جدیداً دمکرات شده، با وام گرفتن دمکراسی از معماران نظم نوین جهانی میان طبقه کارگر توهم ایجاد می کنند. طبقه کارگر باید شعارهای مبهم، دوپهلو و تفسیر بردار را به صاحبان آن پس داده و خود بسیار شفاف، پرچم آزادی، برابری اقتصادی و سوسیالیسم را بدست گیرد.

لنین و دمکراسی پرولتری

پوپولیست ها در این رابطه پای لنین را بعنوان همنظر خود به میان می کشند. باید دو نکته در مورد برخورد لنین به دمکراسی را توضیح داد: اول اینکه لنین در زمان حیاتش حاضر نبود به خواسته های بورژوازی اپوزیسیون ناراضی که مطالبات خود را در قالب طرفداری از دمکراسی فرموله می کردند، تن در دهد. او تلاش می کرد با تعریف "دمکراسی پرولتری" مرز کمونیسم و کارگر آن ایام را با دمکرات ها و لیبرال ها روشن و تفکیک کند. نوشته های وی اساساً بر دخالت مستقیم مردم و فراهم کردن شرایطی برای شرکت کارگران و زحمتکشان در سرنوشت جامعه و آزادی های مدنی از پایین، پافشاری می کرد. در بسط و تکمیل برداشت لنینی از دمکراسی، باید به روند این جنبش و شعارهایش بصورت یک پروسه و تطور تاریخی نگاه کرد. در آن زمان دمکراسی به منزله جنبشی جدا از طبقه کارگر، در آغاز راهی بود که اکنون آن را پیموده است. به حکم شرایط تاریخی، تفاوت جایگاه دمکراسی در کشمکش طبقات آن ایام با امروز و عدم اختصاص انرژی و زمان کافی به نقد جامع و کامل این شترگاپلنگ (اگر بورژوازی را از در بیرون کردید- از پنجره دمکراسی وارد شود)، لنین همه جانبه با آن تسویه حساب نکرد. لیکن بی انصافی است اگر گفته شود لنین قصوری داشت. منظور او و حزبش از دمکراسی پرولتری همان آزادی بود. یا می توان پذیرفت ظرفیت او و حزب بلشویک همان اندازه بود. در پروسه تاریخی مبارزه استثمار شوندهگان با استثمارگران، بعضی مؤلفه ها تدریجاً تغییر می کنند. در این تغییر و تحول پرچم دمکراسی جایگاه بینابینی و سمپاتی اوائل خود با کارگران را، با حراست تمام و کمال از بنیادهای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، فیصله داد. اگر در دوران لنین دمکراسی به معنی آزادی بود، امروز به معنی حاکمیت پارلمانی است و به مفهوم واقعی آن دوران نامربوط. امروز دمکراسی چیزی جز اعمال حاکمیت (دیکتاتوری) طبقه بورژوا بر طبقه کارگر نیست.

و نکته دوم: نقد جنبش کمونیستی پس از لنین در زمینه مورد بحث روشن تر شده و پیشروی کرده است. جنبش کمونیستی مدیون منصور حکمت است که بطور منسجم مقوله دمکراسی را تشریح کرد. به یمن متولوژی لنینی منصور حکمت، اکنون شناخت ما از این پرچم بورژوایی، چند گام از زمان لنین جلوتر است. اگر هنوز

۲۷

سوسیالیست های هموزن دمکرات ها با کلیشه کردن برخورد لنین در آن زمان، مانع نقد ریشه ای کمونیستی ما به جنبش دمکراسی و فاش کردن تفاوت های آن با آزادی می شوند، مشکل جای دیگر است. آنان برای گریم کردن دمکراسی هر جنبه مثبت آن را پرولتری و هر چه منفی است، دمکراسی پارلمانی یا در رادیکال ترین حالت دمکراسی بورژوایی می نامند. بدون اینکه جایگاه این پدیده واحد را با تمام بار مثبت و منفی آن برای پرولتاریا مشخص نمایند. این منصور حکمت است که در "دمکراسی تعابیر و واقعیت" مرز خود را با این شترگاپلنگ روشن کرده تا آزادی با دمکراسی و کمونیست ها با دمکرات ها خلط نشوند. برای جاری کردن متولوژی منصور حکمت بر جنبش طبقه کارگر، باید این روند را تا نهایت ادامه داد.

اعلام اینکه دمکراسی امروزه شعاری پرولتری و محمل آزادی اقتصادی نیست، قدم اول در این راستا است. قدم دوم این است به طبقه کارگر توضیح داد که پرچم دمکراسی، پرچمی برای تبدیل کردن احزاب انقلابی به رفرمیست، رسوخ ایده های بورژوازی در کمونیسم، فاسد کردن اتحادیه های کارگری و فروختن افق بورژوازی ملبس به آزادی است. برعکس آنچه تصور می شود که دمکراسی پرچم صلح و آسایش و علیه خشونت است، پرچمی برای تحکم و به تمکین کشاندن مردم صلح جو در مقابل خشونت دولتی و کشورهای دارای سلاح های اتمی به نام دمکراسی است. جناح لیبرالیست و به ظاهر اومانیست جنبش یاد شده، که در مقابل دارندگان بمب اتمی کشورهای دمکراتیک، لال و رام شده اند، اما با پاره شدن بادکنک دست یک پسر بچه کارگر در خیابان، صد ثن تنوری ضد خشونت و علیه اعتراضات کارگری می نویسند! ایدئولوگ های راست مدعی اند اگر در جامعه دمکراسی باشد دنیا بهشت می شود و آنانی که جدیداً به دمکراسی ملحق شده اند نیز حلال همه مشکلات را دمکراسی می دانند. اما هدف غایی تمام جریانات دمکراسی طلب، نفی افق هژمونی پرولتاریا بر جامعه است. دمکراسی بیشتر ظرفی برای راست ها و دمکراتها جهت در هم شکستن هر گونه مبارزه رادیکال، سلبی و کمونستی علیه بر چیندن نظام سرمایه داری است. دمکراسی زنگ بیداری روح خفته ناسیونالیسم به منظور انشقاق در صفوف طبقه کارگر جهانی و جنبش ملت سازی است.

پیشکسوتان دمکرات در اوائل انکشاف تولید سرمایه داری، طوری به مردم حقنه کردند که تنها عامل بدبختی انسان مناسبات فنودالی، عقیماندگی فرهنگی، توسعه نیافتگی صنعت، بیسوادی توده ها و زندگی روستایی است. به مردم قول دادند که اگر روزی جامعه صنعتی شود، زندگی روستایی به شهری و بیسوادی را با باسوادی جایگزین کرد، برق، تلفن، مطبوعات و روزنامه داشت، زن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشته باشد، همه خوشبخت خواهند شد. امروزه جوامع سرمایه داری مهد دمکراسی توسعه یافته، صنعتی شده و زندگی شهر نشینی غالب است. مناسبات عقب افتاده فنودالیستی از بین رفته، انقلاب انفورماتیک، انترنت، فیس بوک، توئیتر، رادیو، تلویزیون و ...اختراع شده اند، اما آزادی و برابری کامل اقتصادی انسان متحقق نشده است! همه آن مؤلفه ها تنها نشانه دوران بلوغ سرمایه داری اند و هنوز باید کار دیگری برای تحقق برابری انسان انجام داد! در نتیجه برای برابری چیزی بیش از دمکراسی لازم داریم و آن انقلاب و اقدامات سلبی یک طبقه (طبقه کارگر) در متحول کردن رابطه کارگر با اقتصاد است. برای برابری کامل انسان، تعیین تکلیفی - که مشخصات آن بصورت اصول کمونیسم مدون شده- با سرمایه داری ضروری است و باید اتفاق بیافتد. مضمون و جوهر اقدام اجتماعی این طبقه تعیین کننده تعالی انسان و حدود و ثغور آزادی می باشد، نه اینکه کدامیک از طبقات از دیگری باسوادتر، دمکرات تر و با فرهنگ تر است. در تعیین جایگاه جوهر و محتوایی پراتیک طبقاتی نیز، دخالت دادن عنصر دمکراسی، به غلط مد شده و تقدیس می شود. دمکراسی را ناحق در جایگاه آزادی نشانده اند. کسانی که با مخدوش کردن مرز آزادی با دمکراسی باعث ابهام می شوند و این یکی را (

دمکراسی) جای آن دیگری (آزادی) می گذارند، هدفشان خدمت به آزادی و رهایی بشر نیست، بلکه با اهرم دمکراسی می خواهند به جنگ برابری اقتصادی بروند. گرایشات و جنبش هایی که دارای جوهر مترقی و انسانی و قائم بالذات نباشند، با دکلمه دمکراسی انقلابی و انسانی نمی شوند. هم چنانکه جنبش های ملی گرایی عصر حاضر مکرراً بسم الله دمکراسی سر می دهند، در عین حال خودشان چماق بدست و مجری کثیف ترین و ضد انسانی ترین سیاست های بورژوازی به بن بست رسیده امروز هستند. این دمکراسی و حق آزادی صوری نیست که دامنه مادی آزادی مردم و قدرت آنها را تعیین می کند، بلکه شرایط مادی و نقش آنان در کنترل بر امور اقتصادی، موقعیت شغلی و اجتماعی آنان است. در تحلیل نهایی این مکاتب طبقاتی- اجتماعی و جنبش ها و البته قیل از همه توازن قوای میان آنهاست که سهم بشریت را از آزادی تعیین می کند. مسأله تا به کمونیسم و طبقه کارگر مربوط می شود، بدست گرفتن دمکراسی بیشتر باعث سردرگمی، گمراهی و مخدوش کردن مرز هاست و نه بالا بردن آگاهی. دمکراسی سمبل ←

دمکراسی، شعاری برای ...

برابری طلبی و ضد کابینالیسم نیست. این توده های مردم هستند که باید گنجشک را به نرخ قناری از جنبش دمکراسی طلبی نخرند. در صورت عدم تغییر مناسبات اقتصادی، جامعه روی پله ای که هستیم می ماند و تناقضات موجود رفع نشده باقی خواهد ماند. تنها با خلع قدرت سیاسی و اقتصادی از طبقه استثمارگر و خارج کردن سرنوشت بشر از دست بازار و سیستم دمکراسی طلبی کنونی است که به معنی واقعی برابری اقتصادی انسان ها تضمین می شود.

طبعاً این دادن امتیازی به نظام میتنی بر دمکراسی پارلمانی و "حکومت منتخب مردم" است که در کشور های اروپایی و در معیت حکومت الیگاریشی و اریستوکراسی، حتی پسر هر خانواده بیگار و یا راننده اتوبوس لندنی، از نظر حقوقی آزاد است که به دختر ملکه انگلیس پیشنهاد ازدواج بدهد(۲)؛ ولی در بُعد پراتیک، تنها میلیونری چون پسرمحمد الفهد (کیوتر با کیوتر، باز با باز) شانس وصلت با خانواده سلطنتی (دایانها) دارد. آن هم اگر از تهدید و ترور معماران اصلی سیستم دمکراسی، به جرم ” خیانت به موازین سلطنتی" جان سالم بدر برد. عقل بورژواهای دمکرات انگلیس در تحکم بر جامعه به جایی رسیده است که ظاهراً خانواده سلطنتی را در سیاست دخالت ندهند تا برای تحکیم این نظام مقام این نهاد "مقدس" را مافوق سیاست و سیاستمدان قرار دهند. بورژوازی می داند که سیاستمداران می آیند و می روند، اما این نهاد (سوپاپ اطمینان) است که باید محفوظ بماند. رسانه های بورژوازی ریاکارانه ادعا می کند که خانواده سلطنتی در سیاست مداخله نمی کنند. ولی وقتی بخواهند در انگلیس درجه افتخار "سیر" یا "شوالیه" به کسی بدهند، باید یکی از اعضای این خانواده "شمشیر افتخار ” را در دست وی بگذارد! نخست وزیر کشور دمکراتیک انگلیس که بالاترین مقام دولتی و سیاسی کشور است، حکم تائیدیه شروع به کار خود را از ملکه دریافت می کند. و این هنر عظیمی در ریاکاری است که مقام و جایگاه نهاد سلطنتی را در پوشش "عدم دخالت ملکه در سیاست" به مردم حفته کرده اند . ملکه برای بورژوازی انگلیس جایگاهی همچون خامنه ای در جمهوری اسلامی برای بورژوازی ایران دارد. این درست است در جوامع سرمایه داری مهد دمکراسی، هر کارگری حق کاندیدا شدن برای هر مقام دولتی دارد، ولی با حاکمیت دمکراسی، تا صد سال دیگر یک کارگر با حفظ مقام اش عملاً مقام نخست وزیری انگلیس را بدست نخواهد آورد (۳). در کشور های اروپایی عملاً دمکراسی هست و مردم می توانند هر چهار سال یک بار "نماینده" انتخاب کنند و هرچه که دوست دارند آزادنه بیان نمایند، اما این حق انتخاب و آزادی بیان متناظر بر اصول دمکراسی، هیچ تغییر بنیادینی در کنترل سیستم اقتصادی و اجتماعی بر زندگی همان مردم بوجود نمی آورد(۴). با وجود دمکراسی در این جوامع، به اندازه تعداد مساجد کشور های اسلامزده ایران و ترکیه، کلینیک روانپزشکی (در مثل مناقشه نیست) برای معالجه افسردگی مردم وجود دارد!

این موضوع که دمکراسی را باید بر حکومتهای نظامی، توتالیتر، الیگارشی و مستبد ترجیح داد، مانع از نقد ما به آن نمی شود. چرا که دمکراسی نسبت به آزادی از زمانه عقب تر است. هجوم دمکراسی به کمونیسم در کشور های اروپایی، به خصوص پس از شکست بلوک شرق، چنان فضای ارتجاعی به بار آورده که اگر در اماکن عمومی شما می گفتید من کمونیست هستم، تعجب می کردند و با طنز می گفتند: کمونیسم فسیل شد! اندیشه یک کمونیست را حتی بی اعتبارتر از اندیشه یک مسلمان دانسته و می دانند! دمکراسی به دلیل عدم تغییر مناسبات اقتصادی و رابطه تولید کنندگان با این سیستم آزادی را به حکمی بی پشتوانه، غیر قابل اجرا و تضمین نشده برای اکثریت تبدیل کرده است. هوا خواهان دمکراسی در چارچوب نظام ارزشی دمکراسی و برای آجنداهای خود این مسأله را توی دست و پای مردم انداخته اند که مردم آزادند به صورت دمکراتیک له و یا علیه آن مجادله نمایند و رای دهند. اما آخر سر، موضوع در همان قلمرو دمکراسی حل و فصل می شود، بدون اینکه مردم بتوانند پا را از خط قرمز حکومت های دمکراتیک فراتر نهند. دولت های دمکراتیک (عبارت دمکراتیک قند در دل بورژوازی ناراضی کشورهای جهان سومی آب می کند) به وسیله اهرم های قدرتی که در دست دارند، رای مردم را هم می توانند باطل، بایکوت و حتی توده ها را سرکوب کنند. همه به یاد داریم که سال ۲۰۰۳ سه میلیون نفر از مردم انگلیس در شهر لندن به خیابان آمدند تا جلوی حمله حکومت انگلیس به عراق را بگیرند. حکومت تره برای این سه میلیون نفر خورد نکرد و از تصمیم قلدرمنشانه خود منصرف نشد و کار خودشان را کردند. سال ۲۰۱۱ یک میلیون نفر از مردم انگلیس به خیابان آمدند تا جلوی حمله دولت به بیمه های اجتماعی و قطع رفاهیات مردم را بگیرند.

ولی حکومت منصرف نشد و آن را قطع کرد. خلاصه داستان به این سادگی است: شما "مردم عزیز" بفرمایید هرچه را که دوست دارید بگویید، اما ما (طبقه حاکم) اهرم های قدرت را در دست داریم! دمکراسی را تحویل شما داده تا آسوده خاطر کارخودمان را

بر اساس استراتژی طبقه حاکم پیش ببریم.

تا پلیس و نیروی نظامی سد دفاع از منافع بورژوازی حکومت های دمکرات- آن سر دیگر قطب دمکراسی - با باتوم ایستاده است، مردم نمی توانند تا آخر مسیر خود را ادامه دهند. بالأخره یک جایی ملکه، شاه، رهبر و پیشوا وارد صحنه شده و خط قرمز را نشان می دهند. از این خط قرمز است که باید مردم کوتاه بیایند و گر نه، با گاز اشک آور، اسب سواران و تیر اندازان مردم را به خانه می فرستند. وقتی پلیس تظاهرات را آرام نظاره می کند، که آن آرام بوده و مطمئن باشند که از فردا حکومت، طبقات و پست های اجتماعی سر جایش است. سه یا هر چند میلیون که دوست دارید به دولت، پارلمان و این یا آن سیاست دولت اعتراض کنید. کسی جلوی شما نمی گیرد، چون مطمئن هستند فردای آن روز ملکه سر جایش است؛ بازار سر جایش است؛ کارگر باید سر کار حاضر باشد و این یعنی پارلمان و دولت سر جایش است. بورژوازی مطمئن است که دمکراسی ارکان نظام آنها را به خطر نمی اندازد و سر جای خود محکم نگه می دارد. آب آسیاب سرمایه داری با وجود دمکراسی هرگز قطع نخواهد شد. علاوه بر همه این ها، در سایه نهادهای تصمیم گیرنده بورژوازی در این کشور ها، انتخابات چنان بی خاصیت شده است که در اغلب موارد نیمی از جمعیت سالها در آن شرکت نمی کنند. زیرا با تجربه به این حقیقت پی برده اند که با رای آنها آب از آب تکان نمی خورد. حکومت ها آنچه را که خود دوست دارند انجام می دهند. در واقع جنبشی که بخواهد عمیقاً به آزادی بپردازد و آزادی عمل مستقیم همه شهروندان را در بعد برابری اقتصادی و مالکیت جمعی ابزار تولید تضمین کند، باید تور های دمکراسی که دور ارزشهای نظام سرمایه داری کشیده است را پاره کند. با تقدیس این مدل، هرگز امکان ندارد استثمارشوندگان به سیستم کارمزدی و حکومت استثمارگران پایان دهند. بالأخره بازار، عرضه و تقاضا سرنوشت بشر را تعیین خواهد کرد.

این جنبش کمونیستی است که به آنچه بدست آمده راضی نشده و راه فراتری از دمکراسی را به ستمکشان نشان می دهد. طبقه کارگر با تسلیم نشدن در برابر محدودیت ها و افق بورژوازی نهفته در دمکراسی، مدافع صالح آزادی برای همه است. این جنبش کمونیستی است که ضمن تلاش برای زیر و رو کردن مناسبات نابرابر کنونی و تبلیغ و ترویج درک ضرورت هژمونی کارگری، دستاوردهای تاکنونی بشر در زمینه آزادی را نیز پاس داشته و تثبیت می کند. به میزان پیشرفت در این عرصه ها، سهم ما از آزادی نیز تعیین می شود. تفاوت اساسی بین آزادی و دمکراسی این است که چگونه باید در همه سطوح به موجودیت دو طبقه- یکی حاکم و دیگری محکوم - پایان داد.

ماهیت نیروهای جنبش دمکراسی طلب

جریانات در دست دارنده پرچم دمکراسی، اساساً دو دسته اند: یکی خود جناح راست بورژوازی در حاکمیت و در اپوزیسیون (محافظه کاران، دمکرات ها و ننولیرالیست ها) هستند که مستقیماً هدفشان از ترویج دمکراسی حکومت مدل نوع غربی و ضدیت آشکار با کمونیسم است و دوم، چپ ها و سوسیالیست های قدیم و جدیداً دمکرات شده که مستقیماً یا تلویحاً این را پذیرفته اند که کمونیسم پاسخ بشریت معاصر و معضلات جامعه و ظرف بسیج مردم برای کسب قدرت سیاسی نیست. در نتیجه باید تا اطلاع ثانوی شعار دیکتاتوری پرولتاریا و از این دست شعارها را بایگانی کرد و بجای شعار حکومت کارگری، پرچم دمکراسی برافراشت که همه طبقات و اقشار اجتماعی دور آن گرد خواهند آمد! طیف دوم فکر می کند این طریق از حاشیه به متن آمدن است. گرچه رویکرد این دومی به دمکراسی در شکل متفاوت است، اما نتیجه نهایی آن با اولی یکی است. یعنی هر دو مدعی اند که دمکراسی پاسخ معضلات امروز بشریت است و هیچکدام شیوه تولید، مناسبات پولی و ... را از بنیان دگرگون نمی کنند. هیچکدام اسمی از ضرورت هژمونی پرولتاریا و کمونیسم نمی برند. اولی خود در رأس جنبش دمکراسی خواهی است و دومی وظایف خود را هم‌رنگ و هماهنگ کردن با جامعه بین المللی (جامعه بین المللی اسم دیگر دولتهای غربی است) تعیین کرده است. این هسته اصلی و پیمای اصلی است که نیرو های دمکراسی طلب به جامعه می دهند. بدون در نظر گرفتن جایگاه نیروهایی فعاله بدست گیرنده این پرچم سیاسی، تنها با تفاوت لغوی آزادی و رهایی با دمکراسی، نمی توان این مرزها را صد در صد از هم تفکیک نمود. در بخش های قبلی گفتم که امروزه دمکراسی پرچم حکومتهای سرمایه داری کشور های متروپل، نهادهای مهندسی افکار ارتجاعی، کارتل های مرکز ثقل بازار آزاد و هر نیروی مرتجعی است که کمر به استثمار بیشتر کارگران بسته است. کشورهای مهد دمکراسی که خود چماقداران لشکرکشی ها، بمب انداختن ها بر سر مردم، عامل ویرانی شهر ها و ... بوده، با در اختیار داشتن زرادخانه سلاحهای اتمی، خود عامل اصلی تهدید به نابودی کره زمین و حیات بشر هستند. دمکراسی، همه این قلدری ها و گندکاری حکومت های سرمایه

کمونیست ۲۵۱

داری متروپل را طی نیم قرن گذشته، دفاع از خود شمرده و اقدام سلبی مردم عاصی و مقاومت آنان در برابر افسارگسختگی این حکومت ها را، غیر دمکراتیک می خواند. این دولت ها ، نیم قرن است که کثیف ترین سیاست ها را به اسم طرفداری از دمکراسی به خورد مردم می دهند. دولت های دمکرات با سیاست و پرچم آلوده به خون دمکراسی، لشکرکشی های سه دهه اخیر را سازمان داده و توجیه کرده اند. تمام دمکرات های تئگوی دمکراسی، طی نیم قرن اخیر به جنبش های ملی و مذهبی پاکسازی های قومی، بال و پر دادند و قلاده آنها را رها و به جان جامعه انداخته اند. این پرچم، تا جایی به جامعه عقبگرد تحمیل کرده که مردم در پیاده روها و مدارس نمی دانند دوست و دشمن کدام است! آیا آن یکی پشت فرمان ماشین نشسته، فرمان ماشین را به سوی آنان در خیابان نمی چرخاند؟ با کوبیدن بر تنبک و طبل دمکراسی و با امپراطوری رسانه ها گوش عالم را کر کرده اند تا افق آزادی و سوسیالیسم را از مردم کور نمایند. در نتیجه سرکوب شدن جنبش های چپ و کمونیستی، جنبش های ارتجاعی مثل مور و ملخ از فاضلاب دمکراسی سر بر آورده اند، به طوریکه برایشان مهم نیست چه کسی را می کشند، مهم این است که تعداد قربانیان هر چه بیشتر و ابعاد جنایات شان وحشتناک تر باشد!

خلاصه، دمکراسی پرچم معترضینی است که کل اعتراض شان به سیستم نابرابر موجود این است: " دمکراسی نیست! این چه وضعیتیته که من رئیس مملکت خود نیستم"؟ و آن دمکراتی که خرش از پُل عبور کرده پاسخ می دهد: خفه شو دایناسور دشمن دمکراسی، من از شما دمکرات ترم، مگر این نیست که مردم مرا رئیس مملکت کرده اند"؟ خلاصه دمکراسی از هر دو سوی این دعوها به ابزاری برای غنی سازی ملت سازی، زنگ بیداری حس عقب افتاده مذهبی، دفاع از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، ترویج فرهنگ دروغین چندفرهنگی (مولتی کالچرالیسم) حاکمین و محکوم کردن محکومین به این شرایط است. بر خلاف ادعای متوهمین که گویا کارگران می توانند با دمکراسی آزادیشان را بدست آورند، این پرچم نه در بُعد نظری و نه در عملکرد سیاسی چنین رسالتی ندارد و هیچ دمکراتی آن را با محو پول، کارمزدی، آزادی اقتصادی و هژمونی طبقه کارگر ترجمه نمی کند. به حکم آنچه تا اینجا گفته شد، باید این پرچم مدافع بازار آزاد، مدافع حفظ شرایط استثمار و بردگی انسان و پرچمی که می رود تا به یک ظرف تماماً ضد کمونیستی تبدیل شود را آنطوری که هست، به صاحبان آن تحویل داده و خود پرچم و شعاری هایی برداریم که روشن و بی تفسیر علیه مناسبات موجود بوده و توسط سرمایه داری قابل مصادره شدن نباشد.

زمین دمکراسی طلبی، زمین سفتی برای طبقه کارگر نیست که در آن به مسابقه با بورژوازی بپردازد که چه کسی بیشتر دمکرات است و منظور ما از دمکراسی درست تر است یا منظور ایشان. تحقق آزادی و برابری اقتصادی با پرچم دمکراسی طلبی ممکن نیست. اشخاصی خیرخواه و دلسوز کارگران مانند هلمت احمدیان که هنوز دمکراسی را مصادف با آزادی می دانند، به طور عینی به جایگاه تاریخی، اجتماعی و طبقاتی نیروهای پشت این جنبش توجه نمی کنند. ما باید سر راست، صورت مسأله آزادی را به جنبش طبقه کارگر برای آزادی و برابری اقتصادی انسان وصل، شروع و ختم کنیم. تنها با جدا کردن صف آزادیخواهی از پرچم شترگاولنگ دمکراسی است که قادر خواهیم بود اعتراض جنبش مطالبات نفی سرمایه داری طبقه کارگر را هدایت کنیم. امروز این پرچم، کمونیسم کارگری و این شعار، آزادی، برابری کامل اقتصادی و حکومت کارگری است. در کشمکش طبقه کارگر و کمونیست ها با سرمایه داری و لیبرالیسم، دمکراسی ابزار دست استثمارگران علیه آزادی، رهایی و برابری اقتصادی مردم است. مسافران راه آزادی، با چراغ راهنمای دمکراسی به مقصد نرسیده و سر از بیابان و جنگل "نظم نوین جهانی" در خواهند آورد.

"علیه" ایدنولوژی ها و ساختار ایدنولوژیکی!

اخیراً پس از شکست بلوک شرق، طرفداران سابق (مغلوب) شیفته دمکراسی این بلوک و طیف های (غالب) این جنبش، تعقل و تعمیق فراوانی کردند تا در میان آن دسته از عبارات، سوزه ها، مفاهیم و کلمات قصار و چند پهلو، یکی را پیدا کنند که اینقدر انعطاف پذیر باشد تا بز عم خود هر چیزی که خواستند را به طور مجازی بار آن کرده و هر پدیده ای را به آن تقلیل داده و قلب نمایند. در این "تنقید" بالأخره فرعه به نام سوزه "نقد ایدنولوژی ها" در آمده است که در ادامه به آن می پردازیم. از طرف دیگر، باز تعقل و تعمیق فراوان کردند تا جنبش کمونیستی را از یک جنبش اجتماعی، طبقاتی، انتقادی، تاریخی و آزادیخواهانه به ایدنولوژی، عبارات، کلمات، مفاهیم و مقولات استعلایی صرف تقلیل دهند. زیرا اگر مبانی برخورد پراگماتیک به آرمان ها، ارزش ها، ارکان و اندیشه و اصول و باور انسان به برابری و زندگی اجتماعی- کمونیستی را به ایدنولوژی و مقولات استعلایی تقلیل دادند، آنگاه جنبه های زشت ضدیت با این جنبش حی و حاضر انتقادی و

دمکراسی، شعاری برای ...

آرامانی را کاهش داده و بتوانند خود را نه علیه رهایی انسان از تنگناها و تناقضات نظام سرمایه داری، بلکه آزادیخواه بنامند! تا وقتیکه به جنگ با این جنبش برابری طلبانه می روند، طوری وانمود شود که این جنگ و ستیز با یک جنبش اجتماعی آزادیخواه، انتقادی و تاریخی حی و حاضر طبقه کارگر نیست، بلکه ستیزی با نظام و ساختار "توتالیتاریستی" ایدئولوژیکی است! اما تقریباً غیر ممکن است که این پیکار جویان، با این کشف بزرگ" نقد ایدئولوژی ها"، بتوانند ماهیت و پراتیک خود را زیر لفافه اینگونه مقولات از چشم جامعه پنهان نمایند. چنانچه در ذیل توضیح خواهم داد، حمله به "ایدئولوژی ها"، آن طرف دیگر سکه دفاع از دمکراسی جهت بازنگری عقاید پیشین خود و کوبیدن میخ بر تابوت "کمونیسم" است.

پرورژه "نقد ایدئولوژی ها" از همان آغاز پروسه به اصطلاح تنقید، صحنه سازی و بساط محاکمه ایده های کمونیستی در دادگاه نظام سرمایه داری با معیاری دوگانه و دلخواهی شروع می کند و به وضوح پیداست که این چیزی دربار ه چیستی مفاهیم ایدئولوژی نمی باشد. این یک کلی گویی در هم و بر هم است که بیشتر حالت تردستی، سفسطه، تحریف و مسخ حقایق تاریخ تلاش صدها میلیون انسان برای آزادی حداقل طی یک قرن گذشته دارد، تا یک پرورژه تحقیقی منصفانه. منتقد " نقد ایدئولوژی ها" کشور های دمکراتیک موجود و نظام سیاسی اجتماعی سرمایه داری جهانی را در مدار مبحث خود خارج کرده و این کشور ها را شمول نقد نمی داند! با معیار دوگانه، باور انسان منتقد به مجموعه ارزش ها، آرمان ها، ارکان و اصول زندگی اجتماعی- کمونیستی را ایدئولوژی می نامد و ایمان خویش به مذهب، معنویات، ارزش ها، اصول و ارکان زندگی اجتماعی غیر کمونیستی را غیر ایدئولوژیک. شاید منظور ایشان این است که دمکراسی هیچ دین، معنویات، ارزش، اصول و ارکان جهانشمولی ندارد و جهان را جنگلی مدرن فرض می کند! این تبیین حتی از زاویه دید مکتب دمکراسی هم نادرست است، چرا که دمکراسی معتقد به وجود جامعه مدنی مبتنی بر وجود کارگر و سرمایه دار، بازار و عرضه و تقاضا و آیین و مذهب و معنویات برای متقاعد کردن مردم به پیروی از اصول ارکان این ارزش هاست. نئولیبرالیسم با الگوی دمکراسی اش فکر می کند باید تعادل جامعه، مذهب و معنویات را حفظ کرد، بازار و تولید کالایی ضروری است؛ رشد تولید سرمایه داری در نهایت و در ذات خود رشد و رفاه عمومی را به دنبال دارد.

اکنون ما از ایشان می پرسیم: آیا بله گفتن شما به نظام سرمایه داری و کاپیتالیسم هیچ بُعد ایدئولوژیکی ندارد؟ ایمان و اعتقاد خود به دمکراسی- غیر ایدئولوژیک و ایمان و اعتقاد طرف مقابل (تنها به این خاطر که در کمپ شما قرار ندارد) به زندگی کمونیستی را ایدئولوژیک خواندن به لحاظ روش تحقیق غیر علمی و از نظر سیاسی فریبکارانه و سفسطه گویی است. نئولیبرالیسم دمکراسی طلب پشت ماسک مبارزه با حکومت ایدئولوژیکی، ریاکارانه با چنگ و دندان از یک ایدئولوژی خاص (سرمایه داری) دفاع می کند. البته در سیرک صحنه سازی ها و تردستی کردن های فریبکارانه تازه دمکرات شده ها، این هم خود شگردی است که کمونیسم را ایدئولوژی اطلاق کرده تا ارزش ها و آرمان های برابری طلبانه زندگی اجتماعی-کمونیستی را از چشم مردم انداخته و به خیال خود کمونیست ها را در میدان نبرد با سرمایه داری خلع سلاح کنند. دمکرات های پسامدرنیست با ایدئولوژی خواندن کمونیسم، تاکتیک قدیمی مخالفت خود با برابری اقتصادی را تغییر داده و در فرم و شکل نوین، از خلال مبحث نقد ایدئولوژی ها، هر چه که دوست دارند نثار ارزش های کمونیستی طبقه کارگر می نمایند. پیش کشیدن آنچه اُدبء، روشنفکران و هنرمندان پرو دمکراسی، اندیشه و روشنگری نوین مبارزه با ایدئولوژی و "توتالیتاریستی" می نامند، فاقد مشخصه روشنگری در قلمرو تحقیق علمی و حقیقت جویانه بیغرض، بی طرف و صادقانه می باشد. این تنها شکل و بیانی دیگر از جهانیینی و ضدیت افسار گسیخته نئولیبرالیسم با کمونیسم و تطهیر (قدیس گونه) سرمایه داری در راستای ابطال نظریه کمونیستی است.

جنبش کمونیستی مانند هر جنبش اجتماعی- طبقاتی دیگر ، دارای ابعاد متعددی است که بُعد "ایده ” فقط یکی از آنهاست. لذا اطلاق، تعریف و تقلیل این جنبش به ایدئولوژی، یک شعبده بازی است. در هم آمیختن همه ابعاد یک جنبش به نام ایدئولوژی در یک کیسه و سپس کیسه بوکس کردن کل جنبش، هدف اصلی این پرورژه است.

طبعاً مفاهیم و پدیده ها از جمله ایده در جایگاه خود با حیات مادی بشر در ارتباط اند و در آن قلمرو نیز، به درستی قابل درک و تعریف کنکرت هستند. دستکم برای کمونیست ها چه جاهایی نباید نقد به ایدئولوژی را وارد مناسبات اجتماعی و سیاسی انسان ها کرد و کجاها بخشی جدا ناپذیر از زندگی انسان دانست، قابل تشخیص و قابل تعریف است. مرز ایدئولوژی با پدیده های اجتماعی، حقوقی و مدنی شهروندان از نظر ما مشخص و روشن است. موازین، مناسبات حقوقی و مدنی شهروندان در یک کشور و یک حزب

سیاسی، باید مدون، تصویب شده و مورد توافق و سندیت باشد. اما جاییکه من به برابری و مساوات کمونیستی اعتقاد دارم و شما چنین ایده ای را برای جامعه زیانبار، اتوپیا و غیر ممکن دانسته و به این دلایل با آن مخالفت می کنید، دیگر فقط راجع به مقوله ایدئولوژی صرف صحبت نمی کنیم، بلکه راجع به مبارزه طبقاتی، مناسبات تولید و موازین و مقررات تعریف شده زندگی اجتماعی در یک عصر خاص صحبت می کنیم که جنابعالی هم به جای اینکه در آن جایگاه سر راست مخالفت خود را با استراتژی کمونیستی من برای حکومت کارگری و لغو کار مزدی بیان نمایید، ریاکارانه آن را به قلمرو ایدئولوژی نقب زده اید تا سیاست خود را اینگونه از خلال آن پیش ببرید. بنابر این، هر کسی که از کاتال سوژه کردن ایدئولوژی وارد نقد جهان شناختی و جهانیینی کمونیستی یا نقد سرمایه داری شود، نه فقط نقدش دقیق نیست، بلکه هدفش ناسالم است. چون نقطه عزیمت وی این نیست تا جامعه به معضلات و تناقضات جامعه طبقاتی کنونی عمیقاً پی ببرد، بلکه مسأله برعکس است.

تمام خاصیت "نقد ایدئولوژی ها" این است تا بگوید: کمونیسم هم چون منشاء ایدئولوژی و بُعد نظری دارد، پس باید به آن نه گفت. اما به علت محبوبیت کمونیسم نزد توده های کارگر، سعی می کند که این نه گفتن به "منشاء ایدئولوژیک" کمونیسم را در زوروق فلسفه پیچیده و پشت مباحث "نقد ایدئولوژی ها" پنهان کند تا با نه گفتن جنبش های مذهبی، آخوندها و کشیش ها تداعی نشود. می خواهند وانمود کنند تقدیس دمکراسی و کنار گذاشتن هر چیزی که منشاء ایدئولوژیک دارد (کج دار و مریز) معنی نه به اسلام سیاسی (البته نه به مذهب بطور کلی) نیز در بر دارد. به خصوص در ایران این رگه فکری بیشرمانه، ایدئولوژی را مخرج مشترک دین اسلام و کمونیسم تبلیغ می کند! اما انتقاد آبکی نامبردگان به اسلام سیاسی در مباحثات، در اساس تنها محملی برای بی قرب کردن دومی است و گر نه مکتب دمکراسی یکی از شاخص های "آزادی مردم" شوروی، ویتنام، کامبوج، لهستان، آلبانی و اروپایی شرقی از "توتالیتاریستی" را این می داند که محدودیتی که کلیساها آنجا داشتند هم اکنون رفع شده است و در کشورهای اروپای غربی نیز توانسته اند به اندازه کلیساها طی این مدت، مساجد برای مسلمانان بسازند. گلایه آنان از بخشی از سران اسلام سیاسی از بالا که راحت به دمکراسی ایشان تن نمی دهند، برای این است تا در پایین، مذهب را از زیر نقد ریشه ای و کمونیستی مردم جامعه خارج کنند.

گفیم مفاهیم از جمله ایدئولوژی، بر حسب جایگاهشان در ارتباط با عرصه های زندگی اجتماعی انسان قرار می گیرد. اما پدیده هایی چون موازین، مقررات و قوانین" قرار دادهای اجتماعی" را باید مستقل از ایدئولوژی تعریف کرد. ما حقوق (حق طبیعی) حاشا ناپذیر انسان را تابع ایدئولوژی، نظر شخص و گروههای اجتماعی که هنوز نتوانسته اند نظرات خود را در آن مورد به مصوبه کشور تبدیل کنند، قرار نمی دهیم. معیار این عرصه ها قابل سنجش، قابل رؤیت و قابل اندازه گیری هستند. عقاید و آرا و بیان تا به سند مدون و مصوبه مشخص تبدیل نشده است، برای شهروندان حکم اجرایی ندارند. ایدئولوژی، نظر و عقیده شخصی و گروهی تا به مصوبه و مورد توافق جامعه قرار نگرفته اند، ایدئولوژی، نظرات و اعتقادات شخصی و گروهی محسوب شده و کسی موظف به پیروی کردن یا نکردن از آنها نیست. نظر من و شما در مورد دامنه آزادی هر چه باشد، نباید مانع آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی و التزام همه به این موازین و ثبت و مدون کردن آنها در اسناد رسمی کشور برای مردم بود. نهادهای علمی مثلاً پزشکی یا راهنمایی و رانندگی نمی توانند طبق ایدئولوژی هر کسی یا گروهی مقررات برای علم پزشکی و رانندگی بنویسند، بلکه باید استاندارد و طبق مقررات علمی، جهانشمول، مدون، کنکرت، قابل سنجش و اندازه گیری و البته قابل ابطال نمود. در این متن، باور من کمونیست به "برنامه یک دنیای بهتر"، دیگر همان اندازه بار ایدئولوژیکی دارد که باور شما به "سند حقوق بشر" مصوب سازمان ملل. لذا مبحث نقد ایدئولوژی های شما کمکی به درک عمیق انسان از خود مقوله ایدئولوژی نمی کند و تمام عرصه ها را در هم آمیخته است. یک کلی گویی مبهم و بی در و پیکر است که مرز بین اقتصاد سیاسی، سیاست و حقوق و حکومت را قاطی کرده و صراحتاً این مفاهیم را تفکیک نمی کند. جایی وانمود می کند که برای آزادی انسان باید جامعه طوق همه ایدئولوژی ها را از گردن خود وا کند و خواهان شکستن هر چه "بُت ایدئولوژیکی، نظام ایدئولوژیکی و ساختار ایدئولوژیک دکماتیستی" بود و جای دیگر، وقتی کشفیات ایشان را مطالعه می کنید، داشتن ایده های خوب را برای جامعه ضروری می داند. اگر بتوان اسمی روی این هم به نعل و هم به میخ کوبیدن گذاشت، باید آن را الگوی جدیدی برای قلب کردن جنبش کمونیستی از زاویه لیبرالیسم نامید. زیرا پرورژه مبارزه " نقد ایدئولوژی ها"، ابزار، سلاح و پرورژه مبارزه با حکومت های استنثارگر نیست، ابزار و سلاح حمله توأم با خصومت کور و جاهلانه و تحقیرآمیز به طبقه کارگر به جرم تلاش برای برابری اقتصادی همه انسان ها و حکومت کارگری است.

این سوژه به جای گفتمانی فراگیر، تنها "شواهد و مدارک" علیه مارکسیسم، ضرورت حکومت کارگری و پا فشاری باور انسان به برابری و یکسانی "اقامه" می کند؛ در نتیجه، مبثی نامعتبر، غیرمنطقی و غیرقابل تعمیم است. استحقاق اندیشه به این گفتمان خیلی زیاد است، باید آن را یک الگو و سناریوی تبلیغاتی شبیه به تبلیغات دوران "جنگ سرد" نامید. مدتی جامع، با استاندارد، قابل تعمیم و با معیار برای قبول یا ابطال نظام و مکاتب اجتماعی دنیای معاصر نیست. با معیار هایی که برای حکومت ایدئولوژیکی به کار می برد، می توان تمام حکومت های دمکراتیک سرمایه داری که در موردشان سکوت شده است، حکومت ایدئولوژیکی نامید، زیرا دارای بُعد ایدئولوژی و نظام فکری و ساختار اجتماعی و ساختار سوبژکتیو- روبنایی هستند. در نظام موجود کسی نمی تواند به میل خود از مدار سلطه آنها خارج شود و جزیره امن (رابینسون کروزونه) برای خود دست و پا کند.

این رگه از نئولیبرالیسم برای دشمنی با مارکسیسم و سجده به دمکراسی، خود را مقید و پابند به هیچ اصل بنیادی نمی داند. اگر این اندیشه و فکر نوین را به دو بخش تقسیم کنیم، فقط بخش اول آن که ضدیت با کمونیسم و تطهیر سرمایه داری است، شفاف و مشخص بوده، اما بخش دوم آن یعنی بالأخره چاره مردم چیست که پس از چهارصد سال حاکمیت سرمایه داری و چهل سال پس از پایان "حکومت های کمونیستی" هنوز خود را از شر تروریسم، استنثار و بد بختی آزاد نکرده است و غیر از پاسخ های گذشته الگویی بدست نمی دهد. تضادها و پدیده ها را عمیق بررسی نمی کند و پاسخی غیر از آنچه هم اکنون توی دست و پا است، به معضل کنونی جامعه ندارد. حتی در تن ندادن انسان به احکام ایدئولوژی، به اصطلاح رشته تخصصی ایشان، پیگیرانه آن را دنبال نمی کند و انسان را بی پاسخ در برهوت مذهب و سرمایه داری ول می کند. مسأله تا به شناخت انسان از پدیده ها و تضادهای جهان معاصر و نپذیرفتن مقررات حکام فعلی مربوط است، عنصری مطیع، سر به زیر و فرومایه است که تماماً سلطه سرمایه داری بر انسان را با ایدئولوژی و بی ایدئولوژی در بست مراعات می کند. با تحویل دادن مشتئ مقولات مانند: " تحول در اندیشه و تجدید نظر و این منشاء ایدئولوژی" فقط تجدید نظر از اصول کمونیسم و نه تغییر در هر آنچه با برابری اقتصادی انسان ها متضاد است، خود را از پاسخ به ضرورت چه باید کرد امروز بی وظیفه می کند. مصراع اول بیت "تحول" در اندیشه این اندیشمندان مشخص است، اما مصراع دوم بیت، یعنی تحول در "کدام اندیشه" به اندازه کافی گویا نیست. ظاهراً باید منظور اندیشه ای باشد که بُعد ایدئولوژیکی ندارد، یعنی رهایی از طلسم هر چه اندیشه های نظام آئین گرایی، آرمان شهری و ایدئولوژیکی چه نوع سرمایه داری و چه کمونیستی باشد. اما خیر، منظور ایشان از "تحول در اندیشه"، رمزی برای بد و بیراه گفتن به تجربه شوروی، ویتنام، کامبوج، لهستان، آلبانی و...است و نه نقد به حکومت های سرمایه داری کنونی و حتی حکومت های پیش از انقلابات در کشورهای نامبرده به طور کلی. برای یک لحظه فرض کنیم که شما به خاطر جستن از طلسم ایدئولوژی ها، اندیشه نوین و مکتب جدیدی بنیان نهادید، باید مختصات اصلی این مکتب جدید را برای مردم معنی کنید. اینکه صحنه ها را طوری بچینید تا از کارگران صحبتی به میان نیاید، ممکن است برای شما و متصدیان تان هنری باشد، اما برای کارگران و حل معمای جامعه کنونی، رذالت است. آیا احتمال دارد توضیح دهید که چه ناگفته جدیدی برای کارگران دارید؟ کلی گویی "تمرین دمکراسی و تحول در اندیشه"، تحول در کدام اندیشه است و چه درمائی برای درد بیکاری، نابودی تروریسم، لغو استنثار و بد بختی مردم دارد؟ پرواز دادن "کبوتر سفید دمکراسی" از آستین کت سحرآمیز تان در سالن تماشاچیان متوهم جامعه به سرنوشت قضا و قدر، پاسخ واقعی به تناقضات واقعی کنونی آنان نیست. اندیشه برای انسان کارگر اگر مبین این نباشد که در نقطه ای بتواند بر شرایط کار مزدی و استنثار انسان و تبعات آن خط بطلان بکشد، بیان دیگری برای توجیه نابرابری و هذیان گویی است. نشخوار کردن و توصیه های کهنه شده ادیان آسمانی و زمینی در فرم جدید است. انسان کارگر در انتهای این دکترین افقی متفاوت از سرمایه داری برای رهایی خود نمی یابد. جوهر این مفهوم "نوین" شما تنها در لفظ نوین بوده و رد ایدئولوژی ها است و گر نه از هر جهتی آن را زیر و رو کنیم، راه حلی برای جامعه آچمز شده ندارد. فراتر رفتن از پله ای که هم اکنون جامعه روی آن ایستاده است، نشان نمی دهد. سوژه ای یکجانبه در دفاع از یک نظام و مکتب موجود جهان معاصر را به اسم کشفیات جدید به مردم می خورانند. بدبختی های عالم را به "توتالیتاریستی" حکومت های پیشین این جوامع خلاصه می کند، ولی حرفی از بنیادهای دیکتاتوری و تمام بساط ظلم و استثماری که هم اکنون در سایر کشورهای جهان متمدن و دمکراتیک جاری است، نمی زند (۱). معضل بشر را مختص حکومت ایدئولوژی- کشورهای یاد شده که اکنون وجود خارجی ندارند، می داند. سطح وجدان حقیقت گویی و آزاد اندیشی آنان در درجه اول و "تحقیقات" سطحی و بازار پسندشان در درجه دوم، چنان پایین است که برآورد نکنند تعداد

دمکراسی، شعاری برای ...

کشورهای یاد شده بالاخره یک دهم جمعیت کره زمین را تشکیل می دهند و موقعیت اقتصادی و سیاسی شان حتی کمتر از ده در صد کل جهان است. اگر نمود در صد باقی مانده جهان، راه و رسم و متد و الگویی غیر سرمایه داری که بنابه تعریف سر منشاء تمام نابرابری و استثمار انسان در امروز است، برای آزادی و برابری داشتند؛ بنابه منطق، این ده در صد، نه فقط توانایی منع رستاخیز کل بشریت نداشتند؛ بلکه، به سرعت خود را به بقیه نمود در صدی های "آزاد شده" می رسانند. این نکات زمان مانند را برای مثال گفتم تا در بُعد و زاویای دیگر نیز، درجه رذالت و ریاکاری پیکارجویان مبارزه با ایدئولوژی ها و مجیزگوییان دمکراسی را افشا کنیم. تا نشان داده باشیم که نسخه آنها برای این جوامع و همه انسان های دردمند امروز، در عمل بازگشت به دوران پیش از "توتالیترسیستی" انقلاب اکتبر در ۱۰۳ سال پیش است-جایی که گویا قایل (کمونیسم) هابیل (سرمایه داری) را در پطروگراد کشت و شر نوع بشر از آنجا آغازید! امیدوارم منتقد ایدئولوژی ها، حداقل اینقدر شرافت داشته باشند که تداوم فرهنگ نژاد پرستانه و تبعیض جنسی و سنت های نسبیت فرهنگی در کشورهای دمکراتیک آمریکا و انگلیس و غیره را به گردن کشور آلبانی آویزان نکنند و جوابی غیر بازار پسند به این مسأله بدهند که چرا هنوز (در حین نوشتن این کتاب) در سال ۲۰۲۰، باید هر هفته صدها هزار نفر در اعتراض به کشتن سیاهپوستان توسط محافظان این سیستم در این کشورها تظاهرات کنند؟

از جمله کسانی که از زاویه دمکراسی و ایدئولوژی خواندن کمونیسم به مارکسیسم انتقاد دارند، یکی هم آقای جلال الف است که در مجله زمان نو شماره ۸ صفحه ۱۵۴ در نقد روشنفکر مارکسیست چنین می نویسد: "روشنفکر چپ سنتی به مارکسیسم خو کرده و بر آن امیدوار است- فرای آن وجود نظرگاه مترقی را امکان پذیر نمی بیند". خوب آقای الف، شما اگر فرای کمونیسم و نقد مارکسیستی به سرمایه داری، نسخه و "نظرگاه مترقی" تری جهت آزادی طبقه کارگر سراغ دارید، لطفاً آن را شفاف رونمایی کنید. "نقد ایدئولوژی ها" یک کلی گویی مبهم و سفسطه گرانه است و نه نقدی معتبر بر "بر مارکسیسم لمیده ها". اگر "بر مارکسیسم لمیده ها" را به درک نائل کنیم، "نظرگاه مترقی و الگوی" شما برای انسان های تشنه آزادی امروز ایران کدام است؟

جلال الف با تصدیق درک فوکو از روشنفکر (غیر مارکسیست) " روشنفکری که بطور مداوم تغییر جا می دهد و بدستی نمی توان دانست که او در کجا خواهد بود و فردا چه فکر خواهد کرد، زیرا او شدیداً نسبت به زمان حاضر توجه دارد؛" غیر مستقیم به سئوالات فوق پاسخ می دهد. آفرین بر این دور اندیشی فلسفه مابانه فوکو. امتداد نظرات فوکو، جلال الف و دگر اندیشان غیر مارکسیست این است که باید به چیزی که امروز می گویند تا فردا ایمان نداشت. ظاهراً دیروز معتقد بودند که صلاح انسان ها در این است که همه در اقتصاد برابر باشند؛ از اسارت کار مزدی آزاد باشند؛ استثمار ظلم است؛ مذهب افیون توده ها است و امروز می فرمایند خیر! نابرابری جز سرشت طبیعت بوده و سرمایه داری علیرغم تضادهایش از برابری کمونیستی بهتر است! جلال الف از کانت نقل قول آورده است: " انسان با تعقیب منافع خصوصی خود، از منافع جامعه دفاع می کند" و در ادامه به ما کمونیست ها توصیه می کند: " باید مطالعه کرد و بی هیچ پیش قضاوتی به گوهر ایده ها پرداخت و این ایده های درست را مورد تأیید قرار داد، حتی اگر از دهان شیطان بیرون آمده باشد". عجب! ابتدا قرار بود از ایدئولوژی و جهان ایده ها خود را رها کنیم، اما اینک مرا به تأیید ایده های خوب "حتی اگر از دهان شیطان بیرون آمده باشد" دعوت می کنید! می توان پرسید اسم مجموعه این ایده های خوب چیست؟ آیا این اندیشه ها و ایده های خوب "از دهان شیطان بیرون آمده" بُعد ایدئولوژیکی ندارد؟ اینکه مجموعه ایده های خوب را قبول داشته باشید، خود قبول بُعدی از ایدئولوژی نیست؟ پس چه شد آن منطق بحثی که بر نقد ایدئولوژی های استوار بود؟

جلال الف باز از قول "هانا آرنست" می نویسد: "هر ایدئولوژی عناصر ویژه توتالیتر دارد، به این معنی که هر ایدئولوژی چنین ادعا می کند که دارای شناخت کامل نسبت به همه چیز است و ایدئولوژی به اعتبار اینکه برای همه چیز توضیح کامل دارد خود را از واقعیت و تجربه جدا کرده و وانمود می کند که "واقعیت حقیقی تری" را در بر دارد. ...بدین ترتیب ایدئولوژی می کوشد تا واقعیت را مطابق ادعای ایدئولوژیک خود نماید و در همین رابطه است که جنبش توتالیترسیستی به حرکت در می آید. ...هنگامی که افکار مارکس به یک نظام ایدئولوژیک تبدیل می شود، همان سیستم های ایدئولوژیک، دیگر نتایج خاص خود را بوجود می آورند. این نظام ایدئولوژیک مدعی "شناخت کامل" و "انحصار واقعیت حقیقی برتر"، مرجع گرایان را به مارکسیست-سوزده تبدیل نموده و آنها را به افسانه سازی نسبت به شرایط واقعی مبدل می سازد".

کمونیست ۲۵۱

سازی و تعصب ایدئولوژیکی " است، قلمداد شود! آنگاه سرمایه داری از طریق دمکراسی و مذهب راحت یکه تاز میدان برای دوشیدن شیر جان کارگران شود. نصیحت ادبایی نظیر جلال الف، روشنفکر فوکو و هنرمندان تازه دمکرات شده "آرنست" به کارگران (صبر کنید تا رهبران دمکرات با تمرین دمکراسی به نتیجه و توافق برسند و دمکراسی بیاورند) درخواستی برای تمکین به شرایط موجود و خلع سلاح مردم در مقابل فرمانروایان موجود است.

دمکراسی ظرفیت ریشه کن کردن بیکاری، تروریسم و تعصبات مذهبی و ناسیونالیستی که امروز در سراسر جهان بیداد می کند ندارد. باید کارگران به این منظور انقلاب خود را سازمان بدهند تا تروریسم را افسار زده، بیکاری را ریشه کن کرده و تعصبات مذهبی و ناسیونالیستی را از ریشه بخشکانند. اندیشه و ایده هایی که به مبارزه کارگران برای شیر، آب، نان، دارو، رفع درد مزمن بیکاری، اعتیاد، جنگ و صد البته ضرورت انقلاب کارگری برای حصول این نیازها مشروعیت نبخشند و تحت عنوان " حفظ امنیت و نظم عمومی" با سلاح دمکراسی جلوی مردم سد ایجاد کند، اندیشه و ایده های طبقه دارا و یک مشت الفاظ بی محتوی است. در عوض جامعه به فلسفه، سیاست و اندیشه و ایده هایی نیاز دارد که پاسخ به این معضلات را داشته باشد و تلاش کارگران برای بدست آوردن این مطالبات از دست سرمایه داری و حکومت های دمکراتیک در کلیه سطوح را موجه و مشروع بداند. جامعه بدون داشتن آرمان بزرگ، دست به هیچ اقدام بزرگی نمی زند. مردم بدون آرمان بزرگ کمونیستی، نه تنها قادر به بسیج عمومی خود برای از بین بردن تروریسم و تعصبات مذهبی و ناسیونالیستی نیستند، بلکه با افق و روحیه سرمایه دارانه حتی اگر زیر فشار دست به شورش هم بزنند، همسایه های خود را غارت می کنند.

بخاطر طولانی نشدن مطلب پاورقی ها را حذف کردیم.

قرار بود در سطح عمومی و کلی تری با نقد ایدئولوژی ها و با به دست گرفتن دمکراسی متدی بدست داد تا با جهالت از هر نوعی مبارزه کرد. قرار بود در سطح عمومی و کلی تری الگوی مبارزه با ایدئولوژی ها، به داد ما برسد و سلاح نقد ما به جهان و هستی شود؛ ولی اینک به نقد تنها نظریه (مارکسیسم و جنبش کمونیستی) خلاصه شد! ممکن است بفرمایید بعد از اینکه مردم بسان شما "دگم های" ایدئولوژی ها، و آرمان های بزرگ رهایی بخش کمونیستی را رها کردند، سپس با کدام وسیله باید به مصاف سرمایه داری و تبعاتش برای تحقق آزادی و برابری اقتصادی عمومی بروند؟ آسمان و ریسمان شما به این سئوالات هر چه باشد، در واقع مالا "نقد ایدئولوژی ها" تنها ابزاری برای حمله به یکی از آنهاست.

تا اینجا روشن شد که در نهاد و نهان این "نقد ایدئولوژی ها"، چه گندابی نهفته است! دیدیم جواب "من مخالف ایدئولوژی ها هستم" به معضل کسانی که امروز به این نظام معترض هستند و دنبال یک راه حل تضمین شده و ادامه دار و قابل اعتماد برای رفع بیکاری، بی سرپناهی و عدم امنیت اقتصادی مبارزه می کنند، عیناً جواب جرج بوش ها، مارگریت تاچرها، ترامپ ها و پوتین ها و خامنه ای ها است. این گفتمان، گفتمانی برای غلبه بر ناتوانی جامعه در همتزار کردن همه اعضایش نیست، بلکه سفسطه پردازی است. الگوی متفاوت از جنبش راست و کل سرمایه داری به معضل اعتیاد، تروریسم دولتی و غیر دولتی و رشد تعصبات مذهبی و ناسیونالیستی ندارد. تحت این عنوان که هیچ چیزی مقدس نیست، می خواهد القا کند که تشکل های کارگری، احزاب کارگری و آرمان رهایی جمعی آنان عزیز نیست، بلکه ایدئولوژی است. تا در سایه این "نو آوری" پوچگرایی و نیهیلیسم بال خود را بر آرمان های بزرگ بشر بکشد و همه چیز هم سطح و هم ارزش پنداشته شده و تفاوت آزادی با دمکراسی برای کارگر علی السویه گردد. تا پافشاری انسان بر ایده آزادی طبقه کارگر به اسم "این ایدئولوژی و دارای عناصر ویژه توتالیتر، جزم گرایی، انحصار طلبی و افسانه

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره ۶۴ دوشنبه آذر ۱۳۹۹

ما کارگریم، سخنگویان خود را تنها نمیگذاریم

این ندای با شکوه اعتراض اعتصاب آبان ماه هفت تپه بود. کیست که از اتحاد یکپارچه هزاران کارگر در دفاع از سخنگویان و نمایندگان کارگران به وجد نیامده باشد؟ اعتصاب آبان نیشکر هفت تپه از صفحات زرین مبارزات طبقه کارگر ایران باقی خواهد ماند: اعتصابی که عزت اتحاد خود، خواستها و سخنگویان خود را با چنگ و دندان پاس گذاشت.

صفحه ۲

ایام آشوب و بی تابی، ایام غرور کارگری

صفحه ۳

یارانه 120 هزار تومانی: لاطائلات که دود شد و هوا رفت

صفحه ۱۴

به سندانج جدید خوش آمدید!

در ادامه گذر خود بر شهر سندانج در این شماره سر از یک کارگاه در شهرک صنعتی شماره یک این شهر در می آوریم و از نزدیک با شرایط کار و زندگی سه کارگر زن این کارگاه آشنا میشویم.

صفحه ۵

گزارشی از شرایط اقتصادی و اجتماعی محلات اصلی شهر سندانج (سارا ارجمند)

دستاورد درخشان انقلاب اکتبر برای طبقه کارگر



کمونیستی انقلاب و همچنین اینکه اکثریت مردم روسیه خود را در آن انقلاب شریک میدانستند، مانع شکست انقلاب در دورانی که لنین زنده بود، شد.

اینکه بعد از مرگ زود هنگام لنین این انقلاب ناتمام ماند و سیستم اداره کشور توسط استالین و منشویک های مخالف لنین، به سرمایه داری دولتی تبدیل گردید، سر سوزنی از نفس خود انقلاب و تاثیرات مثبتش کم نمیکند.

بورژوازی غرب در صد سال گذشته با هزینه کردن در رسانه های مین ستریم که بلندگوهای تبلیغاتی اش هستند و همچنین از طریق نظام آموزش و پرورش با این تعبیر که «استالین قتل عام کرد و میلیونها انسان بیگناه را کشت و این نتیجه انقلاب و نظام کمونیستی بود»، تلاش کرده چندین نسل را بر علیه انقلاب و کمونیسم مغز شویی کند. بسیار آگاهانه استالین و سیستم روسیه که چند سال بعد از مرگ لنین، سرمایه داری دولتی شد را کمونیستی خطاب میکنند که کمونیسم و لننیسم را بکوبند. این سیاست موزیانه بورژوازی بدلیل دشمنی ریشه ای و طبقاتی با کمونیسم و طبقه کارگر و محروم است که هنوز هم ادامه دارد. بخصوص در هر مقطعی که مراجعه به آثار تنورسین های کمونیست بیشتر میشود و اعتراضات کارگری و خیزش های اجتماعی رنگ و بوی طبقاتی میگیرد، از طرف همه طیف های بورژوازی این سپااشی ها و تبلیغات علیه کمونیسم بیشتر میشود.

استالین مخالفانش را زندانی کرد، اعدام کرد و ... اما نه آنطور که بورژوازی تبلیغش میکند و به پای کمونیسم مینویسد. بماند که بحث بر سر تعداد نیست و از نظر من کمونیست اعدام و شکنجه مخالفان کلا محکوم است. حال چه صد نفر چه هزار نفر.

پس بحث بر سر دفاع از استالین نیست. بلکه بحث سر این است که اولا سرمایه داری با دادن آمار غیر واقعی آنقدر این سپااشی را در دنیا به بچه ها آموزش داده که بخصوص در دهه های گذشته، بخش قابل توجهی از مردم در جوامع سرمایه داری این را قبول کرده بودند که حکومت روسیه تا اواخر دهه هشتاد میلادی کاملاً کمونیستی و ادامه دهنده انقلاب اکتبر بود.

دوما اینکه: با فکت و شواهدی که جلو چشم مردم جهان است، این دولتهای سرمایه داری خود باعث و بانی قتل عام های میلیونی در سراسر جهان و جنایتکار ترین حُکام هستند. در نتیجه بهیچ عنوان صلاحیت قضاوت در مورد کشور دیگری را ندارند. همین دولتها که در تبلیغات منفی و پروپاگاندا بر علیه انقلاب اکتبر و کمونیسم متحد اند، در گوشه گوشه این کره خاکی جنایتی از خود به جا گذاشته اند. استعمار و کشتار میلیونها بومی در پنج قاره از جمله فقط کشتار چهارصد هزار بومی کوبایی بنا به آمار خود همین دولتها.

اگر خیلی هم خیلی دور نرویم در همین قرن گذشته، از جنگ جهانی اول بگیر تا جنگ دوم که میلیون ها سرباز و مردم بی دفاع کشته شدند، با خاک یکسان کردن هیروشیما و ناکازاکی با بمب اتم، کشتار دهها هزار نفر از مردم بی دفاع ویتنام، تجاوز بخشی از فرماندهان و نظامیان همین دولتها به دختران زیر سن در کشورهایی که بهش حمله میکردند، هالوکاست های متعدد، کودتاهای پی در پی و دخالت در چندین کشور از جمله شیلی و اندونزی و که نتیجه آن قتل عام دهها و حتی صدها هزار کمونیست بود، همچنین کودتا در ایران و صدها جنایت دیگر در صد سال گذشته جزو کارنامه سیاه این حکومت ها است. در همین دو دهه اول قرن حاضر هم حمله به افغانستان، عراق و دخالت در انقلابات لیبی، سوریه، یمن، مصر و کشتار و آوارگی میلیونها نفر، پاشاندن شیرازه این جوامع و بخش زیادی از خاورمیانه، ادامه سیاست تشکیل و تقویت گروههای اسلامی و قومی که حتی امثال هیلاری کلینتون و چند سناتور آمریکایی در رقابت های انتخاباتی آن را افشا کردند، بخشی دیگر از جنایاتشان است.

پروسه نابودی محیط زیست و عواقب ویرانگرش هم بدلیل مصرف سوختههای فسیلی ارزان و سود بیشتر و همچنین ترویج مصرف گرایی برای فروش بیشتر به این جنایات شان اضافه شده است. اینها جنایات و توطئه های مخفی شان نیستند، بلکه جلو چشم اکثریت مردم جهان هستند و فکت هایش را هر روز در زندگی مردم مشاهده میکنیم.

اما با وجود اینهمه جنایات، چون تمام ثروت و منابع طبیعی دنیا و سود حاصل از استثمار طبقه کارگر دستشان است و در اس قدرت هستند، در کمال بیشرمی با سوءاستفاده از همه امکانات تبلیغاتی و

آموزشی به انواع مختلف به بهانه استالین و حکومتش و حتی به بهانه کره شمالی، آلبانی و امثالهم به انقلاب اکتبر و کمونیسم حمله میکنند. هر جای جهان هم اعتراضی که رنگ و بوی طبقاتی داشته و مطالبات آن شبیه انقلاب اکتبر بوده را به بدترین شیوه سرکوب کرده اند.

در دو دهه گذشته بدلیل در دسترس بودن اینترنت و شبکه های اجتماعی، همچنین تلاش احزاب کمونیستی ، نویسندگان، مترجمین، تاریخ دانان و فعالین کمونیست در ایران و سراسر دنیا، و بخشا هم خود مردم کشورهای اروپای شرقی و روسیه افشاگری و آگاهگری زیادی دربارہ این دروغها و تبلیغات منفی سرمایه داری کرده اند که تاثیر مثبت زیادی روی دید عمومی به کمونیسم داشته است.

همچنین جنگها، آوارگی دهها میلیونی و فقر و فلاکتی که کشورهای سرمایه داری به بسیاری از مردم دنیا تحمیل کرده اند، غیر انسانی بودن سرمایه را بیشتر از هر زمان آشکار کرده و بخش زیادی از مردم متوجه این شده اند که سرمایه داری غیر انسانی ترین نظام و سیستم حاکم در جهان بوده و هست. بخش زیادی از مردم جهان متوجه شده اند تمام جنگها در جهان، تمام قتل عام ها، بمب گذاری ها، ترورها، جنایات تمام گروههای اسلامی افراطی در هر گوشه جهان همه و همه زیر سر کشورهای سرمایه داری است. مطلع شده اند که کشورهای غربی در زمان انقلاب اکتبر و بعد از انقلاب از هر طُرق ممکن تلاش کردند که آن انقلاب و دست آوردهایش را به شکست بکشانند. برای مقطعی هم موفق شدند و ناقوس پایان کمونیسم را با فروپاشی شوروی به صدا درآوردند.

اما همانموقع بخشی از احزاب کمونیستی در سراسر دنیا به صدا درآمدند و با افشای تبلیغات و توطئه های حکومت های سرمایه داری و فکت های عملی در زندگی روزمره بخش زیادی از کشورهای اروپایی که از دست آوردهای انقلاب اکتبر بود، ثابت کردند که کمونیسم زنده است و چون تنها راه نجات طبقه کارگر از استثمار و بردگی است و چون تنها مُبشیر آزادی و برابری است، هرگز نمی میرد.

صد البته اولین و مهمترین عکس العمل و طرحهای عملی مقابل تبلیغات سرمایه در زمان فروپاشی شوروی ، توسط جنبش کمونیسم کارگری به رهبری نیزبینانه زنده یاد منصور حکمت طرح ریزی شد. با تشکیل حککا در همان سال اول دهه نود میلادی و با جواب های مارکسیستی و علمی مقابل این تبلیغات ایستادند و کوهی از ادبیات کمونیستی - کارگری را مقابل جامعه ایران و پیرامون ایران قرار دادند و بخشی از این ادبیات به زبانهای انگلیسی، آلمانی، عربی و کُردی ترجمه شدند و چند سال بعدتر حزب کمونیست کارگری عراق هم تشکیل شد..

در یک دهه گذشته دهها بار شاهد آن بوده ایم که تحلیل های اقتصاد دانان و فیلسوفان بزرگ دنیا در رسانه های بزرگ با تیتُر های « مارکسیسم نیاز قرن بیست و یک است ، تنورهای اقتصادی مارکس تنها راه حل نجات بحران سرمایه داری جهانی ست، شیخ مارکس بر فراز جهان، مارکسیسم دوباره عروج کرده و » انتشار یافته اند. همچنین اعتراضات بزرگ ضد سرمایه داری زیادی در همین یک دهه اخیر در جریان بوده. اعتراضاتی که رنگ و بوی طبقاتی دارند و مشخصا سرمایه را هدف قرار داده اند.

تمام تبلیغات بورژوازی از انگلیس و آمریکا بگیر تا برزیل و آرژانتین، لهستان و ایران و عراق و بر علیه انقلاب اکتبر و برای شکست مبارزات کمونیستی و کمونیسم، ناشی از همین فاکتورهای بالا است. حقانیت انقلاب اکتبر و کمونیسم بعنوان علم رهایی کارگران و محرومین و همچین مبارزات کمونیستهای آرمانخواه که صدها هزار نفرشان توسط بورژوازی هار جان باخته اند، اجازه نداده که بورژوازی به این آرزوی دیرینه اش که شکست کمونیسم باشد، دست یابد.

دست آورد های بزرگ و انکار ناپذیر انقلاب اکتبر و کمونیسم لنین برای طبقه کارگر روسیه و اروپا و مناطق دیگری از دنیا باعث شده که بعد از صد و سه سال ، هنوز حقانیت و شکوه و عظمت آن انقلاب زنده باشد و در سراسر دنیا در موردش حرف زده شود.

انقلاب اکتبر تجربه گرانبهای طبقه کارگر در جهان است که نه فقط بیشتر از گذشته قابل دفاع است بلکه بدون شک با به روز کردنش، الگو انقلابات پیش رو در ایران و شیلی و فرانسه و خواهد شد.

زنده باد انقلاب کارگری و حاکمیت شورایی

نابود باد سرمایه داری جهانی

نوامبر ۲۰۲۰

بختیار پیرخضری

بیش از صد سال از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه میگذرد. اما هنوز بویژه در سالگردش هزاران مطلب و مقاله ، کتاب، تکست و کامنت، فیلم، تانتر، نمایشگاه عکس و نقاشی، جلسات یادبود، سخنرانی و در موردش به زبانهای مختلف دنیا در پنج قاره، بعنوان مهمترین و تاثیر گذارترین پدیده تاریخی دوران معاصر منتشر و ساخته شده و میشود.

انقلاب اکتبر بر روی رفاه و معیشت حدود نیمی از طبقه کارگر دنیا تاثیر مثبت گذاشت، به بخش قابل توجهی از زنان شان و منزلت شخصی و اجتماعی و اجازه فعالیت و حضور در عرصه های مختلف در جوامع را داد.

در کشور روسیه به «بیکاران جامعه چه مرد و چه زن، کودکان، سالمندان، از کار افتاده گان، معلولین ذهنی و فیزیکی» حقوق ثابت ماهیانه، مسکن و رفاهیات قابل توجه تعلق گرفت. همچنین خدمات درمانی و تحصیل تا هر مقطعی رایگان شد. این انقلاب به دلیل همین دستاوردها سرمایه داری دنیا را به لرزه درآورد و به واقع ترس را به دل بورژوازی جهان انداخت شد.

بعد از انقلاب کبیر فرانسه و حاکمیت چند هفته ای کموناردها، این سطح از حقوق و مزایا در روسیه برای اولین بار بود که در دنیا به طبقه کارگر یک کشور تعلق گرفت و بعنوان قانون تصویب شد. این قوانین جدید در روسیه به طبقه کارگر اروپا هم آگاهی طبقاتی بیشتر و هم اعتماد بنفس داد که میتواند این حق و مزایا را از دولت بگیرند و همینطور هم شد. بعد از مدت کوتاهی اکثر کشورهای اروپایی زیر همین فشار انقلاب روسیه که منجر به اعتراضات کارگری شد، مجبور شدند بیشتر این مزایا را بعنوان قانون تصوب کنند.همین بیمه بیکاری و حقوق سوسیال مثال زدن در اسکانندیناوی و سایر بخشهای اروپا از دست آوردهای انقلاب اکتبر است. با یک فکت تاریخی این موضوع را روشن تر توضیح میدهم. همانطور که در تاریخ خود کشور سوئد آمده است، حقوق و مزایای طبقه کارگر در سوئد، بیمه و خدمات درمانی، حق شرکت عمومی مردم در انتخابات و اجازه به زنان برای شرکت در آن و سایر دست آوردهای مهم اینچینی در این کشور، کمتر از دو سال بعد از انقلاب اکتبر یعنی در سال ۱۹۱۹مرحله به مرحله در مجلس سوئد تصویب و قانونی شد. در سال ۱۹۲۱ هم در انتخابات پارلمانی پنج زن به پارلمان سوئد راه یافتند.

مستقل از مخالفت ما کمونیستها با نظام پارلمانی اما موضوع حق و حقوق زنان، بعلاوه رفاهیات طبقه کارگر، دست آوردی مهم و تاریخی در راستای حقوق زنان و طبقه کارگر کل اروپا بود.

این رفاهیات در سوئد که زیر فشار انقلاب اکتبر، توسط سوسیال دمکرات ها برای پیشگیری از انقلاب کارگری تصویب شد سریعا در سایر کشورهای اسکانندیناوی و مدتی بعدتر در بیشتر اروپا به قانون تبدیل شد. ناگفته نماند تاکتیک سوسیال دمکراتها در دولت رفاه در نجات بورژوازی غرب از انقلاب کارگری کارساز و نتیجه بخش بود و مانع انقلاب شد.

انقلاب اکتبر همچنین ادبیات و فرهنگ و هنر مدرن را هم با خودش آورد. از آموغ نویسندهگان و هنرمندان نامدار و مشهوری در روسیه و کشورهای اروپای شرقی پا به عرصه ادب و هنر گذاشتند که آثارشان در دنیا جزو آثار خاص و سطح بالاست و هزاران نمایشنامه و فیلم و سایر کارهای هنری و فرهنگی از روی آثارشان به زبانهای مختلف ساخته شده و هنوزم میشود. این موضوعات را حتی بخشی از روشنفکران لیبرال که تلاش میکنند تصویری دمکرات از سیستم لیبرالیسم بدهند، نمیتوانند اِنکار کنند و آن را بیان میکنند.

انقلاب اکتبر به رهبری لنین و بلشویک های همراهش، هر آنچه که به انسان و حق و حقوق اجتماع مربوط بود را تا حد زیادی آنهم در صد سال پیش ممکن کردند. همین موضوع دولت های سرمایه داری را دچار ترس و شوک بزرگی کرد و در اولین واکنش به آن انقلاب و دست آوردهایش، دهها طرح توطئه برای شکست آن انقلاب ریختند. تلاش برای جنگ داخلی، دست بردن به ترور لنین و سایر رهبران انقلاب که البته موفق نشدند، تلاش برای شوراندن بخشهایی از جامعه و بخشی از چپها مثل انارشویست ها بر علیه ارگان های تازه تاسیس انقلاب، تحریم در سطح وسیع، تبلیغات و پروپاگاندا ی گسترده و را در دستور کار خود قرار دادند. اگر چه این توطئه های بورژوازی غرب باعث شد که بخش قابل توجهی از ارگان های تازه تاسیس انقلاب به خنثی کردن این توطئه های پی در پی مشغول شوند، اما خط و جهت

نگاهی به یک موضوع از دو زاویه متفاوت



می تواند پیوند یابد که هنوز این عضو زنده باشد و بتواند در بدن گیرنده وظیفه اش را انجام دهد. مسئله پیوند اعضای بدن از شخص اهداکننده به شخص گیرنده، نیازمند یکسری آزمایشات و تحقیقات دقیق پزشکی، سالم بودن بدن اهدا کنند و زمانبر است. بنابراین اگر تنها موارد انگشت شماری بود شاید می شد به این گزارش اعتماد کرد، اما در این حجم گسترده امکان پذیر و معقول نیست. امیدوارم دوستانی که این نوشته را می خوانند و با نگارنده موافق نیستند با دلایل پزشکی اشتباه مرا گوشزد شوند.

بزرگی از جمعیت این کشور یعنی میلیونها انسان آواره و دربدر شدند. استفاده از اورانیوم رقیق شده در این جنگ باعث شد که تا مدتها و تا چندی قبل، هم گیاهان و محصولات در بصره و چند مکان دیگر سرطان زا باشند. نوازادان ناقص العضو در عراق هنوز هم پدیده ای است که از عوارض آن جنگ و استفاده از اورانیوم رقیق شده است. هیچ کس از مدیای رسمی و کرایه ای دنیا عار غم آنهمه فاکت موجود در مورد این جنایت جنگی سخنی نمیگوید.

و دیدیم که بر پایه **همین نهادینگی توحش و جنایت، داعش، حشد شعبی و کتاب و گروه های جنایتکار مذهبی شیعی و سنی به کمک دیگر دولت ها رشد و گسترش یافتند.** دیدیم که چگونه داعش ویدیوهایی از جنایات خود را در شبکه های اجتماعی انتشار داد تا آن را در جامعه عادی جلوه دهد و مردم را به دیدن این جنایات عادت دهد و انسانیت و کرامت را در دل مردم بمیراند و اساساً با هدف به رخ کشیدن توان توحش و بربریت او بود. و باز دیدیم که متأسفانه افراد زیادی به خیال خام خودشان که می خواستند جنایات داعش را افشا کنند به باز نشر این تصاویر پرداختند و غافل از آن که خود داعش به قصد نهادینه کردن توحش این ویدیوها را انتشار داد و افرادی ناآگاهانه به باز نشر آن پرداختند، لذا نتایج وحشتناک آن را هم در عراق و سوریه و دیگر جاها دیدیم.

در واقع باید این نکته را خاطر نشان کرد که عدم حضور یک کمونیسم قوی در مقابل جنایت آمریکا در عراق و به نام مبارزه با اشغال این کشور توسط آمریکا، جریانات قومی و مذهبی میدان دار شده و رشد کردند. در فلسطین رشد حماس بدلیل جنایت اسرائیل ممکن است و جنایت ترکیه در کردستان ترکیه به پ ک ک امکان رشد میدهد و مردم در نبود جریانی متمدن که با توحش ترکیه مقابل کند، به پ ک ک پناه میبرند و رشد حماس، پ ک ک و دیگر گروه های قومی و مذهبی همانند داعش و حشدی شعبی نه از سر حقانیت و محبوبیت آنهاست، بلکه اساساً از غیاب یک حزب کمونیستی قوی و آلترناتیوی سوسیالیستی سرچشمه می گیرد.

اما در مورد این ویدیو باید گفت که تا جایی که به اطلاعات نگارنده بر می گردد، مسئله اهدای عضو بدن و گیرنده آن موضوع ساده ای نیست که به همین راحتی آنها را در بسته بندی های قرار داد و به جاهای دیگر صادر کرد، این کار یک تیم متخصص و یک بیمارستان با تجهیزات خاص را می طلبد و هر بیمارستان و یا هر دکتری توانایی انجام آن را ندارد، که در مورد این ویدیو آنهم با این حجم از اجساد مطلقاً پایه مادی ندارد. این طور نیست که به قصابی سر کوچه مراجعه کنی و سفارش دهی که یک دست قلوه و جگر برایتان کنار بگذارند. حتی اگر بر فرض محال این ویدیو نیز واقعیت داشته باشد، با این حجم از اعضای بدن که شامل بیش از ده ها جسد است چکار می کنند، چه امکاناتی برای انتقال آن به بیمارستان پیوند اعضا وجود دارد؟ اگر به خارج از کشور ارسال شود که بهتر و عملاً امکان پذیر نیست، چون اعضای بدن وقتی

آسو سهامی

طی روزهای اخیر، ویدیویی از طریق شبکه های اجتماعی دست به دست می گردد که دل هر انسانی را به درد می آورد و اعتراض به حق، جمعی را بر انگیزته است. این ویدیوی وحشتناک حاوی صحنه هایی از یک به ظاهر بیمارستان است که جنازه هایی را نشان می دهد که شکمهایشان پاره شده است و نشان از این دارد که اعضای از بدن آنها خارج گردیده است. نگارنده به جرات می تواند بگوید از روی کنجکاوی اولیه که این فیلم را از طریق مسنجر برایم فرستاده بودند، تنها چند ثانیه اول فیلم را مشاهده کردم. صاحبان و پخش کنندگان ویدئو مدعی اند که گویا اعضای بدن انسانها را در بیمارستانهای ایران از بدن افراد خارج کرده و به کشورهای عربی صادر می کنند اما کلمه ای از اینکه از کدام شهر و بیمارستان و محل فیلم تهیه شده است، نمیگویند و همین قضاوت در مورد صحت و سقم مسئله را سخت میکند. از آنجا که این اولین بار نیست چنین صحنه های دلخراشی از میدیای اجتماعی پخش میشود، لازم است نکاتی را در این رابطه بیان داشت.

در حقیقت همانطور که گفته شد، نمی توان بر واقعی بودن آن تاکید کرد و حتی نمی توان آنرا منکر شد. شاید هم قسمتی از یک فیلم سینمایی باشد، لذا تامل در اهداف پشت پرده انتشار این ویدیو بر همه لازم است.

در زبان کردی مثلی وجود دارد که ترجمه آن به این شکل است (گفت شنیده ای که گراز تخم می گذارد؟ در جواب گفتند که گراز حیوان عجیبی است و اگر تخم هم بگذارد، بعید نیست).

لازم به یادآوری نیست که حاکمیت چهل ساله رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی سراسر پر است از این قبیل جنایات، از تجاوز به زندانیان سیاسی زن قبل از اجرای حکم اعدام گرفته تا شلاق و سنگسار در ملاعام و گورهای دست جمعی، از شکنجه های قرون وسطایی گرفته تا فروش دختران به کشورهای خلیج زیر نام کاربایی. اگر بخواهیم تنها نمونه وار به این جنایات اشاره ای کوتاه داشته باشیم مثلاً هفتاد من می شود و از حوصله خواننده خارج است. جمهوری اسلامی نطفه اش با توطئه و جنایت بسته شد و با سرکوب، شکنجه و اعدام پا گرفت، بنابراین هر نوع جنایتی از این رژیم بعید نیست.

متأسفانه دنیای ما از صدقه سر سرمایه داری، امروز پر از چنین جنایاتی است. تاریخ بشر شاهد دهها و دهها هزار توحش و بربریت افسار گسیخته، قتل و کشتارهای جمعی و فجیعی است که قربانیان آن اساساً مردم کارگر و زحمتکشی بوده و هستند که خود در این ماجراها نقشی نداشته اند. مستقل از جنایات هیتلر و کوره های آدم سوزی او، ناکازاکی و هیروشیما و کشتار دست جمعی مردم دو شهر توسط آمریکا، کشتار مردم بی دفاع ویتنام، کشتار حدود یک میلیون انسان بی گناه در حمله به عراق، جنایات در رواندا، ویرانی افغانستان، سوریه، لیبی، یمن و قره باغ تنها مواردی از اینها است که هزاران صحنه فجیع را میتوان از آن بیرون آورد. و البته بسیاری از این جنایات و کشتار وسیع را به نام صادرات دمکراسی و دفاع از حقوق بشر و نجات مردمی اسم گذاشته اند که قربانی شده اند. جمهوری اسلامی خود یکی از عوامل جنایت و توحش است و در این تردیدی نیست.

اما موضوع انتشار این ویدیو از دید نگارنده تنها یک هدف را تعقیب می کند، آنهم نهادینه کردن خشونت، بی ارزش کردن جان انسانها و گسترش آن به تمامی لایه های اجتماع است. جامعه ای که هر روز با کشتار، قتل، شکنجه، بی حرمتی، شکستن کرامت انسانها، تجاوز و اعدام روبرو می شود، شیرازه اش از هم می پاشد و از قالب یک جامعه انسانی خارج شده و قانون جنگل در آن حکفرما خواهد شد، یعنی بکش، جنایت کن تا کشته و دریده نشوی.

در زمان حکمروایی صدام در عراق و حزب بعث، خشونت، بی حرمتی، توهین به شخصیت انسانها و کشتارهای گله ای و گورهای دست جمعی چنان در جامعه نهادینه شد که آثار وحشتناک آن تاکنون و بعد از دو دهه در لایه لای زندگی مردم این کشور ریشه دوانیده است.

القاعده و طالبان با آن درجه از توحش و ظرافت جنایتکاری، از سوی غرب و مشخصاً آمریکا سازمان داده شدند، مخارجش را تامین و آنها را مسلح و آموزش دادند تا علیه شوروی در آن دوره استفاده کند و از آن زمان تا کنون شاهد توحش آنها هستیم.

حمله به عراق و به نام مقابله با صدام این جامعه را ویران و نابود کرد که در این جنگ حدود یک میلیون انسان کشته و بخش

چه نیکوست که انسان بعد از مرگش بتواند به دیگری زندگی ببخشد و دیگر هیچ انسانی مجبور نباشد که از فقر کلیه، چشم، بیضه و غیره خود را بفروشد تا بتواند برای خانواده اش نان خشکی پیدا کند و از آن سو افراد دیگر مجبور باشند تمام زندگی خود را بفروشند تا کلیه ای را بخرند که زنده بمانند.

حال سوال اینجاست که آیا بهتر نیست که همین فرهنگ انسانی را در بین خود و جامعه ترویج دهیم؟ آیا بهتر نیست که بعد از مرگمان به انسان دیگری زندگی ببخشیم؟ آیا بهتر نیست به جای انتشار تصاویر وحشتناک و هراس آور، فرهنگ انسانیت، دلسوزی، فداکاری و متمدن را ترویج و تبلیغ کنیم؟ جامعه ای که روحیه انسانیت و تمدن در آن گسترش یابد بی شک کمترین معضلات را به خود خواهد دید و زمینه رشد نیروهای جنایت کار را می خشکاند.

این ویدیو یا هر نوع تصویری از این قبیل تنها به منظور ترویج خشونت و زیر سوال بردن یکسری انسان زحمتکش کادر درمانیست که در تمامی طول زمان بشریت، همیشه در خط مقدم جبهه علیه مرضی و برای شفا و درمان مردم تلاش کرده اند. این تصاویر از سوی هر فرد، حزب اپوزیسیون و یا حتی جمهوری اسلامی که باشد، تنها یک هدف را تعقیب می کند و آنهم نهادینه کردن خشونت و کشتار در جامعه است و در کنار تصاویر جنایات داعش قرار می گیرد و باز نشر آن نیز به همین هدف یاری می رساند.

۲۴ نوامبر ۲۰۲۰

تعرض به معیشت مردم

بی جواب نمی ماند!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

افت و خیزهای اعتراضات دانشجویی

(به مناسبت ۱۶ آذر)

مظفر محمدی

جمهوری اسلامی همانطوری که در رابطه با طبقه کارگر انجام داده، از همان روزهای اول قدرت گیری در دانشگاه ها هم سرمایه گذاری گسترده ای کرده است. شوراهای اسلامی، خانه کارگر، بسیج، حراست کارخانه و غیره برای کنترل طبقه کارگر و در دانشگاه ها هم تمرکزجدی ای برای مهار کردن اعتراضات دانشجویی و فضای سیاسی – فکری رادیکال داشته است.

در همان ماه های اول پس از قیام و آغاز سال ۵۸ در اکثر دانشگاه ها انجمن های اسلامی تشکیل شدند و برای هماهنگی این انجمن ها اتحادیه ی تشکیل دادند که در آن هنگام مهره های بالایی از رژیم از جمله احمدی نژاد حضور داشته و همان زمان پیش خمینی می روند و او هم میگوید "بروید تحکیم وحدت کنید" و پس از آن اتحادیه به عنوان دفتر تحکیم وحدت نام گذاری شد و خامنه ای بعنوان نماینده امام در این دفتر گمارده شد. تسخیر سفارت آمریکا با رهبری شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت به نام ” دانشجویان پیرو خط امام“ انجام شد و خمینی آن را تایید کرد و گفت این انقلابی بزرگتر از انقلاب اول است.

بعد تصفیه های گسترده دانشگاه به نام انقلاب فرهنگی انجام شد که آن را انقلاب سوم نامیدند. دهه شصت دانشگاه در قرق اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان یا همان تحکیم وحدت است.

وقایع هجده تیر ۷۸ و حمله به کوی دانشگاه تهران یکی از بزرگ ترین چالش جنبش دانشجویی در ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ تعریف می شود. این واقعه، محدودیت‌هایی برای دفتر تحکیم وحدت بوجود می آورد. دفتر تحکیم وحدت اول با جریان‌های اصلاحات همراه می‌شود. ولی حمله به کوی دانشگاه و شرکت یکی از اعضای شورای مرکزی دفتر، علی افشاری در کنفرانس برلین تنش‌هایی را در این تشکل بوجود می آورد. به دنبال آن مساله عبور از خاتمی مطرح می‌شود. این اوضاع هم به انشعاباتی در دفتر تحکیم وحدت منجرمی‌گردد.

سال‌های بعد سیطره دفتر تحکیم وحدت شکسته می‌شود و تشکل های دیگر دانشجویی به موازات تحکیم وحدت بوجود می آیند. مثل «جامعه اسلامی دانشجویان»، «بسیج دانشجویی»، «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌های سراسر کشور» و انشعابات مختلف درون خود دفتر تحکیم که مهم ترینش تقسیم دفتر تحکیم به دو بخش، تحت عنوان طیف دانشگاه علامه و طیف دانشگاه شیراز. همچنین شعبه ای از دفتر به رهبری طبرزدی در این دوره وجود دارد. در دهه ی ۸۰ هم بخشی تحت نام «جنبش عدالت خواه دانشجویی» از دل بسیج دانشجویی بوجود می آید.

شوراهای صنفی دانشجویان کشور

اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ تشکل جدیدی به نام «شوراهای صنفی دانشجویی» بدون پسوند اسلامی بوجود می آید. فعالین این تشکل مدعی هستند که فعال ترین طیف دانشجویی را تشکیل می دهند. شهریور ۹۳ کمیته ای برای تاسیس «اتحادیه شوراهای صنفی دانشجویی کشور» تشکیل می دهند که با مخالفت دولت روبرو نهایتا یک شورای مرکزی انتخاب می‌شود.

شوراهای صنفی دانشجویی مدعی اند که مطالبات صنفی- معیشتی دانشجویان با مطالبات صنفی معلمان، پرستاران، کارگران و سایر اقشار زحمتکش و فرودست جامعه پیوند می خورد. این طیف دانشجویان هم از حقوق دانشجویان دفاع کرده، خواستار آزادی دانشجویان زندانی اند، هم تابلوی “کارگران زندانی را آزاد کنید“ بالا برده اند و هم در کنار معلمان معترض ایستاده اند. دانشجویان دانشگاه تهران با کارگران هفت تپه علیه خصوصی سازی همراه شدند و می گویند «ورشکستگی هفت تپه آینه ای از ورشکستگی آموزش عالی است. سیاست هایی که با خصوصی سازی، هفت تپه کارگزارنش را به ورشکستگی کشاندند، و درون دانشگاه ها پیامدهایی مصیبت بار به دنبال داشته اند.

از نگاه آنها پولی شدن دانشگاه ها و کاهش کیفیت علمی آموزش عالی در کنار «دور افتادن مطالعات دانشگاهی از نیازها و مطالبات مردم و تبدیل آن به ابزار سودآوری سرمایه و اعمال کنترل بر کار، و دلمردگی فضای دانشگاه ها» از جمله سیاست هایی است که به وضعیت موجود دامن زده و موجبات اعتراض ها را فراهم آورده است.

این جریان خودش را یکی از جریانات دانشجویی موجود در کشوربا ماهیتی آزادی طلبانه و برابری خواهانه معرفی می کند و



فعالیت صنفی خودشان را با فعالیت های صنفی دیگر اقتشار جامعه به مانند کارگران و معلمان پیوند زده اند.

از خیزش دی ماه ۹۶ به بعد، بگیر و ببند فعالین صنفی دانشجویی و از جمله فعالین شعار «اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» از جانب دستگاه های امنیتی بی وقفه ادامه داشته است، از ده‌ها بازداشت پیشگیرانه در دی ماه ۹۶ که به بیش از صد سال حکم زندان منجر شد تا انواع احضارها و احکام قضایی بعدی که در آبان ماه ۹۸ مجددا به اوج رسید و حاصل آن سال‌های طولانی زندان برای فعالین دانشجویی بود.

سال ۹۷، در جریان سرکوب ها و خفقان، فرماندهی بسیج دانشجویی و محور مقاومتی ها تلاش برای تسخیر شوراهای صنفی را آغاز می‌کنند و در چند دانشگاه با رد صلاحیت فعالین شورای صنفی موفق هم می‌شوند. یکی از فعالین شورا می‌گوید ما پیشنهادهای حقیرانه فلان پست و مشاور دانشجویی فلان مسئول و بلیط های رایگان کیش و مشهد و بخشش شهریه خوابگاه و از این دست را از جانب مسئولین نپذیرفتیم و رد صلاحیت شدیم ولی با وصف این شوراهای صنفی مستقل و روی پای خود ایستاده است.

آخرین فعالیت های شوراهای صنفی نشان می دهد که در قضیه تحصن دانشجویان دانشگاه نوشیروانی بابل، دستکم شوراهای صنفی ۲۹ دانشگاه با این تحصن اعلام همبستگی کردند. هم چنین، فعالین صنفی پس از اعتراضات معلمان و اخیراً در اعتراضات کارگری هفت تپه باز به میدان آمدند و اتحاد خود را با کارگران مطرح کردند.

بعنوان یک اقدام دیگر و اخیرا بیشتر از ۵۰ تشکل شوراهای صنفی دانشجویان کشور سیاست دولت در مساله کرونا را محکوم و اعلام کردند که تصمیم گیریهای متناقض، بازگشایی زود هنگام مدارس و دانشگاه ها ، اخبار کذب و پنهان کاری ، حمایت نکردن از اقشار مردم گرسنه ، بی توجهی به متخصصین و غیره باعث مرگ و میر مردم شده است . شوراهای صنفی دانشجویان سراسر کشور از اظهارات حسن روحانی در مورد ادامه ی فعالیت های عادی علیرغم گسترش ویروس کرونا انتقاد کرده و از دانشجویان خواسته است در صورت عدم تعطیلی دانشگاه ها، خود مراکز آموزشی و خوابگاه ها را تا پایان سال ترک کنند. شصت و یک شورای صنفی دانشجویی این فراخوان را امضا کردند.

انتخابات شوراهای صنفی در ماه های مهر و آبان هر سال تحصیلی برگزار و اعضا برای یک دوره یک ساله تعیین می شوند.

ارزیابی!

ارزیابی ای که نیروهای امنیتی و حتی فعالین دانشجویی قدیمی از اعتراضات دانشجویی بطور کلی و دفتر تحکیم وحدت و شعباتش بطور مشخص دارند غیر سیاسی و بیان آرزوهایشان است. این ها میگویند تشکلات دانشجویی قرار بود در میان دانشجویان سازماندهی و کادر سازی کند و دانشجویان مذهبی را برای مقابله با تفکرات چپ پرورش دهد. ولی این تشکل ها از فلسفه وجودی اولیه شان فاصله گرفتند. تشکلاتی که روزی نماد جنبش اصیل دانشجویی در اسلام خواهی، مردم سالاری دینی، ضد امپریالیستی و عدالت خواه محسوب می‌شد، امروزه به گونه‌ای دچار فرسایش شده اند. میگویند باورها و اندیشه های جدید ظهور کرده و نسل جدیدی به میدان آمده است. بعضی از تشکل‌های انشعابی و سخن گویان آن‌ها از گفتمان سکولار و خروج از حاکمیت حرف می‌زنند. همین طیف معتقدند که هر چند بخشی از دفتر تحکیم وحدت مقابل طیف جدید ایستادند اما نتوانستند این ظرفیت را برای انقلاب اسلامی دوباره احیا کنند و مداخله احزاب و تشکل‌های سیاسی بیرون از دانشگاه هم از جمله آسیب هایی است که به جنبش دانشجویی وارد می آید.

و بعنوان راه حل می‌گویند، جنبش دانشجویی به طور عام و دفتر تحکیم وحدت به طور خاص برای آنکه بتواند به جایگاه اصلی خود باز گردد و در عرصه‌های مختلف نقش آفرینی کند به باز تعریف چرایی جنبش دانشجویی نیاز دارد. باید دانشجویان از احزاب و تشکل‌های سیاسی فاصله بگیرند، پیاده نظام آن‌ها نشوند، و از سیاست زدگی بپرهیزند...

این ارزیابی که گویا جنبش دانشجویی به خودی خود در بیش از ۴ دهه همانجوری باشد و بماند چیزی که آن ها پایبندی به اصول اولیه می‌نامند، یک توهم است.اعتراضات دانشجویی در دوره های

مختلف سیاسی، رنگ آن دوره را بخود می‌گیرد. برای مثال:

استحاله و انشقاقات درون اعتراضات دانشجویی همزمان و هم رنگ تحولات سیاسی جامعه شروع می‌شود.

یک دوره جنگ و حمله به سفارت امریکا و دوره جنگ ۸ ساله تبعاتی برای دانشجویان بوجود می‌آورد. دانشجویان خط امام در متن تحولات آن دوره فعال می‌شوند.

در دوره ی تحکیم وحدت در انتخابات از رفسنجانی دفاع می‌کنند و بعد از مدتی در مقابل او قرار می‌گیرند. در یکی از همین دوره ها طبرزدی خود را برای وزارت و یا کرسی ای در دولت رفسنجانی محق میدانند وقتی جواب نمی‌گیرد به منتقد او تبدیل می‌شود.

دوره اصلاحات دوباره انشقاق درست میشود. بخشی معتقد به اصلاحات در چارچوب نظام و قانون اساسی است و بخشی هم اصلاح طلب میشوند. باز هم به مرور همزمان با افول اصلاح طلبی عبور از دو خرداد مطرح و فراکسیون های متعددی ایجاد می‌گردد.

هیجده تیر و حمله به کوی دانشگاه، به سرکوب دانشجویان منجرمی‌شود.

در دوره احمدی نژاد هم حمله ای سراسری برای تعطیلی همه ی تشکل های دانشجویی شروع و دانشجویان معترض اخراج و ستاره دار می‌شوند.

و در مقطعی هم دانشجویان آز ادیخواه و برابری طلب را داریم که جداگانه به آن می‌پردازم.

در نتیجه و با توجه به تحولات سیاسی دوره های مختلف، حرف از جنبش دانشجویی یک کلام و اسلامی و پایبند به اصول اولیه انجمن های اسلامی و اتحادیه یا دفتر تحکیم وحدت، بیپوده است.

با نگاهی به وضعیت امروز تشکلات دانشجویی، می‌بینیم که:

یکی - طیف تشکل های «بسیج دانشجویی»، «جنبش عدالتخواه دانشجویی»، «حوزه مقاومتی ها» و «قومی ها»، بعنوان ابزار امنیتی جریان اصولگرا و وابسته به بیت رهبری و سپاه هستند.

دوم- طیف شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت که اکنون منتقد دولت روحانی و حتی خواستار استعفای او است.

سوم- طیف شوراهای صنفی دانشجویی آنطوری که خود می‌گویند به هیچ جناحی وابسته نیستند. اهل سیاست نیستند و مبارزه خود را صنفی - مطالباتی مثل کارگران و معلمان و غیره می‌دانند و شعارهای ان ها را تکرار می‌کنند. خود را آزادی طلب و برابری خواه می‌دانند.

در این رابطه صدها انجمن و نهاد و نشریه دانشجویی مدام در حال تغییر و تحول اند. بدلیل سیالیت دانشگاه هر ۴ سال یه بار عده ای می‌آیند و بخشی میروند و تشکل ها و سنت ها و نشریات و غیره دست به دست می‌شوند و تغییر می‌کنند.

جریانات دانشجویی درواقع شعبات احزاب و جریانات اصلاح طلب، اصولگرا و لیبرال و دمکراسی خواه و چپ خلقی و بخشا وابسته به دستگاه های امنیتی هستند. مثل بسیج دانشجویی و جنبش عدالتخواه دانشجویی و غیره.

تمام تلاش دولت و سازمان های امنیتی درون و بیرون دانشگاه ها بر این متمرکز است که جنبش دانشجویی حساب خود را از احزاب سیاسی درون و بیرون حاکمیت جدا کند. می‌گویند ویژگی فعالیت دانشجویی باید این باشد که از ارتباط با احزاب سیاسی بپرهیزند و کار صنفی مطالباتی بکنند. این در حالی است که نیروهای امنیتی رژیم تلاش فراوانی بخرج می‌دهند تا اعتراضات دانشجویی مستقل را مهار و کنترل کنند.

چپ دانشجویی و داب

بطور کلی چپ دانشجویی تشکل یا صف مستقل خود را ندارد. امروز چپ و حتی خیلی ها که خودشان را سوسیالیست می‌دانند در شوراهای صنفی دانشجویی فعالیت می‌کنند. خود را آزادی طلب و برابری خواه میدانند. از کارگران هفت تپه دفاع می‌کنند. شعار کارگر معلم دانشجو اتحاد را دارند...

در میانه ی این جدال ها در مقطعی در آذر ۸۶ دانشجویان چپ و کمونیست تحت عنوان آزادیخواه برابری طلب این زمین را شخم می‌زنند و سنتی دیگر پایه گذاری می‌کنند. دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب تا قبل از برگزاری مستقل مراسم روز دانشجو توسط دانشجویان چپ در ۱۳ آذر ۱۳۸۶، یک سازمان نیست. مجموعه‌ای از دانشجویان کمونیست و چپ و حتی لیبرال و دمکرات هستند که حول فعالیت‌های متعدد دانشجویی و سیاسی و

افت و خیزهای ...

نشریات چپ جمع شده بودند. .

وقتی میگویم سازمان نیافت، یک دلیل اساسی اش این است که، دیدیم بعد از دستگیری ها داب نتوانست دوام پیدا کند. در حالی که داب می توانست به مثابه سازمانی اجتماعی در صفوف دانشجوی‌های دانشگاه‌ها نفوذ کرده و جبهه خود را بسازد. این زمینه نه تنها در دانشگاه تهران، بلکه در دانشگاه های دیگر کشور وجود داشت. حوزه ی نفوذ و تاثیر داب آنقدر گسترده بود که بشود شبکه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را گسترش داد و مستحکم کرد و آن را به یک سازمان فراگیر چپ و دمکراتیک به معنای تصمیم گیری جمعی و دمکراتیک تبدیل کرد. اتفاقی که اگر می افتاد هم دفاع از خود داب را تامین می نمود و هم پیشرویش را تضمین می کرد.

وقتی شوراهای صنفی امروز می گویند ما ازادیخواه و برابری طلبیم به این معنا است که هنوز رنگ آن دوره داب را بر خود دارند. منهای این که مدام صنفی گری را تاکید می کنند. و ظاهرا آن را سپری در مقابل تعرض دستگاه های امنیتی تصور می نمایند.

به نظر من ادبیات کمونیستی دوره داب هنوز هم سر جایشان هستند. ما این تحرک و اعتراض دانشجویی را از آغاز تا پایان در متن این موضوع که دانشگاه سنگر سیاسی مهمی است، ارزیابی و جمع بندی کردیم که مراجعه به آن ها برای کمونیست های درون اعتراضات دانشجویی بسیار ضروری و حیاتی است.

کمونیست ها می بایست این ادبیات را مدام به میان صفوف دانشجویان ببرند. با توجه به سیال بودن دانشجو‌ها این تجربه و ادبیات و سیاست و تاکتیک هایش برای اعتراضات دانشجویی حیاتی است. ۱۶ آذر هم فرصتی است که این کار انجام شود. بهر ترتیب و امکانی باید داب را آنچه که بود و آنچه که نبود را به دانشجویان و فعالین شان یادآوری و پروپاگانده علیه داب و کمونیسم در دانشگاه ها را خنثی کنیم.

در فروردین ۸۸، بخشی از زیرمجموعهٔ داب به نام «خط‌بازسازی» پس از یک دوره از اختلافات داخلی، با صدور بیانیه‌ای تحت عنوان «پیش به سوی خودسازمان‌یابی کمونیستی با نام **«دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب - خط‌بازسازی»**، اعلام می‌کنند. این جریان نه در ادامه‌ی تجربه داب بلکه در نقد و حتی نفی آن خود را مطرح می‌کند. این ها اعلام می‌کنند که هیچ فردی که عضویت در سازمان‌های سیاسی موجود را داراست در سازمان‌یابی نوین آنها راهی نخواهد داشت و می‌گویند به زودی ارگان سیاسی-تحلیلی خود را منتشر میکنند. این تحرک هم به جایی نرسید. چون هم می‌خواست داب باشد و هم علیه آن!

حتی به تدریج بخشی از فعالین سابق این تحرک دانشجویی این سنت و فعالیت را شکست خورده می‌نامند و اعلام می‌کنند دیگر چیزی به نام دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب وجود ندارد و جریان‌بازسازی هم خاتمه پیدا می‌کند. اما سنت داب منحصر به فقط فعالین دوره داب نیست. یک تحرک سیاسی در جنبش دانشجویی است که هر کس و طیفی می‌تواند آن را از آن خودش کند. به آن برگردد و در دل تحولات کنونی و مطالبات دانشجویی این تجربه را مورد استفاده قرار بدهد.

اگر به تحرکات تشکلات دانشجویی موجود و مطالباتشان نگاه کنیم می‌بینیم که از جمله، در درون مثلا شوراهای صنفی امکان کار و تاثیرگذاری دانشجویان کمونیست بسیار زیاد است. مطالباتی که امروز هم سر میز تشکلات دانشجویی است، ابزارهای مبارزه و اعتراض دانشجویی هستند. ازجمله:

- تشکل های دانشجویی برپیده شده به کار خود برگردند.
- جداسازی و تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها مردود و پذیرفته شده نیست.
- بحث اسلامی کردن دروس بخصوص در رشته‌های علوم انسانی مطرح است و از جمله برخی از دروس اساساً از واحدهای آموزشی حذف شده‌اند و برخی دیگر هم دچار تغییراتی بسیار گشته اند.
- اعتراض به پولی سازی آموزش وجود دارد.
- آزادی تمامی دانشجویان زندانی و زندانیان سیاسی همیشه مطرح است.
- همبستگی دانشجویان با کارگران و معلمان و پرستاران.
- برگزاری ۱۶ آذر‌ها بهر وسیله ی ممکن در دانشگاه‌ها و…

این مطالبات ابزارهای مهمی برای ایجاد فضای سیاسی عمیق تری دردانشگاه‌ها هستند.

اگر نقطه قدرت اصلی داب، حضور و وجود کمونیست های متشکل و متحد در رهبری اعتراض دانشجویان در یک دوره است، این نقطه قدرت و ظرفیت کمونیستی در صفوف دانشجویان در هر دوره ای وجود دارد. اما اگر این طیف، پایگاه و جایگاه مستقل خود را پیدا نکنند جذب فعالیت ها و تشکلات موجود میشوند و چه بسا صفوف پراکنده شان باعث می شود که از عهده تغییر جدی در جهت گیری و اهداف این تشکل ها و جنبش دانشجویی بر نیایند.

برای مثال دراین دوره و بخصوص در صفوف شوراهای صنفی دانشجویی دانشگاه های اصلی کشور، این مساله مطرح میشود که، تا آزادی در سطح کلان جامعه حل نشود در دانشگاه نیز حل نخواهد شد. بخشی از این ها همان دانشجویان سوسیالیست اند که فکر می کردند می توانند با پشت کردن به سیاست واهداف و شیوه کار «داب»، اما با همان شعار آزادیخواهی و برابری طلبی، آلترناتیوی برای داب باشند.

همین طیف امروز می گویند مسایل صنفی دانشجویی در گرو مساله بزرگ تری است و معتقدند تا عدالت اجتماعی در جامعه تامین نشود در دانشگاه هم امکانی برای حل مسایل صنفی وجود نخواهد داشت. و بر این اساس نادرست، این طیف دانشجویان اساسا منتقد دولت اند و کم تر امزشان کار سازمان دادن و متحد کردن و متحد نگه داشتن دانشجویان است.

اما تا آنجا که به وظیفه دانشجویان کمونیست مربوط است، معضل اصلی بی خطی سیاسی و نداشتن رهبری است. درست مثل همان چیزی ی که در سطح کل جامعه می بینیم. آن طیف دانشجویی اگر چه آدم های خوش فکر، فعال و متحرکی هستند، اما اهل کار سازماندهی و متحد کردن نیستند. بهترین هایشان هم حتی اگر هم خط هم هستند اما قادر به متحد کردن صف خود هم نیستند.

در همین دوره مجددا شکایت و «مطالعه کنیم تا خط مان را پیدا کنیم» یا «باید کار توریک کرد» شروع شده و می‌گویند از میان آنچه که در جامعه هست مثل احزاب و خط و افق های مختلف نمی‌توانند انتخاب کنند یا راهشان را پیدا نکرده اند، قانع نشده اند و ابهام دارند و از این حرف ها.

در نتیجه اگر کسی هم بخواهد کاری کند سراغ تشکلات موجود می رود. بخصوص دانشجویان جدید که پیشینه کار سیاسی ندارند از همین داده های موجود تغذیه می‌کنند و جذب می‌شوند.

اعتراضات دانشجویی را سنت های موجود در جامعه هدایت و رهبری می‌کند. زمانی دوم خرداد بود، عبور از دوم خرداد و استقلال فکری و سیاسی را داب نمایندگی کرد. امروز کدام جریان فکری و سیاسی می‌خواهد اعتراضات دانشجویی را هدایت و صاحب خط کند؟

وقتی جامعه از اصلاحات عبور می‌کند، وقتی خیزش های اجتماعی کل نظام رانشانه می‌گیرند، دانشگاه و محیط های فکری و روشنفکران چپ نمی‌توانند از این شرایط عقب بمانند. به همین دلیل است جریاناتی مثل «بسیج دانشجویی»، «جنبش عدالتخواه دانشجویی»، «جامعه اسلامی دانشجویان»، «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌های سراسر کشور» و انشعابات مختلف درون دفتر تحکیم وحدت نمیتوانند دانشجویان را حول انتقادات آبیکی از رژیم، بسیج کنند. با وجودی که رژیم و نهادهای امنیتی دراین تشکلات، از در اختیار گذاشتن امکانات و پول تا

مشاوره و خط دادن سنگ تمام می‌گذارند.

این وظیفه امروز برعهده دانشجویان چپ و کمونیست و ازادیخواه و برابری طلب افتاده است. بدون حضور فعال فکری کمونیست متشکل و متحد، مشکل بتوان در دانشگاه دست بالا را پیدا کرد. این حضور فعال فکری را هم ما اینجا و هم دانشجویان کمونیست دردانشگاه‌ها می‌توانند تامین کند.

کمونیست هایی که ولو دفتر و دستک ندارند، اما صاحب کانون های مختلف، نشریات و فعل و انفعال های مهم سیاسی در دانشگاه ها هستند. این نشریات و کانون‌ها از آن ها خط میگیرند و توسط آنها هدایت میشوند. معلوم است که اگر تصمیم بگیرند مراسم ۱۶ آذر را برگزار کنند، این مراسم برگزار میشود.

هرنوع تشکلی که بشود ساخت را باید ساخت. کلوب، روزنامه، مجله، نمایشگاه، تئاتر، گروه کوهنوردی، ان جی او، کانون های فرهنگی و غیره هرچه که میشود ساخت را باید ساخت. یا اگر هست مورد استفاده قرار داد. ما دیدیم که حتی در کنار انجمن های صنفی دانشجویی انجمن های جداگانه زنان وجود داشته و الان هم وجود دارد.

این ابزارها پوششی برای انجام کاردیگر نیستند. بخودی خود بخش جدا نشدنی از مبارزه برای تغییرات بینادی و زندگی بهتر و افق گسترده تر است. این ها ابزارهایی هستند که می‌توان در آن سلطه چپ را تامین کرد. اگر رژیم نیروهای امنیتی خود در بسیج دانشجویی یا جنبش عدالت خواه دانشجویی و انجمن های اسلامی وابسته به خود را برای تصرف شوراهای صنفی دانشجویی می‌فرستد، کمونیست ها و چپ دانشجویی می‌تواند هم این تلاش ضد دانشجویی را خنثی کند و هم هدایت و رهبری این تشکل ها را برعهده بگیرد. دانشجویان چپ و کمونیست ضمن متحد کردن صفوف خود و ایجاد شبکه ی دانشجویان کمونیست و ازادیخواه و برابری طلب، می‌توانند شوراهای صنفی دانشجویی را فعال کنند و سعی کنند که دانشجویان را وسیعا تشویق به عضویت در این شوراها بکنند.

فراموش نکنیم که این کار با ابزار مجازی تامین نمی‌شود. با کار اجتماعی و قدرت کمونیست ها در متشکل شدن و متحد شدنشان قابل حصول است. یعنی ارتباط تنگاتنگ انسان ها در دنیای واقعی و آگاهی بخشی مثل گردش خون در رگ های جامعه.

دانشگاه برای کمونیسم و طبقه کارگر سنگر مهمی است. سهمی که روشنفکران کمونیست با آگاهی بخشی، با بردن مارکسیسم به درون طبقه، دردانشگاه، درمحلات زحمت کش نشین، سهم بزرگی برعهده دارند.

کلام آخر تا آنجا که به دانشگاه بطور مشخص بر می‌گردد، تجربه دانشجویان ازادیخواه و برابری طلب یک داده ی با ارزش برای مبارزه و اعتراضات دانشجویی است. اگر ۷ تپه الگوی مبارزه متحد و متشکل و متکی به مجامع عمومی و سنت شورایی برای کل طبقه کارگر است. داب هم برای اعتراضات دانشجویی این جایگاه و اهمیت را دارد. از نظر من این الگو و تجاربش برای دانشجویان چپ و کمونیست حیاتی است.

آذر ماه ۹۹ (نوامبر ۲۰۲۰)

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع

انقیاد، بردگی و بیکاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و

بکار اندازد.

هرکس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه

انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات

زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی

از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای

اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که

مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری

سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

کمونیت ۲۵۱

وریا نقشبندی: چند روز گذشته دور دیگری از اعتصابات کارگران نیشکر هفت تپه در اعتراض به دستگیری و بازداشت چهار نفر از نمایندگان کارگران هفت تپه شروع شده و تا امروز که در پنجمین روز اعتصاب به سر می برند ادامه داشته است.
خالد حاج محمدی از رهبری حزب حکمتیست (خطر رسمی) را به این برنامه دعوت کرده‌ایم و این مسئله را از زبان ایشان بررسی و ارزیابی می کنیم.

وریا نقشبندی: همانطور که در جریان هستید و در مقدمه هم کوتاه به آن اشاره کردم، چهار نفر از نمایندگان کارگران هفت تپه دستگیر شده‌اند. طبق قرار های قبلی که دولت به کارگران هفت تپه داده بود و در پی اعتصاباتی که کارگران هفت تپه انجام داده بودند، خواسته‌شان این بود که بخش خصوصی از بین برود و به خواسته ها و مطالبات‌شان رسیدگی شود. ولی همانطور که می دانید با سرکوب و دستگیری فعالین و نمایندگان‌شان مواجه شده‌اند. از نظر شما جریان از چه قرار است و چرا به اینجا ختم شده است؟

خالد حاج محمدی: فکر کنم الان در جامعه ایران، خصوصا در جامعه کارگری و در فضای سیاسی ایران کسی نیست که در جریان ماجرای هفت تپه و سیر رویدادهایی که در هفت تپه گذشته است قرار نگرفته باشد و کسی که این رویدادها را تعقیب کرده باشد بطور قطع شاهد تکرار پی در پی مجموعه قول و قرارهایی از جانب ارگانه‌های مختلف جمهوری اسلامی بوده است. بطور واقعی، مبارزات کارگران هفت تپه مثل هر مبارزه کارگری و هر اعتراض کارگری دیگری توانسته است یک سری از مطالباتش را به حاکمیت تحمیل کند و حاکمیت را مجبور به پذیرفتن این مطالبات بکند و یا به توافقاتی رسیده‌اند. لذا توافق به این معنی که هر دو طرف ماجرا در نهایت راضی بوده باشند را در واقع توازن قوای بین طرفین تعیین کرده است. اگر مبارزات و اعتراضات متشکل و چند ساله کارگران هفت تپه نبود، موقعیت امروزش به مراتب وخیم تر بود و فقر و فلاکت بیشتری را به آنها تحمیل کرده بودند. می خواهم بگویم که مسئله هفت تپه و کلا مسئله مبارزات طبقه کارگر ایران با بورژوازی و حاکمیت‌ش که جمهوری اسلامی در راس آن است پدیده ای راکد و ایستا نبوده است. به این معنی که اگر توافقات و یا قول و قرارهایی هم که گاه‌ا از طرف نمایندگان دولت یا نمایندگان کارفرمایان به کارگران داده شده است به این معنی نیست که گویا دیگر همه چیز تمام شده و به وعده‌شان عمل کرده‌اند. برعکس، همیشه تلاش کرده‌اند که بعد از آرام شدن فضا و پایان اعتراضات و برگشتن کارگران به سر کار همین توافقات را زیر پا بگذارند. آنجایی هم که مجبور شده‌اند به خواسته کارگران تن دهند و مطالباتی را برآورده کنند، همیشه تلاش کرده‌اند که در پیچ بعدی و در شرایطی که یک مقدار فضا برایشان مهیا شده است همین مطالبات را پس بگیرند. و این اتفاق تازه ای نیست. در نتیجه همیشه جدالی بین طبقه کارگر و نمایندگان کارفرمایان و بطور کلی دولت، در جریان بوده است.

دولت و نمایندگان کارفرمایان از یک طرف سعی می کنند که کمترین مطالبات کارگران هفت تپه را به رسمیت نشناسند و از طرف دیگر کارگران هفت تپه تلاش می کنند که مطالباتی را به حاکمیت تحمیل کنند. اما در این مورد مشخص و اتفاقات اخیر صحبت اصلا بر سر توافقات یا اختلافات بین نمایندگان کارگری و کارفرمایان و دولت نبوده است. ماجرا از این قرار است که حقوق اضافه کاری هفده نفر از کارگران هفت تپه را پرداخت نکرده‌اند و زمانی که نمایندگان هفت تپه پیگیر ماجرا می شوند و از کارفرما و نمایندگان کارفرما علت پرداخت نشدن دستمزدها را جویا می شوند، نیروی انتظامی و گارد ویژه به محل هجوم آورده و پس از آن - همانطور که در جریان هستید - چهار نفر از نمایندگان کارگران را دستگیر می کنند؛ تنها به جرم اینکه به پرداخت نشدن دستمزد اضافه کاری جمعی از کارگران اعتراض کرده بودند. در نتیجه جدال بر سر گرفتن دستمزد و حقوق اضافه کاری و مابقی مطالبات و غیره، حتی اگر "توافقاتی" هم از جانب کارفرما و دولت کارفرمایان با کارگران صورت گرفته باشد، همیشه وجود داشته و وجود خواهد داشت. تضمین اینکه این مطالبات بازپس گرفته نشود یا این تعرضات بازپس زده شوند تنها و تنها در گرو اتحاد کارگران هفت تپه بوده است و این اتفاقاتی هم که اخیرا در هفت تپه شاهد آن بوده‌ایم گویای این واقعیت است که جنبش کارگری ایران هر مطالبه و هر دستاوردی هم که داشته باشد، مادامی که متکی به نیرو و قدرت خودش در ادامه راه نبوده باشد، همان دست آورد ها را هم از او پس می گیرند.

در دوره قبل و بعد از آنکه اسماعیل بخشی را آزاد کردند گفتند که کیس هفت تپه تمام شده است و پرونده‌ش را بسته‌ایم. ولی همانطور که در جریان هستید اخیرا تعداد دیگری از نمایندگان کارگران هفت تپه، یوسف بهمنی، حمید ممبینی، ابراهیم عباسی

آینده مبارزات هفت تپه

گفتگوی رادیو نینا با خالد حاج محمدی

و مسعود حیوری را دستگیر کرده‌اند و به جرم اینکه گویا این کارگران اغتشاش‌گرند برایشان پرونده سازی کرده‌اند که بطور واقعی ربطی به خود ماجرا و مقطعی که این اتفاقات در آن افتاده است ندارد. حاکمیت تلاش کرده به بهانه اینکه کارگران به پرداخت نشدن حقوق اضافه کاری‌شان اعتراض کرده‌اند به آنها تعرض بکند و برایشان پرونده سازی کند. می خواهم بگویم که این جدال جدالی طبقاتی است و هیچ جا از این قاعده مستثنی نیست. چه در هفت تپه باشد و چه در دیگر مراکز کارگری؛ جنگ، جنگ بین کار و سرمایه است.

وریا نقشبندی: مسئله ای که در جدال بین هفت تپه با حاکمیت و دولت حائز اهمیت است این است که از یک طرف دولت با ایجاد ترس و رعب و وحشت و با بازداشت نمایندگان این بخش کارگری به نوعی می خواهد این اعتصابات را به شکست بکشاند و این پیشروی ها را بازپس گیرد، ولی همزمان می بینیم که از این طرف کارگران هفت تپه هم در هر دوره نمایندگان جدیدی معرفی می کنند، بر روی سکو می روند و سنگر می بندند. نظر شما راجع به این مسئله چیست و اینکه چرا جایگاه هفت تپه در بخش های مختلف کارگری و همچنین در بُعد سراسری در ایران اینقدر مهم شده است؟

خالد حاج محمدی: نکاتی که شما به درستی به آن اشاره کردید یکی از تجربه های بسیار ارزشمند و مهم در جنبش کارگری ایران است. ولی دلایل آن را باید در دل تحولات و بررسی خود هفت تپه، نقش و جایگاه هفت تپه و روندی که هفت تپه در مبارزات تاکتونی‌اش طی کرده است دید. ما در چهل سال گذشته و چه حتی قبل تر از آن هم همواره شاهد مبارزات وسیع کارگری برای بهبود وضع زندگی و بالا بردن دستمزدها و بیمه بیکاری و وضعیت معیشت و سایر مطالبات دیگر بوده‌ایم و این جدال برای کندن لقمه نانی از دهان بورژوازی هار ایران همواره وجود داشته و تنها مختص به هفت تپه نیست. هزاران مورد اعتراض و اعتصابات کارگری را شاهد بوده‌ایم و بعضا حتی دستاوردهایی هم برای طبقه کارگر ایران داشته‌اند. ولی آن چیزی که هفت تپه را مهم کرده و مورد توجه قرار داده است موقعیتی است که هفت تپه‌ای ها خود را در آن قرار داده‌اند و این موقعیت تلاش مشترک کارگران هفت تپه است که بسیار هُشیارانه در یک دوره مشخص، خصوصا در سه - چهار سال اخیر که همگی شاهد آن بوده ایم خود را قرار داده است. یک جدال رودررو، بی پرده، بی توهم است و در مقابل کارفرمای هفت تپه و مدافعانش که از بیت رهبری و دولت گرفته، تا خانه کارگر و نماینده مجلس و تا قوه قضائیه‌اش، با کل دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی ایران را شامل می شود، یک صفبندی علنی را به نمایش گذاشته است و اینها را در دفاع از مطالبات و منافع خودش به مصاف طلبیده است. ببینید؛ کارگر هفت تپه الگویی را بدست داد و این خودآگاهی را در طبقه کارگر ایجاد کرد که می توان در جایی حتی مثل هفت تپه که متشکل از پنج هزار کارگری است که به همراه خانواده هایشان در این مجتمع زندگی می کنند و در مقایسه با ماشین سازی ها و صنایع فولاد و برق و نفت و ترانسپورت - که از زاویه اقتصادی و جایگاه آنها در اقتصاد از اهمیت بیشتری نسبت به هفت تپه برخوردار بوده‌اند - الگویی بدست داد که با همین تعداد از کارگران به همراه خانواده هایشان، اگر متحدانه و هُشیارانه عمل کنند می توان چنان قدرتی بدست آورد که حاکمیتی مثل جمهوری اسلامی را به چالش بکشند و اینکار را هم کردند.

این الگو و موفقیت هایی که هفت تپه در این دوره کسب کرده است، در فضای سیاست ایران چنان برجسته بود و چنان اعتباری به هفت تپه داده است که در قلب میلیون ها انسان جا گرفته است. مردم به آنها امید بسته‌اند و طبقه کارگر ایران این تجربه را می بیند و می آموزد که اگر هفت تپه می تواند چنین و چنان کند چرا آنها نتوانند. این دیگر مستقل از خواست من و شما و کارگر هفت تپه و حاکمیت و نیروهایش است و هفت تپه این تجربه و الگو را بدست داده است. اما خود این تجربه گرانبها به عقل جمعی کارگران متکی بوده است. شما اگر مسائل و اتفاقات مربوط به هفت تپه را دنبال کنید، می بینید که چه قبل تر و چه الان، در طی این پروسه چند ساله، به کرات شاهد این بوده‌ایم که هر بار که حاکمیت سعی کرده است رهبران و فعالین اصلی هفت تپه و سخنگویان و آدم های معتبرشان را دستگیر کند، و هر بار که سعی کرده‌اند که از این کانال، مغز متفکر هفت تپه، اعتبار هفت تپه و شخصیت های خوشنامی که راه و چاه را نشان می دهند را بزنند تا هفت تپه را شکست بدهند، یک طیف دیگر و یک جمع دیگر در قالب رهبران و نمایندگان هفت تپه پا به میدان گذاشته‌اند. کارگر هفت تپه در این جدال و با اتکا به مجامع عمومی‌اش ظرف سه سال گذشته توانسته است، چه در بحث و جدل های بین خود

۳۵

کارگران و چه در پیشروی ها و یا حتی عقب نشینی هایی که بعضا داشته‌اند، همواره از یک خرد جمعی و از یک تصمیم گیری جمعی که همه کارگران در آن نقش مستقیم داشته‌اند بهره ببرد. و در چنین پروسه‌ای است که طیف جدید رهبران و نمایندگان کارگران هفت تپه رشد می کند، پرورش می یابد و بر روی سکو می ایستد. درک این مسئله و این درجه از خودآگاهی که امروز کارگر هفت تپه و حتی بچه های کارگران هفت تپه کسب کرده‌اند و اینکه توهمی به خانه کارگر و فلان امام جمعه و فلان قاضی و یا فلان نماینده بیت رهبری و غیره ندارند و آنان را دشمنان طبقاتی خود می دانند، یک دستاورد بزرگ است. اینها به همت کارگران هفت تپه بدست آمده است و اینها امروز دستاوردهای مهم جنبش کارگری است که از دل همان مجامع عمومی کارگران هفت تپه بیرون می آید.

ببینید؛ یک بار تلاش کردند که کارگر هفت تپه را به کارگر عرب و غیر عرب تقسیم کنند، یک بار تلاش کردند کارگر هفت تپه را به کشاورز و غیر کشاورز تقسیم کنند، یک بار کارگر بومی و غیر بومی را مطرح کردند و تلاش کردند که با استفاده از احساسات ناسیونالیستی بین کارگران هفت تپه انشقاق بوجود بیاورند و انواع و اقسام پرونده های امنیتی و غیر امنیتی برایشان درست کردند. همین هایی که امروز با کارگر هفت تپه وارد جنگ شده‌اند و دسیسه چینی می‌کنند همان کسانی هستند که کارگران خاتون آباد را قلع و قمع کردند. همان هایی هستند که عواملشان را راهی جلسات سندیکای شرکت واحد کردند و تلاش کردند زبان نماینده‌شان - که در آن مقطع منصور اسانلو بود - را بیزند. همان کسانی هستند که کارگران را در خیابان شلاق زدند. ولی کارگران هفت تپه همه این دسیسه ها و همه این وحشیگری ها را با اتکا به نیروی متشکل و متحد خود به حاشیه راندند و به حداقل رساندند. مهم تر از همه، الگویی بدست داده‌اند که قابل تکرار است. در نتیجه تا جایی که به سوال شما بر می گردد، آن نکاتی که جایگاه هفت تپه و کارگر هفت تپه را در سطح سراسری ویژه می کند اینها هستند.

پدیده‌ای که دیگر هیچکس مبارزات و اعتراضات آنها و به همین اعتبار شکست یا پیروزی آنها را مختص به هفت تپه نمی‌داند. طبقه کارگر ایران و مردم محروم جامعه ایران پیروزی هفت تپه را پیروزی خودش می‌داند. برای همین است که بورژوازی ایران با تمام نمایندگان و جیره خواران و موجب بگیران و دستگاه های سرکوبش همگی مشترکا در تلاش هستند که هفت تپه را به شکست بکشانند. چون شکست هفت تپه، شکست امید بستن به اتحاد سراسری کارگران است. خصوصا زمانی که طبقه کارگر ایران و مردم محروم جامعه به پدیده هفت تپه مثل نوزاد جنبش عدالتخواهی خودش و یک پدیده مثبت در تاریخ مبارزاتی خودش نگاه می کند.

اجازه بدهید فقط این نکته را اضافه کنم. شما اگر به فضای سیاسی جامعه ایران قبل از پدیده هایی چون هفت تپه و فولاد نگاهی بیندازید می ببیند که وقتی بحث بر سر شخصیت های سیاسی جامعه بود، دوم خردادی ها مطرح می شدند، شاعران و نویسندگان این طیف مطرح می شدند، زهرا رهنوردها و شیرین عبادی ها به عنوان فعالین جنبش زنان مطرح می شدند. ولی امروز اگر کسی بخواهد از شخصیت های سیاسی ایران اسم ببرد، کارگران و رهبران کارگری هفت تپه را به شما نشان می دهد و اینها همگی حقایقی هستند که از دل یک مبارزه طبقاتی و از دل تجربه هفت تپه عروج کرده است و قابل احترام است.

وریا نقشبندی: اجازه بدهید سوال آخرم را به این شکل مطرح کنم که با توجه به نکاتی که شما مطرح کردید و جایگاهی که از هفت تپه نشان دادید، شما آینده این مبارزه و آینده این جدال در هفت تپه را چگونه ارزیابی می کنید. با توجه به اینکه در حال حاضر هفت تپه بعنوان یک مرکز تولید رهبران کارگری هم شناخته شده است؟

خالد حاج محمدی: واقعیت این است که نه در مبارزات هفت تپه و نه در مبارزات بخش های دیگر کارگری، از جمله نفت و گاز که اخیرا شاهد آن بودیم و چه حتی قبل تر، در اعتراضات و مبارزات کارگران هپکو و آذراب و کارگران معدن و غیره، هیچ شرط چاقویی موجود نیست. متأسفانه طبقه کارگر در موقعیتی قرار گرفته که مجبور است برای هر یک ذره بهبود در زندگی‌اش و یا حتی مزد کاری که انجام داده است و حقوقی دریافت نکرده است بجنگد. جنگ برای نان، جنگ برای دریافت دستمزد، جنگ برای اینکه محیط کارش پادگانی نشود و در یک کلام جنگ برای زنده ماندن. این موقعیتی است که امروز به طبقه کارگر ایران تحمیل شده است. در نتیجه اینکه آینده هفت تپه و مبارزات هفت تپه به کجا خواهد کشید، قبل از هر چیز به این بستگی دارد که هفت تپه‌ای ها، مردم و مدافعان هفت تپه و همچنین طبقه کارگر ایران در مقابل این تجربه شیرین و گرانبهای هفت تپه چکار خواهند کرد. همانطور که قبلا هم گفتم هفت تپه تمام تلاش خودش را کرده است. به نظر من خیلی هُشیارانه عمل کرده‌اند، متحدانه پا

←

آینده مبارزات ...

پیش گذاشته‌اند و این درجه از خودآگاهی که در تمام مراحل مبارزاتی‌شان سعی کرده‌اند منافع عمومی خودشان را دنبال کنند و سعی کرده‌اند در هر مقطعی از این مبارزات منافع عمومی طبقه کارگر الگو و پرچمشان باشد قابل تقدیر است. تا وقتی که این الگوی هفت تپه باشد و تا وقتی که متحدانه ظاهر شوند، شکست هفت تپه آسان نخواهد بود. حتی اگر هم شکست بخورند، الگویی که هفت تپه بدست داده است و تجربه هفت تپه، در تاریخ جنبش کارگری ایران به عنوان یک تجربه ارزشمند باقی می‌ماند. حتی برای نسل های بعد. ولی موفقیت امروز هفت تپه در گرو ادامه این اتحاد طبقاتی است.

تجربه هفت تپه نشان داد که از امام جمعه محل و نماینده مجلس گرفته تا خانه کارگر و روسای دولت و بیت رهبری و شخص خامنه‌ای، همگی دشمنان طبقه کارگر ایران و علیه طبقه کارگر ایران هستند، با هر زبانی که سخن بگویند.

قول هایی که نمایندگان مجلس به کارگران هفت تپه دادند کجا رفت؟ "دانشجویان عدالتخواه"، که در یک دوره‌ای علم کردند و به هفت تپه فرستادند و تلاش کردند که به اسم عدالتخواهی بین کارگران هفت تپه تفرقه بیندازند و به وعده و وعده‌های حاکمیت امیدوارشان کنند کجا رفتند؟ اینها همگی اجزای یک پدیده واحد هستند که آنهم جامعه بورژوازی و حاکمیت بورژوازی در ایران است. با مذهب‌اش، با ناسیونالیسم‌اش و با همه ارگان هایش. در نتیجه فقط می ماند مردم محروم و طبقه کارگر ایران که از هفت تپه دفاع کنند.

من فکر می کنم دفاع از هفت تپه و تلاش برای آزادی رهبران هفت تپه، امروز دیگر به تنهایی روی دوش رهبران و کارگران هفت تپه نیست و وظیفه همه ماست. معلم، دانشجو و همه بخش های کارگری باید در هر جا که ممکن است و به هر شکلی که ممکن است از هفت تپه دفاع کنند. موفقیت هفت تپه در آزاد سازی نمایندگان خودش از چنگال قوه قضاییه در دوره قبل، و عقب نشینی های قوه قضاییه که به غلط کردن افتادند، به همت هفت تپه‌ای ها و به همت یک پشتیبانی بزرگ اجتماعی میسر شد. هفت تپه امروز هم تنها نیست. ولی دفاع از هفت تپه، امید به هفت تپه و عشق به هفت تپه و آینده مبارزاتی هفت تپه را باید به عنوان یک پراتیک ویژه اجتماعی در دستور گذاشت. باید حاکمیت بفهمد که تا زمانی که این رهبران کارگری در زندان هستند، نه تنها در هفت تپه، بلکه در دیگر مراکز کارگری هم به اشکال مختلف از آنها حمایت خواهند کرد و نمایندگان و سخنگویان هفت تپه را نمایندگان و سخنگویان خودشان می دانند و هفت تپه را بخشی از خانواده بزرگ کارگری ایران می دانند.

ما در دوره بسیار حساسی قرار گرفته‌ایم. در دوره ای که فقر از سر و کول جامعه بالا می رود و در دوره‌ای که حاکمیت جمهوری اسلامی خیلی گستاخانه و خیلی بی شرمانه، روزنامه ها و خبرگزاری ها و دولت و همه ارگان هایش را به کار انداخته که به مردم بقبولانند که گویا این کارگران هفت تپه هستند که اغتشاش‌گردن تا بر اقدامات فجیعی که خودشان در هفت تپه انجام داده‌اند سرپوش بگذارند. این وظیفه تک تک ماست که از هفت تپه و دستاورد‌هایش دفاع کنیم. جمهوری اسلامی تلاش می کند نارضایتی اکثریت مردم ایران که در زیر بار فشار اقتصادی کم‌رشان خم شده است و همچنین فقر و فلاکتی که گریبان آحاد جامعه را گرفته است را با اتکا به نیروی سرکوب خفه کند و جامعه را مر عوب نماید. مر عوب کردن هفت تپه و شکست هفت تپه، قدمی در راه مر عوب کردن جامعه است و باید در مقابل کل این پدیده و آینده ای که در انتظار جامعه است ایستاد. وضعیت اقتصادی مردم را در نظر بگیرید. افزایش نرخ بیکاری هر روزه را در نظر بگیرید. بی مسئولیتی دولت در قبال جان شهروندانش در مقابله با کرونا را در نظر بگیرید. هر کدام از این موارد به تنهایی کافیس‌ت که ما را متوجه این موضوع بکند که مردم محروم و طبقه کارگر ایران راهی ندارند جز اتکا به اتحاد خود و اتکا به قدرت خود در دفاع از همدیگر و در دفاع از شأن و کرامت انسانی‌شان. اگر امروز جمهوری اسلامی در هفت تپه موفق شود، فردا سراغ کارگران نفت و دیگر مراکز کارگری می‌رود. قرار است دنیای سیاهی را به ما تحمیل کند، دنیایی که همین الان عواقبش را می توان به وضوح دید.

در نتیجه آینده هفت تپه بستگی به اراده ما و تصمیم ما و اتحاد ما، خصوصا در میان طبقه کارگر و مراکز صنعتی ایران دارد. باید از هفت تپه دفاع کرد. هیچ دفاعی، هیچ همیاری و هیچ کمکی و اعلام حمایت و پشتیبانی‌ای را نباید از کارگران هفت تپه دریغ کرد. همانطور که گفتم این تنها مختص به هفت تپه نیست. مختص به طبقه کارگر ایران و در دفاع از طبقه کارگر ایران و حق حیات و حق زندگی و حفظ کرامت انسانی اکثریت جامعه ایران است و در این راه باید نهایت تلاشمان را بکنیم.

سوم نوامبر ۲۰۲۰

شلاق ترس بر پیکر کارگران

خالد حاج محمدی

داوود رفیعی کارگر حق طلب پارس خودرو که هشت سال است به اخراج از کار اعتراض میکند و هنوز هم جوابی نگرفته است، در مراجعه به دادسرای ناحیه ۱۰ جیحون در تهران بدون هیچ حکم و احضاریه قبلی ۷۴ ضربه شلاق خورد. جرم رفیعی اعتراض به اخراج از کار خود، اعتراض به بی مسئولیتی وزارت کار و شخص وزیر کار وقت ”علی ربیعی» بوده که اکنون سخنگونی دولت روحانی است. گویا در اعتراضاتی که رفیعی نسبت به اخراج از کار خود کرده است، پلاکاردی با شعار مرگ بر وزیر کار حمل کرده است.

این اولین بار نیست که جواب کارگر معترض به بی حقوقی و گرو گرفتن نان خود و خانواده اش جواب اعتراض به دزدی و چپاول دستمزد و دسترنج کارگر، شلاق و شکنجه و تهدید و بی حرمتی است. آری این عین عدالت سرمایه است. این عین عدالت و قانون رسمی دولت اعتدال و همه دولتهای تا کنونی حاکم بر ایران است. تهدید و ارعاب، شکنجه و اعدام، قطع نان و شکستن حرمت و کرامت کارگر معترض، عین قانون این جنگلستان است. جامعه ای که دزدان و ربایندگان دسترنج دیگران حاکم اند، جامعه ای که مشتی جلاذ، دزد و قاتل و جانی با پول و سرمایه مردم ارتش و سپاه و دستگاه سرکوب ساخته اند، عدالتشان همین اندازه قد میکشد. این تنها راه آنها برای حفظ اقتدار خود است!

هر شلاقی که بر تن داوود رفیعی فرود آمده است، شلاقی بر پیکر طبقه کارگر ایران، بر پیکر دهها میلیون انسان زحمتکش این جامعه، بر پیکر صاحبان و سازندگان همه دارایی ها و سرمایه در این جامعه است. این اولین بار نیست که جواب حق طلبی و اعتراض کارگر اخراجی که نان شب کودکانش گرو گرفته شده است، شلاق است. قرار است با شلاق زدن داوود رفیعی ها همه کارگران ایران را تنبیه کنند، بترسانند، تسلیم کنند تا در مقابل شمشیر طبقه حاکم سر فرود آورند، تا به بردگی خود و اربابی و خدایی کارفرما تن دهند. تا با سکوت و قبول جهمی به نام زندگی، با کار روزانه بی مزد خود چرخ سرمایه را بچرخانند و جیب اربابان سرمایه را پرکنند. تا کودکان ما، نسلهای بعدی ما نیز یاد بگیرند که در این جهنم، سهم آنها چون مادران و پدارن کارگرشان بردگی است. یاد بگیرند که زندگی همین است. یاد بگیرند که به جای حق طلبی گردن کجی و تسلیم و تحقیر را قبول کنند.

اما دوره اربابان سرمایه پایان یافته است. ناقوس مرگ این شغالهای جبون را کارخانه به کارخانه و محله به محله و شهر به شهر به صدا در آورده ایم. ما کارگران ایران، ما مردم آزادیخواه این توحش افسار گسیخته را نخواهیم پذیرفت. ما سر تسلیم فرود نمی آوریم. ما به این بربریت، بدون ترس و واهمه در صف متحد خود با صدای بلند اعلام میکنیم که حکام بر خود را افسار خواهیم کرد. شلاق را از دست جلاذ خواهیم گرفت و دست جلاذ را خواهیم شکست. اعلام میکنیم عاملین و شلاق زن و صادرکنندگان حکم را از کرده خود پشیمان خواهیم کرد.

آری آنها صدای ما را شنیده اند! شلاق امروز آنها از ترس این صدا، از ترس یکی شدن این صداها و از ترس خروش متحد مایی است که در دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ خودی نشان دادیم. آنها با کشتار صد هزار نفر از ما در شکنجه گاهها، با ترورهای فروان ما، با سربه نیست کردن و ربودن عزیزان ما، با اسید پاشی و بی حرمتی به ما، برای خود طول عمر خریدند و تا امروز سایه سیاه خود را بر زندگی ما گستراندند. اما نتواستند ما را تسلیم کنند. صدای ما در اعماق این جامعه، از نفت و پتروشیمی ها، از هفت تپه و معادن و گاز و برق و شهرداری ها، از محلات کارگری این جامعه و از میان فرزندان این طبقه از دانشگاه و مدارس و کوچه پس کوچه های همه شهر و روستاها، روز به روز بلندتر و صف ما روز به روز، در دل جدال با حاکمین سرمایه و ارتجاع اسلامیش، متحد تر و آگاهتر به هم بافته میشود و امروز همصدا مرگ شما را فریاد میزنیم. صدای ما به همه جا رسیده است، و همه جا مشعل شادی و امید را در قلب طبقه ما در قلب همه انسانهای آزاده و شرافتمند شعله ور کرده است. امروز نوبت ما است! نوبت کیفرخواست ما علیه همه تاروپود این ارتجاع.

کمونیست ۲۵۱

دست تروریستها

از آینده مردم ایران کوتاه!

ترور یکی از مهمترین عناصر جمهوری اسلامی در برنامه موشکی و هسته‌ای و معاون وزارت دفاع و ارتش، یکبار دیگر و در ادامه ترور عناصر دیگر برنامه های هسته ای جمهوری اسلامی، سرها را به طرف دولت اسرائیل و موساد برگرداند. علیرغم سکوت دولت نتانیاهو، میدیای رسمی، اتاقهای فکری، دول و افکار عمومی به حق انگشت اتهام را به سوی دولت اسرائیل وموساد، سازمان امنیت این کشور، نشانه گرفته اند.

در توضیح هدف و بهانه این ترور از اهدافی چون «تحریک» جمهوری اسلامی، خدشه دار کردن پروسه مذاکرات احتمالی امریکا و ایران و متشنج کردن فضا علیه «سازش» دولت بایدن با جمهوری اسلامی و نهایتاً ضربه زدن به برنامه های موشکی و هسته ای جمهوری اسلامی، نام برده میشود. قطعاً تروریسم دولتی دولت اسرائیل ادامه سیاست داغ نگاه داشتن بازار کشمکش و تشدید فشار بر جمهوری اسلامی است. اسرائیل اما با اتکا به تروریسم دولتی خود نه فقط در پی تشدید کشمکش میان ایران و امریکا و «ممانعت» از برنامه های موشکی و هسته ای جمهوری اسلامی، که در پی تثبیت موقعیت خود بعنوان نیرویی مقتدر، با دستگاههای جاسوسی و تروریستی با قدرت، نه فقط در مقابل جمهوری اسلامی که در مقابل سایر دول منطقه ای از ترکیه تا عربستان است.

دولت اسرائیل خود را برای تبدیل شدن به قدرت بلامنازع و طرف حساب بورژوازی عرب، در مقابل نفوذ فعلی جمهوری اسلامی، آماده میکند. سیاستی که یک وجه آن مذاکره و ”دیپلماسی“ است و وجه دیگر آن دامن زدن به تروریسم دولتی، کشتار مردم بیگناه فلسطین و نوار غزه و است.

اهداف طرفین در این جدال و کشمکش ارتجاعی، موقعیت و جایگاه تلفات و ترورشدگان و طرفین در این جنگ، کمترین تغییری در این واقعیت که این جدال، این دامن زدن به تروریسم رسمی و آشکار، این تهدیدات و نا امنی فضا و تشدید فضای امنیتی بویژه در ایران به مبارزه آزادیخواهانه مردم علیه ارتجاع حاکم لطمه میزند تغییری نمیدهد.

جمهوری اسلامی در کنار تهدید به انتقام گیری در وقت خودش، همزمان با «اعتراف» به ناتوانی دستگاه امنیتی و اطلاعاتی خود در تقابل با ترور عناصر و عوامل خود، بر تقویت این دستگاه سرکوب تاکید میکند و اولین قربانیان این تقویت و «دفاع از امنیت کشور» نه موساد و دولت فاشیست اسرائیل، که فعالین اجتماعی، فعالین کارگری و زنان و مردان معترضی خواهند بود که برای خلاصی از جهنم موجود به پا خاسته اند. کمربندهای دستگاه سرکوب در درجه اول علیه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه سفت خواهد شد.

این جدال، این تروریسم سازمان یافته دولتی، این رقابت بر سر تقویت موقعیت دولت صهیونیست اسرائیل، ترکیه و ... یا جمهوری فاشیست اسلامی، جدال ما نیست. آزادی و امنیت مردم، جنبش آزادیخواهی و طبقه کارگر در ایران، ترکیه، اسرائیل، عراق، سوریه، لبنان و منوط به عقب راندن این ارتجاع، از نوع اسلامی آن تا صهیونیست یا ناسیونالیستی آن، در عقب راندن تروریسم دولتی این ارتجاع، است. این اولین قدم در دفاع از زندگی، امنیت و آسایش مردم در این منطقه به خون کشیده شده است. مقابله با این ارتجاع در هر شکل و نوع آن مقابله مشترک مردم به تنگ آمده از آن از تهران تا بیروت، از بغداد تا اورشلیم، از جده تا آنکارا است.

به زیر کشیدن ارتجاع حاکم در ایران، عراق، اسرائیل، عربستان، ترکیه و سوریه و کار مردم آزادیخواه و در راس آن طبقه کارگری است که نفرت از دولت «خودی» مانع دیدن مخاطرات دیگر و نقش سایر دول و نیروهای ارتجاعی در مقابله با آزادی، رفاه و امنیت خود نمیشود. باید علیه این تروریسم رسمی، دولتی و سازمان یافته متحدانه ایستاد. به زیر کشیدن ارتجاع اسلامی در ایران کار ما، جنبش آزادیخواهانه و رادیکال طبقه کارگر و مردم محروم است. دست تروریستها از آینده مردم ایران کوتاه!

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)

۳۰ نوامبر ۲۰۲۰ (۱۰ آذر ۱۳۹۹)

۲۷ نوامبر ۲۰۲۰

ناسیونالیست کرد برای تامین منافع خود، اعمال حاکمیت ارتجاعی خود بر مناطق مختلف و بعلاوه تابعی از نیاز دولت ها و قدرت های منطقه ای متحد آنها در جنگهای نیابتی در این منطقه است. نه پ ک ک نماینده و مدافع مردم کرد زبان در منطقه است و نه جریان بارزانی. این دو جریان و همه احزاب رنگارنگ ناسیونالیست کرد، نه تنها سر سوزنی به دنبال تامین رفاه و امنیت و آزادی مردم زحمتکش در کردستان عراق و منطقه نیستند، که بعلاوه خود عامل تباهی، فقر و محرومیت این مردم اند.

سنگ امنیت زندگی مردم کردستان را به سینه زدن آنها از جانب جریان بارزانی و دولت اقلیم که سه دهه است عامل اصلی ناامنی، محرومیت و فقر بی انتهای مردم کردستان عراق است، عمیقاً ریاکارانه است. مردم کردستان روزانه برای تامین ابتدایی ترین حقوق حقه خود با احزاب ناسیونالیست کرد که اکنون بر این منطقه حاکمند، در جنگ و جدال اند.

از زاویه منافع و امنیت مردم در تمام این مناطق، نه کشمکش ترکیه و ایران و سوریه و عراق و عربستان در خدمت امنیت و رفاه و آسایش آنان است، نه ماموریت های احزاب ناسیونالیست متحد دول درگیر در این قطب بندی های منطقه ای و جهانی. جریان بارزانی، پ ک ک، اتحادیه میهنی و همه احزاب و جریانات ناسیونالیستی در منطقه، در کنار دول مرتجع از جمهوری اسلامی تا دول تهای ترکیه عراق و سوریه، مستقل از هر کشمکشی که با هم دارند، همگی عاملین ناامنی، جنگ و خانه بدوشی، فقر و بیکاری و گرسنگی مردم محروم در این منطقه هستند.

امروز این واقعیت که پ ک ک متحد جمهوری اسلامی و حزب بارزانی متحد ترکیه است، اینکه همه احزاب ناسیونالیست کرد از احزاب کردی در ایران تا حزب طالبانی، همگی در جبهه دولتهای منطقه ای سنگر گرفته اند و حیات و مائشان ربطی به منافع، امنیت و آسایش و خوشبختی مردم ندارد، غیر قابل انکار و پوشش است. منفعت «کرد» نزد اینها، منفعت حساب های بانکی و قدرت سران خودگمارده «کرد» است.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)، ناامن کردن محل کار و زندگی مردم زیر هر عنوانی را محکوم و مردم کردستان در همه مناطق را به مبارزه و اعتراض علیه مزاحمت ها، قلداری ها، زورگویی و اخاذی های همه آنها علیه مردم زحمتکش فرامیخواند.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۹ نوامبر ۲۰۲۰

مکتمیست هفتگی: به سردبیری فواد عبدالهی پنج شنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست ماهانه: به سردبیری خالد حاج ممدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

پروپاگاندا جنگی حزب دمکرات کردستان عراق و پ ک ک

اخیرا شاهد تبلیغات و پروپاگاندا جنگی همه جانبه ای میان حزب دمکرات کردستان عراق (جریان بارزانی) و پ ک ک و همزمان جمع اوری و جابجایی نیروهای نظامی آنها، در کردستان عراق هستیم. ماجرای که باعث هراس و نگرانی مردم کردستان عراق شده است. نگرانی به حق از تبدیل محل کار و زندگی آنها به جنگ و کشمکشی که اگر شروع شود سرانجام فاجعه باری خواهد داشت.

جریان بارزانی حضور پ ک ک در مناطق تحت سلطه خود را عامل ناامنی این منطقه و کشاندن جنگ ترکیه و پ ک ک به کردستان عراق میدانند. آنها خواهان محدود شدن حضور پ ک ک در این مناطق و برگشتن آنها به پایگاههای خود در قندیل و ترک خاک کردستان عراق اند. این مسئله بدنبال توافقات اخیر دولت عراق و حکومت اقلیم کردستان و مشخصا جریان بارزانی، از جمله توافق بر سر کنترل کامل شنگال زیر نظر دولت مرکزی و وعده پرداخت بودجه ای به حکومت اقلیم و پاره ای توافقات دیگر، در شرایطی که پ ک ک و حشدالشعبی هر دو در این منطقه حضور دارند، جدی تر شده است. پ ک ک متقابلا حضور در شمال کردستان عراق را ضامن حفظ امنیت نیروهای خود در مناطق اردوگاهی در دامنه های قندیل دانسته و بعنوان نیرویی که در دفاع از مردم شنگال نقش جدی داشته، خود را محق و مجاز برای حضور در این منطقه میدانند.

تخاصمات جریان بارزانی و پ ک ک به عنوان دو نیرو و دو قطب اصلی ناسیونالیسم کرد در منطقه امری جدید نیست. این دو جریان مدتها است در تحولات و بحران خاورمیانه در میان قطب بندی های دول منطقه، بارزانی به عنوان متحد ترکیه و پ ک ک در قطب ایران، قرار گرفته اند. جنگ و کشمکش امروز و افزایش تنش مابین این دو نیرو، اساسا ناشی از کشمکش منطقه ای میان دولتهای ترکیه، ایران و عراق است.

اما و مستقل از ادعاهای این دو نیرو و متحدین محلی و منطقه ای شان، جدال و کشمکش این دو نیرو، سر سوزنی به منافع مردم کارگر و زحمتکش در کردستان عراق، ترکیه و ... مربوط نیست. از زاویه منفعت و امنیت مردم در کردستان عراق، سنگربندی و کشمکش و جنگ اینها علیه هم، ربطی به تامین امنیت و آسایش مردم این مناطق ندارد. خصومت و کشمکش میان این دو نیروی

اطلاعیه خبری دفتر کردستان در مورد اعتراضات در کردستان عراق

سرنگون باد حکومت! (بروخی حکومت!)

شعار اعتراضات امروز در سلیمانیه کردستان عراق

صبح امروز چهارشنبه ۲ دسامبر ۲۰۲۰، شهر سلیمانیه شاهد تظاهراتی چند هزاران نفره مردم بود. این تظاهرات در ادامه دهها تظاهرات بسیار بزرگتر در شهرهای بزرگ و کوچک کردستان عراق در سالهای اخیر علیه فقر و فساد مالی دولت اقلیم و احزاب حاکم است.

مدتی قبل گروهی از معلمین شهر در اعتراض به تعویق افتادن پرداخت حقوق طی التیماتومی به دولت اقلیم اعلام کردند که در صورت بی جوابی، به خیابان ها خواهند آمد.

بخش اصلی صف مقدم اعتراض امروز، زنان بودند که در سخنرانی های پرشورشان علیه فساد و دزدی، ادامه وضع را غیرقابل تحمل دانسته و مردم سایر شهرهای کردستان عراق را به اعتراض و انقلاب علیه وضع موجود فراخواندند. برخی از شرکت کنندگان مطالبه دریافت حقوق داشتند، برخی هم با صدای بلند خطاب به خبرنگاران گفتند «ما نه برای حقوق معوقه، که برای خواست سرنگونی این حکومت و برای انقلاب اینجا آمده ایم»!

در صفوف تظاهرات کنندگان شعار «سرنگون باد حکومت» برجسته بود. یکی از پیشمرگان و زندانیان سیاسی سابق در مقابل دوربین به خبرنگاران گفت که شرمنده است که نتیجه فداکاری های او و امثال او حکومتی شده که مقامات آن مشتکی دزد و مزدوراند، و او امروز آرزوی سرنگونی این حکومت را دارد.

تظاهراتی که ظاهرا برای اعتراض به عدم پرداخت حقوق به راه افتاده بود، توسط شعارهای «بروخی بروخی» (سرنگون سرنگون)، به فراخوان و دعوت مردم در سایر شهرهای کردستان عراق تبدیل شد، تا دسته جمعی راهی برای بیرون آمدن از این اوضاع و خلاصی از حکومت اقلیم و احزاب حاکم پیدا کنند.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی) خود را بخشی از مبارزه حق طلب مردم آزاده علیه حاکمیت و احزاب ارتجاعی و فاسد کردستان عراق و برای رفاه، آزادی و عدالت اجتماعی میدانند و دست تک تک سخنرانان، آژیتاتورهای توانا و سازماندهندگان این اعتراضات را می فشارد و بویژه به زنان مبارز پیشقدم در این مبارزات درود می فرستد.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲ دسامبر ۲۰۲۰



اطلاعیه پایانی پلنوم ۴۸ کمیته مرکزی

اسلامی و بن بستهای آن، به بحران سیاسی و اعتراضات طبقه کارگر و بخش محروم جامعه، به تشدید اختلافات در بالا تحت تاثیر اعتراضات پایین و تاثیرات آن بر فضای سیاسی و توازن قوا در جامعه ایران پرداخته شد.

در این بحث به موقعیت اپوزیسیون راست و چپ و افق و آرمان و سیاستهای دوره گذشته و امیدها و نقشه های آنها و جایگاه کمونیسم و نقش حزب حکمتیست (خط رسمی)، به امکانات و موانع در سیر سرنگونی و سیر پیشروی کمونیسم اشاره شد.

همچنین به معضلات امروز طبقه کارگر و بخش محروم جامعه، موقعیت معیشتی و فقر و عواقب زینبار آن، تحریمهای اقتصادی و عواقب مخرب آن و همزمان به کرونا و تشدید بحران اقتصادی و لطمات آن به جنبش اعتراضی طبقه کارگر و بی مسئولیتی جمهوری اسلامی پرداخته شد.

در بخشی دیگر از مبحث اوضاع سیاسی ایران، آینده تحولات جامعه ایران، رابطه حاکمیت با پایین جامعه، مبارزات دوره آتی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه، ضرورت دخالت پیگیر و آگاهانه کمونیستهای طبقه کارگر و بویژه نقش و وظیفه حزب حکمتیست (خط رسمی) در این راستا پرداخته شد.

در دستور کنگره دهم حزب، پلنوم تصمیم گرفت با توجه به ادامه بحران کرونا و غیرممکن بودن برگزاری کنگره در آینده ای نزدیک، تمام تصمیمات و اقدامات مربوط به کنگره لغو خواهد شد. برگزاری کنگره حزب به محض مناسب بودن شرایط و امکان برگزاری آن در اولویت کار کمیته مرکزی قرار خواهد گرفت.

در دستور انتخابات ابتدا آذر مدرسی بعنوان دبیر کمیته مرکزی در پست خود ابقاء شد. سپس رفقا امان کفا، ثریا شهابی، خالد حاج محمدی، سهند حسینی، فواد عبدالمی و محمد فتاحی بعنوان کمیته رهبری انتخاب شدند.

پلنوم با سخنرانی اختتامیه آذر مدرسی و سرود انترناسیونال به پایان رسید.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست (خط رسمی)

۲۰ اکتبر ۲۰۲۰

پلنوم ۴۸ کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) با شرکت همه اعضا کمیته مرکزی در روز ۱۷ اکتبر ۲۰۲۰ برگزار شد.

دستور جلسه پلنوم عبارت بود از

- گزارش کمیته رهبری (فعالیت‌های ایندوره و موقعیت حزب)
- اوضاع سیاسی ایران
- کنگره آتی حزب
- انتخابات

در مبحث گزارش، دبیر کمیته مرکزی علاوه بر تاکید بر تاثیرات کرونا بر فعالیت‌های حزب، بویژه فعالیت‌های عملی آن، به سیاستهای حزب در برخورد به مسائل سیاسی و اجتماعی ایندوره و تاثیرات آن بر تقویت کمونیسم اجتماعی و دخالتگر و بر تقویت موقعیت حزب در ابعاد سیاسی و اجتماعی پرداخت.

اهم نکاتی که گزارش بر آنها تاکید داشت عبارت بودند از:

سیاست حزب در برخورد به بحران کرونا، تاثیرات اجتماعی این سیاست در اولا متحد کردن مردم برای مقابله مستقیم با این بحران و دوما در طرح توقع و انتظار و فشار به جمهوری اسلامی در تامین امکانات بهداشتی و ... یکی از نمونه های بارز سیاست فعال، دخالتگر و اجتماعی حزب در برخورد به معضلات اجتماعی بود.

دخالت حزب در مسائل و معضلات سیاسی و عملی جنبش کارگری و بویژه در مسائل نظری مطرح در میان فعالین رادیکال و سوسیالیست کارگری، عطف توجه بخشی از این فعالین به مباحث و استقبال از این دخالت، یکی دیگر از شاخص های پیشروی حزب در ایندوره بود.

دخالت فعال حزب در جدال با ناسیونالیسم و نیروهای ناسیونالیست، از ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی تا ناسیونالیسم کرد، تلاش در بستن سدی قوی در مقابل آن و تاثیرات سیاسی آن، از پژاک تا فرشگرد و رضا پهلوی، این حزب را بعنوان نماینده تقابل کمونیستی با ناسیونالیسم، باج ندادن به جریانات و نیروهای ناسیونالیست راست یا چپ، عروج داد.

در دستور اوضاع سیاسی ایران ضمن اشاره به موقعیت جهانی و بحرانها و کشمکشهای همه جانبه، بحران اقتصادی جمهوری

گروگانگیری از شهروندان موقوف!

به دنبال ترور محسن فخری زاده از عناصر جمهوری اسلامی در برنامه موشکی-هسته ای ایران، خبر اجرای حکم اعدام احمد رضا جلالی به اتهام "جاسوسی برای دولت اسرائیل" از راه رسید.

مانند همیشه ماحصل "تقویت دستگاه امنیتی" و "دفاع از امنیت ملی" جمهوری اسلامی، به انتقام گیری و گروگانگیری از شهروندان بی دفاع و تشدید فضای سرکوب و ارعاب انجامید. اینبار هم جمهوری اسلامی و دستگاه های امنیتی آن ضعف و زبونی سیستم خود در حفظ عناصر و عوامل خود را، به هجوم بیشتر به مردم ایران تبدیل کردند.

همانگونه که انتظار میرفت اولین قربانیان تروریسم دولتی دول ارتجاعی منطقه، مردم بیگناه در ایران، عراق، سوریه، اسرائیل، لبنان، فلسطین و ...اند.

اگر صحنه جدال این جنایتکاران در عرصه سیاست در قرن ۲۱ تنها به ترور و سلاخی عناصر و پادوهای خود در کویر برهوت می انجامید و ترکش های آن بلاواسطه دامن جامعه و شهروندان را نمیگرفت به طور قطع اکثریت مردم جهان از سلاخی شدن جنایتکاران به دست همدیگر ابراز خوشحالی میکردند. اما جهان سیاست، جهان سرگرمی و تفریح نیست؛ جبران مافات برای جمهوری اسلامی، به معنی قربانی کردن مردم محروم در جامعه ایران است. "تحکیم امنیت نظام" این مرتجعین، تعرض به آزادی و امنیت مردم ایران است.

از تهران تا بیروت، از بغداد تا تلویو مقابله با جنگ و جدال دول مرتجع منطقه، امر طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهی در این جوامع است. این گام اول در تامین امنیت و آسایش مردم منطقه است.

زمزمه های اجرای احکام اعدام و تعرض اخیر جمهوری اسلامی به شهروندان ایران به بهانه ترور عناصرش را باید لگام زد. سرنگون کردن ارتجاع حاکم بر ایران نه توسط دخالت از بالا و با ایجاد ناامنی در جامعه، بلکه امر جنبش ما، جنبش آزادیخواهانه طبقه کارگر است.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)

۲ دسامبر ۲۰۲۰

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برنی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوپرکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینمال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان میات خود بطور روزمره شاهد خلق ملت‌های جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الماق ها و جدایی های تممیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

منصور حکمت: ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی

hasara.ebrahimil@gmail.com

تماس با واحدهای

تشکیلات خارج کشور

حزب حکمتیست خط رسمے

انگلستان: بختیار پیر خضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

تماس با حزب

دبیر فانه حزب: هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: محمد راستی

mohammedraasti@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

حکمتیست هفتگے نشریہ رسمے حزب،

پنج شنبہ ہا مانتشرہے شود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com